« بسم الله الرحمن الرحيم»

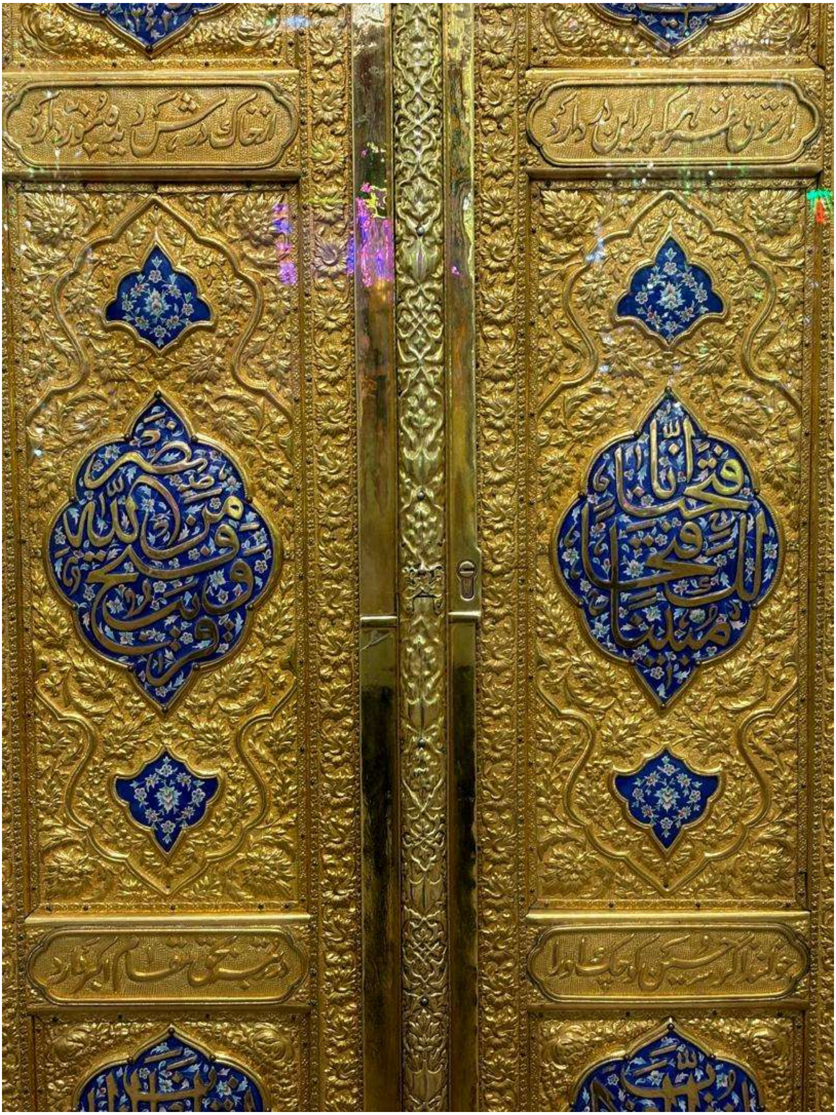


حضرت سید علاء الدین حسین بن موسی بن جعفر الکاظم علیه السلام

به همراه تحلیلی پیرامون سید حسین مفقود در طبس و حضرت شاهزاده قاسم بن حسین بن موسی

نویسنده

جمال مظاهری


نصر من الله وفتح قريب
إنا فتحنا لك فتحا مبينا

از شوق, نظر هر که بر این در دارد

از خاکِ درش, دیده منّور دارد

خوانند اگر حسین کوچک او را

در رتبه به حق مقام اکبر دارد

فهرست

مقدمه

در این کتاب به بررسی اقوال تاریخی در روایات شیعه از لسان حضرت حسین ابن موسی ابن جعفر علیه السلام و همچنین اسناد تاریخی موجود در مورد مقبره حضرت سید علاء الدین حسین می پردازیم.

از جمله به مغلطه ساختگی برخی معاصرین در مورد کشف مقبره های سادات در شیراز برای سید علاء الدین حسین و حضرت احمد ابن موسی معروف به شاهچراغ و مخلوط کردن داستان ها با تاریخ این دو مقبره و ایجاد شک و تردید در اعتبار تاریخی این مقابر می پردازیم و با اسناد و ادله کافی این مغلطه را بر هم می زنیم.

در ادامه به دلیل تشابه اسمی حسین ابن موسی در مورد حضرت سید علاء الدین حسین و همچنین حضرت سید حسین مفقود در طبس , به تحلیلی پیرامون نامه امام رضا به حاکم طبس در مورد سید حسین مفقود و ابعاد تاریخی و شخصیتی ایشان و نسب ایشان می پردازیم.

از جمله مواردی که در این کتاب سعی شده به آن پرداخته شود , اعتقاد به اهل قبور و معاندین آن در فضای امروزی جامعه ماست که شامل مدعیان وطن پرستی و کوروش پرستی و مدعیان توحید می شود که سعی در حمله به این اعتقاد و جایگزینی آن با خرافات و حماقت های عجیب در ذهن مردم دارند که به اختصار به نقد و بررسی تفکرات یا بهتر بگوییم به بیان ایراد گفته های آن ها می پردازیم.

اما علت نوشتن چنین کتابی جز موارد ذکر شده فوق , تجارب شخصی و وقایع و الهاماتی است که از طرف حضرت سید علاء الدین حسین علیه السلام برای اینجانب رخ داده است. در مدت زمانی که شروع به نوشتن کتاب هشت هزار شمشیر آخته نمودم که کتابی در مورد دفاع از اعتقاد به امام زادگان در بین شیعه می باشد و علی الخصوص به تاریخ و وقایع و آثار امامزادگان از نسل موسی ابن جعفر که در واقعه ولایتعهدی علی ابن موسی الرضا به سرزمین فارس و عراق عجم که ایران امروزی ماست وارد شدند, خوابی دیدم که در راه شیراز به سمت حرم سید علاء الدین حسین حرکت می کنم و در حرم امامزادگان ابراهیم و محمد علیهما السلام بین شهرضا و شیراز هستم. قبلا هیچ یک از این حرم ها را ندیده بودم و نمی شناختم و تنها نام سید علاءالدین حسین را بر روی ماشین های شیراز دیده بودم. به سمت شهرضا و شیراز و زیارت هر دو حرم رفتم و دریافتم که امامزادگان ابراهیم و محمد نیز در همین واقعه ولایتعهدی شهید شده اند و سرهای مبارک ایشان در روستای کهرویه و بدن های مبارک در روستای زیارتگاه نزدیک شهرضا دفن هستند. حرم سید علاء الدین حسین بی شک زیبا ترین و آرام ترین حرمی است که من تا کنون دیده ام با این که به لطف خداوند توفیق داشتم که به زیارت بسیاری از امام زادگان بروم اما برای من تجربه ای بسیار متفاوت بود.

بعد از این زیارت و درست بعد از باز گشت از سفر, مشکلات بسیاری از زندگی من حل شد و سیل الطاف آن بزرگواران مدام به من می رسید. تا اینکه در سفری به شیراز به قصد زیارت سید علاء الدین حسین خودرو را توقیف کردند و مجبور شدم چند روز در شیراز بمانم. در آن چند روز مقبره دیگر امام زادگانی که در کاروان شاهچراغ بودند را نیز یافتم

و بعد از آن سفر گشایش های بیشتری برای من رخ داد. تا اینکه در عالم رویا حضرت سید علاءالدین حسین به من گفتند که برای من دیوار محکمی بساز . بعد از آن تصمیم گرفتم بخشی که مربوط به حضرت سید علاءالدین حسین هست را به صورت کتاب جداگانه ای در بیاورم و در آن کتاب به نقد مخالفان و گمراهان و افکار معاندانه ای که امروز در ذهن مردم شیراز و بقیه مردم ایران به اسم وطن پرستی و کوروش پرستی و سنی گری در نقاب توحید نموده اند, بپردازم.

مدفن حضرت سید علاء الدین حسین علیه السلام حجت تاریخی و معجزه آشکاری است که هم قداست و بزرگی خاندان موسی ابن جعفر و هم حقانیت شیعه را اثبات می کند و از این رو نظام دین ستیز تبشیر مسیحی که قرن هاست تلاش می کنند تا شیعیان ایران را مسیحی و صلیبی کنند و پس از ناتوانی های بسیار در طی قرون مختلف, سعی در بی اعتقاد سازی آنان به روش های مختلف و به اسم های گوناگون از جمله ادعاهای توحید مآبانه سنی وهابی و ادعاهای وطن پرستی در قالب کوروش پرستی از طریق گروه هایی مثل انجمن میکده , لژ ها فراماسونری و جاسوسان تبشیری اروپایی و منحرفین بابی و ازلی و بهائی و .... کنند که از جمله نوچه ها و کاسه لیسان آنها کسروی و قلمداران و برقعی هستند.

هر چند که جدا از وجود همه استدلال های تاریخی و متون دینی و نقل الهی و همچنین گمراهی آشکار و ایرادات فراوان مسیحیون صلیبی و سنی های وهابی و کوروش پرستان بدون سند و مدرك, حجت بزرگ و قوی ما در اعتقاد به این بزرگواران حاجت روایی و مفتوح بودن ابواب بارگاه الهی و استجابت دعا در این مکان هاست, که هیچ یك از

مسیحیون و سنی ها و کوروش پرستان چنین حجتی ندارند. به گونه ای که هر یک از فرزندان موسی ابن جعفر به تنهایی در حاجت روایی و کرامت و معجزه در استجابت دعا گوی سبقت را از عیسی ناصری ربوده اند.

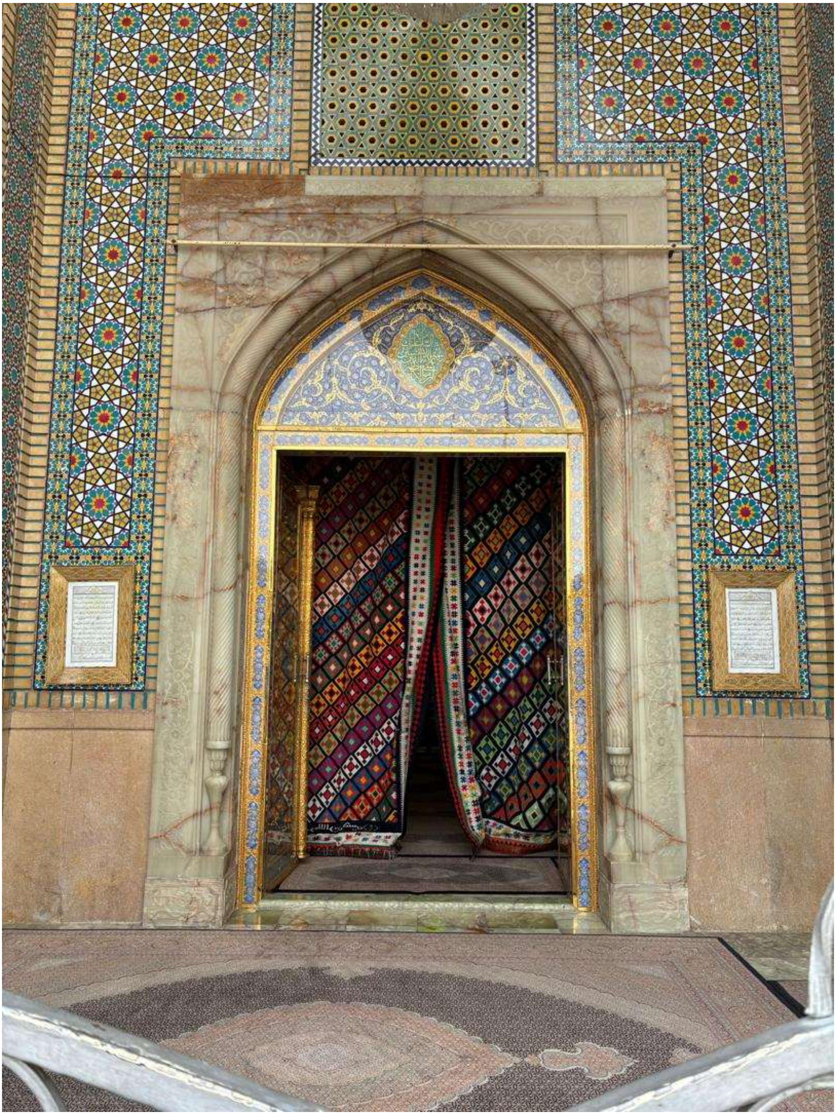
و موضوع همین است , ترس سرکردگان مسیحیت از اینکه چنین خبری به سرزمین های آنها رسوخ کند و پیروان خود را از دست بدهند و دیگر مقام و منصبی برای تکیه زدن برای آن ها وجود نداشته باشد. مجموعه اسناد و استدلال های تاریخی و دینی در مورد برتری شیعه بر مسیحیت کاتولیک و کلیه اقدامات آنها و همچنین اقدامات انجمن میکده و پیروان آن ها را در ضدیت با اعتقاد به امام زادگان در دو کتاب «دختری برتر از عیسی» در مورد حضرت رقیه بنت الحسین علیها السلام و کتاب «هشت هزار شمشیر آخته» آوردم که در این کتاب برخی از آن موضوعات را مطرح می نماییم.

و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید

جمال مظاهری

ذی القعده ۱۴۴۶

حضرت سید علاءالدین حسین بن موسی



حسین ابن موسی در روایات

حضرت حسین بن موسی علیه السلام معروف به سید علاء الدین حسین فرزند بلافصل و کوچکترین فرزند پسری موسی این جعفر علیه السلام می باشد که در گروه کاروان های بنی هاشم به قصد زیارت امام رضا و حمایت از ایشان وارد سرزمین عراق عجم یا همان فارس و جبل (ایران امروزی) می شود.

حضرت حسین بن موسی (ع) نزد برادرش حضرت امام رضا(ع) احترام خاصی داشت و حضرت امام جواد(ع) نیز به عمویش حسین بن موسی علاقه بسیار داشتند. در این باره روایتی نقل شده که در آن آمده است:

سُئِلَ الامام الجواد (ع) أیٌّ عَمُومَتِکَ اَبَرُّ بِکَ؟ فقال : الحُسَینُ، قال الامامُ رضا(ع) : صَدَقَ اللهِ هُوَ وَاللهِ اَبَرُّهُم وَ اَخْیَرُهُمْ . از امام جواد (ع) [در دوران کودکی] سؤال شد که کدامیک از عموهایت به تو بیشتر محبت و نیکویی می کنند, ایشان فرمودند حسین, حضرت رضا پس از شنیدن جواب فرزندش فرمود بخدا قسم راست گفت، حسین بن موسی نیکوترین و خیرخواه ترین عموی اوست. *حیاة الامام موسی بن جعفر باقر شریف ،قرشی، ج ۲، ص ۴۱۸؛ به نقل از «بحارالانوار ج ۱۳/۴۵.*

حضرت سید علاء الدین حسین از راویان مورد اعتماد و استناد است و روایات فراوانی از پدرش حضرت امام موسی کاظم(ع) و برادرش امام رضا(ع) نقل نموده است. ایشان همچنین احادیثی را توسط مادرش و یا به واسطه ام احمد, مادر حضرت شاهچراغ نقل کرده است. علامه مجلسی در کتاب مرآة العقول در شرح حدیث پانزدهم می گوید: «و ام

احمد مادر بعضی اولاد آن حضرت می بود و او داناترین پرهیزگارترین و گرامی ترین زنهایش در نزد آن حضرت بود که اسرار خود را بوی می سپرد و اماناتش را نزد او ودیعه می نهاد.»

در کتاب اصول کافی در باب امام در چه زمانی می داند امام است» آمده است که حضرت امام موسی (ع) امانت سربه مهری به «ام احمد» سپردند و فرمودند بعد از شهادت من هر کس از اولاد من در طلب این امانت آمد خلیفه و جانشین من است. با او بیعت نما که جز خدا کسی خبر از این امانت ندارد. بعد از شهادت امام موسی(ع) ، حضرت رضا علیه السلام به نزد ام احمد آمدند و امانت پدر را طلبیدند. ام احمد بگریه افتاد و دانست که امام علیه السلام شهید شده اند. پس آن بانوی محترمه امانت را بر حسب وصیت آن حضرت به امام رضا(ع) تقدیم نمود و با ایشان بعنوان امام هشتم بیعت کرد.

«و کانت امه من الخواتین المحترمات تدعی بام احمد ، و کان الامام موسی شدید التلطف بها و لما توجه من المدینۀ الی بغداد اودعها ودائع الامامۀ و قال لها کل من جائک و طالب منک هذه الامانۀ فی ای وقت من الاوقات فاعلمی بانی قد استشهدت و انه هو الخلیفه من بعدی و الامام المفترض الطاعۀ علیک و عیسائر الناس و أمر ابنه الرضا(ع) و طالبها بالامانۀ ، فقالت له ام احمد : لقد استشهد والدک؟ فقال : بلی و الان فرغت من دفنه فاعطینی الامانۀ التی سلمها الیک ابی حین خروجه الی بغداد و انا خلیفۀ و الامام بالحق علی تمام الجن و الانس فشقت ام احمد جینها وردت علیه الاماۀ وایعته بالامامۀ . *اصول کافی ، ج ۱ ، ص ۳۸۱ ؛ شیخ عباس قمی، منتهی المال ، ج ۲، ص ۲۵۰؛ مجلسی بهار الانوار، ج ۱۱، ص ۳۰۷ للسلۀ ولیلۀ؛ سید جعفر آل بحر العلوم، تحفۀ العالم فی شرح خطبه المعالم، ج ۲، ص ۸۷ .*

حضرت سید علاء الدین حسین از راویان موثق شیعه می باشد و راویان معتبر احادیث به روایات حضرتش اعتماد داشته و همواره از آنها در کتب خویش نقل نموده اند. در منظومه نخبۀ المقال درباره اعتبار احادیث حضرت حسین بن موسی(ع) آمده است

ثم این شاذویه قال جشن ثقۀ کذا الحسین ظم هو این صدقه

ابن شاذان فرمود نجاشی از راویان مورد اعتماد است همانگونه که حسین بن موسی الکاظم از راویان موثق است. *نخبۀ المقال فی علم الرجال، حسین بن رضا حسینی ، ص۳۴.*

کتاب «معجم رجال حدیث» حضرت حسین بن موسی(ع) را بعنوان محدثی مورد وثوق معرفی نموده و روایاتی از زبان مبارک ایشان نقل می نماید که این حدیث از آن جمله است.

عن الحسین بن موسی بن جعفر (ع) قال کنا حول ابی الحسن الرضا(ع) و نَحنُ شُبان مِنْ بَنی هاشم إذْ مَرّ عَلینا جعفر بن عُمَر العلوی و هُوَرَثُ الهَیئۀِ فَنَظَر بعضُنا الی بعضٍ فَضَحَکُنَا مَنْ هَیَتِیهِ ، فَقَالَ الرضا(ع): سَتَرُونَهُ عَنْ قَرِیبٍ کَثِیرُ المالِ، کَثِیرُ اللّه فما مضی إلا شهر او نحوه حتی ولی المدینۀ وحَسُنت حاله و کانَ یَمُرٌّ بنا وَ مَعَهُ الخصیان و الحشم. حسین بن موسی (ع) فرمود ما گروهی از جوانان بنی هاشم همراه امام رضا(ع) بودیم [شخصی بنام جعفر بن عمر علوی که پیراهن کهنه بر تن و قیافه ای بدجور داشت از کنارمان گذشت بعضی از ما با ملاحظه شکل ظاهری او به همدیگر نگاه کردیم و خنده مان گرفت. امام رضا(ع) که متوجه ما شد و فرمود به زودی خواهید دید او را در حالی که مالش فراوان و همراهانش بسیارند. حدود یک ماه سپری نشده بود همان مرد استاندار مدینه شد وضعیتش دگرگون

شـد و کنارمان گذشـت در حالی که خدمتکاران و همراهانی داشـت. *معجم رجال حدیث آیة الله العظمی خویی (ره).*

کتاب تهذیب الاحکام در اهمیت اسـتحباب غسـل جمعه به روایتی از حضـرت حسـین بن موسی (ع) استناد نموده می نویسد « عَن حُسین بن موسی جعفر (ع) عَنْ اُمِهِ و اُمِ احمد بن موســی بن جعفر (ع) قالتا کُنّا مَعَ أَبی أَبی احســن بالبادیۀ وَنَحْنُ نُرِیدُ بغداد، فَقَالَ لَنَا یَوْمُ الخمیسِ اغْتَسَــلا الیوم لغذَ یومَ الجمعۀِ فانّ الماءَ غَداً بِها قلیلٌ فَاعْتَســلنا یوم الخمیس لِیم الجمعۀ.» حسین بن موسی از مادرش و مادر احمد بن موسی نقل می کند که ما به همراهی امام کاظم (ع) در بیابانی بودیم قصدمان رفتن به بغداد بود. آن حضـرت در روز پنجشنبه ما را فرمان داد که غسـل جمعه نماییم زیرا فردا آب کم خواهد بود. آنگاه ما روز پنجشـنبه به قصد روز جمعه غسل نمودیم.

برخی از علمای رجال، محدثان و راویان، حسـین بن موسی را از جمله راویان مورد اعتماد بر شــمرده‌اند. وی روایاتی از پدرش امام موســی کاظم(ع) و برادرش امام رضــا(ع) یا با واسـطه از مادرش نقل کرده‌اسـت. برای نمونه مراجعه کنید به: شـیخ صـدوق، عیون اخبار الرضا، ۱۳۹۰ق، ج۲، ص۳۵۳؛ کلینی، الکافی، ۱۴۰۷ق، ج۳، ص۷۶؛ ج۶، ص۵۰۹.

از جمله روایاتی که منسـوب به حضـرت حسـین ابن موسـی علیه السـلام اسـت موارد زیر است:

- موضوعات اعتقادی مانند علم امام رضا(ع) نسبت به آینده، صدوق، عیون أخبار الرضا(ع)، ۱۳۷۸ق، ج۲، ص۲۰۹–۲۰۸.

- جایگاه اهل بیت(ع)، طوسی، الامالی، ۱۴۱۴ق، ص۳۵۵.
- «ترس مؤمنین» ابن عقده، فضائل امیرالمومنین، ۱۴۲۴ق، ص۱۱۶.
- «رحمت خدا در نامه اعمال به مؤمنان»، طوسی، الامالی، ۱۴۱۴ق، ص۵۷۱.
- برخی موضوعات اخلاقی، طوسی، الامالی، ۱۴۱۴ق، ص۲۰۸.
- برخی احکام فقهی مانند «جایز بودن غسل جمعه در پنج شنبه در برخی شرایط»، کلینی، الکافی، ۱۴۰۷ق، ج۳، ص۴۲.
- «فضیلت و فایده حنا بستن»، کلینی، الکافی، ۱۴۰۷ق، ج۶، ص۵۰۹.
- «پرداخت مزد کارگر»، سید بن طاووس، طرف من الانباء و المناقب، ۱۴۲۰ق، ص۱۸۷.
- روابط اجتماعی, حمیری، قرب الاسناد، نینوی، ص۳۳۱.
- «وضعیت مالی و اجتماعی جعفر بن عمر علوی در آینده»، شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، ۱۳۹۰ق، ج۲، ص۲۰۸.
- «سود رساندن به فرزندان پیامبر(ص)» طوسی، الامالی، ۱۴۱۴ق، ص۳۵۵.
- طلب رحمت و مغفرت برای عبدالله بن اعین طوسی، الاستبصار، ۱۳۹۰ق، ج۱، ص۴۸۳.
- احادیث مربوط به امامت حضرت جواد و مسائلی پیرامون ایشان. بحارالانوار, اصول کافی و طرف من الانباء و المناقب.

از موضوعات مطرح شده در احادیث حسین بن موسی(ع) است.

نیز از امام جواد(ع) پرسیدند کدام‌یک از عموهایت بیشتر به تو احسان می کند؟ فرمود: حسین. امام رضا(ع) پس از شنیدن این جمله آن را تأیید کرد. کلینی، الکافی، ۱۴۰۷ق، ج۶، ص۵۰۹.

در روایتی دیگر حسین بن موسی بن جعفر از امام جواد(ع) از انگشتریشان سؤال می کند که امام(ع) در پاسخ می گوید: این انگشتر حضرت سلیمان(ع) است. سید بن طاووس، طرف من الانباء و المناقب، ۱۴۲۰ق، ص۱۸۷.

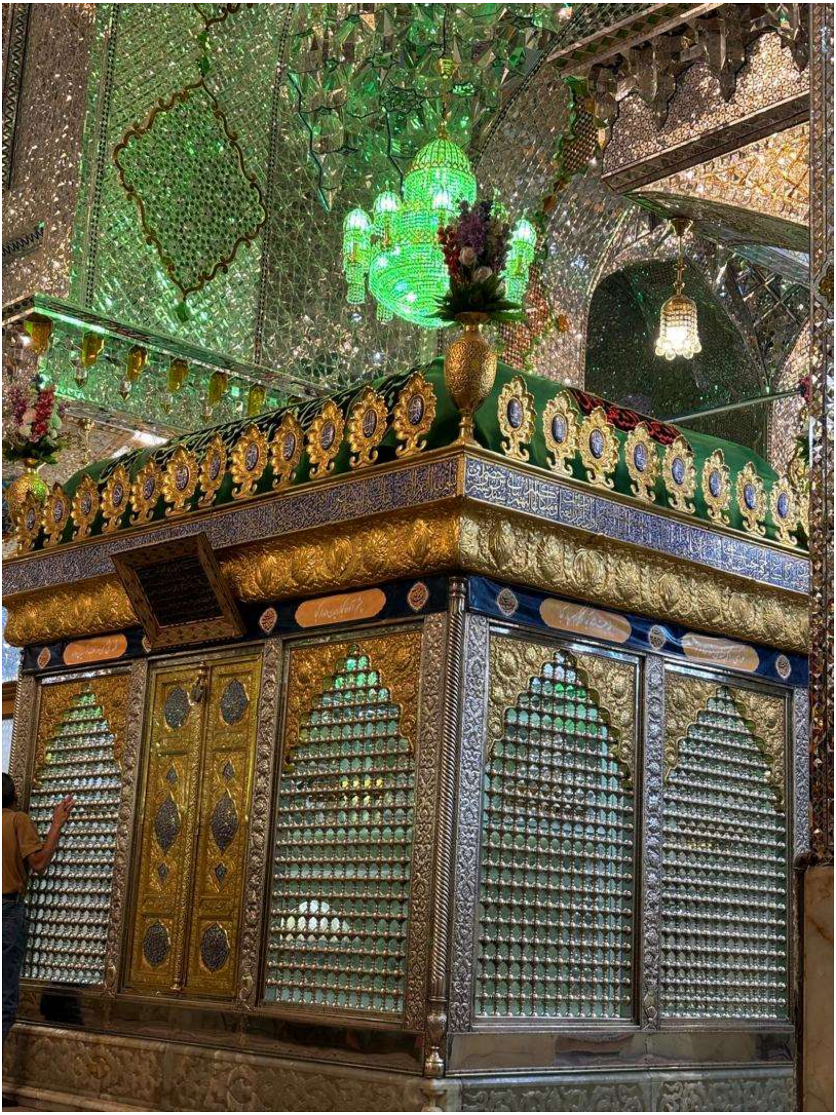
در بحار الانوار آمده است که ابوعبدالله حسین بن موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند در مدینه خدمت حضرت ابوجعفر جواد علیه السلام بودم و علی ابن جعفر نیز در خدمت آن بزرگوار بودند, مردی از اعراب در آن مجلس نشسته بود, مرد عرب پرسید این جوان کیست و با دست اشاره به حضرت جواد نمود , گفتند این وصی رسول الله است, گفت سبحان الله رسول الله اکنون دویست سال است از جهان رفته است و این جوان چگونه می تواند وصی آن حضرت باشد, گفتم (حضرت حسین بن موسی فرمودند) این وصی علی بن موسی و او وصی موسی بن جعفر و او وصی جعفر بن محمد و جعفر بن محمد وصی محمد بن علی و محمد بن علی وصی علی بن الحسین و علی ابن الحسین وصی حسین ابن علی و حسین ابن علی وصی حسن ابن علی و حسن ابن علی وصی امیرالمومنین علی ابن ابیطالب و علی ابن ابیطالب وصی رسول الله است.

البته عده ای به اشتباه این حدیث را گمانی بر این اشتباه کرده اند که این حدیث بعد از شهادت امام رضا رخ داده است و حرکت کاروان شاهچراغ بعد از شهادت امام رضا بوده

است که این غلط است و ادله کافی را در بخش مدفن حضرت آورده ایم که وقوع این حدیث مابین هجرت اجباری امام رضا و قبل از هجرت کاروان شاهچراغ و شهادت امام رضا می باشد.

نویسده بحر الانساب سن وی را هنگام شهادت یا وفات ۱۳ سال نقل کرده، حمیری، قرب الاسناد، نینوی، ص۳۳۱. اما به این نظریه انتقاد شده است. گفته شده از آنجا که شهادت امام کاظم(ع) در سال ۱۸۳ق بوده و امام کاظم(ع) نیز چهار سال آخر عمر خود را در زندان به‌سر می‌برده است باید سن حضرت حسین بن موسی در هنگام شهادت پدر چهار یا پنج ساله باشد و هنگام هجرت امام رضا(ع) به خراسان ۲۲ سال؛ چرا که امام رضا(ع) در سال ۲۰۱ به خراسان هجرت کرد و مهاجرت امامزادگان به ایران پس از ولایتعهدی امام رضا (ع) صورت گرفته است.

حضرت سید علاءالدین حسین بن موسی



روایات کتاب عیون اخبارالرضا

دلالهٔ أخری

١١- حدثنا أبوالقاسم علی بن أحمد بن عبد الله بن أحمد بن أبی عبد الله البرقی رحمه الله قال حدثنی أبی و علی بن محمد بن ماجیلویه جمیعا عن أحمد بن أبی عبد الله البرقی عن أبیه عن الحسین بن موسی بن جعفر بن محمدالعلوی قال کنا حول أبی الحسن الرضا علیه السلام ونحن شبان من بنی هاشم إذ مر علینا جعفر بن عمر العلوی و هورث الهیئهٔ فنظر بعضنا إلی بعض وضحکنا من هیئهٔ جعفر بن عمر فقال الرضا علیه السلام لترونه عن قریب کثیر المال کثیر التبع فما مضی إلاشهر أونحوه حتی ولی المدینهٔ وحسنت حاله فکان یمر بنا ومعه الخصیان والحشم و جعفر هذا هو جعفر بن عمر بن الحسن بن علی بن عمر بن علی بن حسین بن علی بن أبی طالب علیه السلام. صفحه ٢٠٩.

دلالهٔ أخری

٣٧- حدثنا الحسین بن أحمد بن إدریس عن أبیه عن أحمد بن محمد بن عیسی عن الحسین بن موسی قال خرجنا مع أبی الحسن الرضا ع إلی بعض أملاکه فی یوم لاسحاب فیه فلما برزنا قال حملتم معکم المماطر قلنا لا و ماحاجتنا إلی المماطر و لیس سحاب و لانتخوف المطر فقال لکنی حملته وستمطرون قال فما مضینا إلایسیرا حتی ارتفعت سحابهٔ ومطرنا حتی أهمتنا أنفسنا فما بقی منا أحد إلاابتل. صفحه ٢٢٢.

روایات کتاب اصول کافی

باب اندک بودن شمار مومنان

[۲۳۱۹]۳-محمّد بن یحیی،عن أحمد بن محمّد بن عیســی،عن أحمد بن محمّد بن أبی نصر،عن الحسین بن موسی،عن فضیل بن یسار،عن أبی جعفر علیه السّلام قال: ما یبالی من عرّفه اللّه هذا الأمر أن یکون علی قلّه جبل یأکل من نبات الأرض حتّی یأتیه الموت. صفحه ۵۳۳.

۳- الحدیث ۲۳۲۸/۳ - مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیســی ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ مُوسی ، عَنِ الْفُضَیْلِ بْنِ یَسَارٍ: عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السـلام ، قَالَ : «مَا یُبَالِی مَنْ عَرَّفَهُ اللّهُ هذَا الأمْرَ أَنْ یَکُونَ عَلی قُلَّةِ جَبَلٍ یَأْکُلُ مِنْ نَبَاتِ الأرْضِ حَتّی یَأْتِیَهُ الْمَوْتُ». ص: ۶۱۹.

ترجمه مصطفوی: امام باقر علیه السّلام فرمود. کسی را که خدا باین امر (تشیع) آشنا کرد چه باک دارد از اینکه بر سر کوهی باشد و از گیاه زمین بخورد تا بمیرد. ترجمه مصطفوی ؛ ج ۳, ص ۳۴۳ .

ترجمه کمره ای: از امام باقر(علیه السّلام)فرمود: هر که از طرف خدا این امر را شناخت(یعنی پیروی از امامان معصوم را)باکی ندارد که بر سر کوهی باشد و از گیاه زمین بخورد تا مرگش در رسد. ترجمه کمره ای ؛ ج ۵, ص ۶۳ .

ترجمه آیت اللهی: امام باقر علیه السّلام فرمود:هر کس از طرف خدا این امر را شناخت(یعنی پیروی از امامان معصوم)باکی ندارد که بر سر کوهی باشد و از گیاه زمین بخورد تا مرگش فرا رسد. ترجمه آیت اللهی ؛ ج ۳ , ص ۶۷۵ .

شرح علامه مجلسی: مجهول. **ما** يبالی خبر أو المعنی ينبغی أن **لا** يبالی من عرفه الله هذا الأمر أی دين الإماميۀ، و فی الصحاح : القلۀ أی بالضم أعلی الجبل، و قلۀ كل شیء أعلاه. مرآۀ العقول ؛ ج ۹ , ص ۲۹۳ .

۸- الحديث ۲۳۴۶/۸ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى ، عَنِ الْحَجَّالِ ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ أَبِي يَزِيدَ: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّهِ عليه السلام ، قَالَ : «الْمُؤْمِنُ مُكَفَّرٌ». وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرى : «وَ ذلِكَ أَنَّ مَعْرُوفَهُ يَصْعَدُ إِلَى اللّهِ ، فَلاَ يُنْشَرُ فِي النَّاسِ ، وَالْكَافِرُ مَشْكُورٌ». ص: ۶۳۰.

المُكَفَّرُ كمعظّم : المجحود النعمۀ مع إحسانه وهو ضدّ للمشكور . أی لايشكر الناس معروفه . ويفسّره روايۀ الصدوق فی علل الشرائع ، ص ۵۶۰ ، ح ۳ ، بسنده عن الحسين بن موسى ، عن أبيه ، عن موسى بن جعفر ، عن أبيه ، عن جدّه ، عن علیّ بن الحسين ، عن أبيه ، عن علیّ بن أبی طالب عليهم السلام قال : «كان رسول اللّه صلى الله عليه و آله مكفّرا لايشكر معروفه ، ولقد كان معروفه على القرشی والعربی والعجمی ، ومن كان أعظم معروفا من رسول اللّه صلى الله عليه و آله على هذا الخلق ؛ وكذلك نحن أهل البيت مكفّرون لايشكروننا ، وخيار المؤمنين مكفّرون لايشكر معروفهم».

ترجمه مصطفوی: داود بن ابی یزید گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: مؤمن ناسپاسی می شود. و در روایت دیگر است: زیرا کار نیک او بسوی خدا بالا میرود و در میان مردم پخش نمیشود و کافر سپاسگزاری می شود. ترجمه مصطفوی ؛ ج ۳, ص ۳۵۰ .

ترجمه کمره ای: امام صادق(علیه السّلام)فرمود: مؤمن ناسپاسی می شود. در روایت دیگر است که برای این است که کارِ خوبِ او به درگاه خدا بالا می رود و میان مردم منتشر نمی گردد و کافر قدردانی می شود. ترجمه کمره ای ؛ ج ۵, ص ۷۷ .

ترجمه آیت اللهی: امام صادق علیه السّلام فرمود: مؤمن ناسپاس می شود.و از احسان او قدردانی نمی شود.در روایت دیگر است که برای این است که کار خوب او به درگاه خدا بالا می رود و در میان مردم منتشر نمی شود و از کافر سپاسگزاری می شود. ترجمه آیت اللهی ؛ ج ۳, ص ۶۸۷ .

شرح علامه مجلسی: صحیح علی بناء المفعول من التفعیل أی لا یشکر الناس معروفه بقرینهٔ تتمهٔ الخبر، و قد قال الفیروزآبادی: المکفر کمعظم المجحود النعمهٔ مع إحسانه، و الموثق فی الحدید. و روی الصدوق فی العلل بإسناده إلی أبی عبد الله علیه السلام أنه قال: المؤمن مکفر و ذلک أن معروفه یصعد إلی الله عز و جل فلا ینتشر فی الناس، و الکافر مشکور و ذلک أن معروفه للناس ینتشر فی الناس و لا یصعد إلی السماء، و روی أیضا بإسناده عن الحسین بن موسی، عن أبیه موسی بن جعفر عن أبیه عن جده علی بن الحسین علیهم السلام قال: کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مکفرا لا یشکر معروفه، و لقد کان معروفه علی القرشی و العربی و العجمی و من کان أعظم من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

على هذا الخلق؟ و كذلك نحن أهل البيت مكفرون لا يشكر معروفنا و خيار المؤمنين مكفرون لا يشكر معروفهم. و قال الجزرى فى النهاية: فيه المؤمن مكفر أى مزرئا فى نفسه و ماله لتكفر خطاياه، انتهى. و هذا الوجه لا يحتمل فى هذه الأخبار، و كان المراد بالتعليل أن معروفه لما كان خالصا لله مقبولا عنده لا يرضى له بأن يثيبه فى الدنيا فتكفر نعمته ليكمل ثوابه فى الآخرة، و الكافر لما لم يكن مستحقا لثواب الآخرة يثاب فى الدنيا كعمل الشيطان، و قيل: هو مبنى على أن المؤمن يخفى معروفه من الناس و لا يفعله رياء و لا سمعة فيصعد إلى الله و لا ينتشر فى الناس، و الكافر يفعله علانية و رياء و سمعة فينتشر فى الناس، و لا يقبله الله و لا يصعد إليه، و قيل: المعنى أن معروفه الكثير، الذى يدل عليه صيغة التفعيل، لا يعلمه إلا الله، و من علمه بالوحى من قبله تعالى لأن معروفه ليس من قبيل الدراهم و الدنانير، بل من جملة معروفه حياة سائر الخلق، و بقائهم بسببه و أمثال ذلك من النعم العظيمة المخفية. و ربما يقال فى وجه التعليل أن المؤمن يجعل معروفه فى الضعفاء و الفقراء الذين ليس لهم وجه عند الناس و لا ذكر، فلا يذكر ذلك فى الخلق، و الكافر يجعل معروفه فى المشاهير و الشعراء و الذين يذكرونه فى الناس فينتشر فيهم. فإن قيل: بعض تلك الوجوه ينافى ما سيأتى فى باب الرياء أن الله تعالى يظهر العمل الخالص و يكثره فى أعين الناس و من أراد بعمله الناس يقلله الله فى أعينهم؟ قلنا: يمكن حمل هذا على الغالب، و ذاك على النادر، و هذا على المؤمن الخالص و ذاك على غيرهم، أو هذا على العبادات المالية و ذاك على العبادات البدنية مرسل. المؤمن مكفر. مرآة العقول ؛ ج ٩, ص ٣١٧ .

روایات کتاب الامالی طوسی

۷-۳۵۷- أخبرنا المفید عن الجعابیّ عن ابن عقده عن محمّد بن إسماعیل بن إبراهیم أبی علیّ قال:حدّثنی عمّ أبی الحسین بن موسی عن أبیه عن موسی،عن أبیه جعفر بن محمّد،عن أبیه محمّد بن علیّ،عن أبیه علیّ بن الحسین علیه السّلام قال: قال أمیر المؤمنین علیّ بن أبی طالب علیه السّلام إنّ المؤمن لا یصبح إلاّ خائفا و إن کان محسنا،و لا یمسی إلاّ خائفا و إن کان محسنا،لأنّه بین أمرین:بین وقت قد مضی لا یدری ما اللّه صانع به،و بین أجل قد اقترب لا یدری ما یصیبه من الهلکات،ألا و قولوا خیرا تعرفوا به،و اعملوا به تکونوا من أهله،صلوا أرحامکم و إن قطعوکم، و عودوا بالفضل علی من حرمکم،و أدّوا الأمانه إلی من ائتمنکم،و أوفوا بعهد من عاهدتم،و إذا حکمتم فاعدلوا. ص:۴۵۰.

۳۳۲-صفت های مؤمن

۷-۳۵۷- امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود،مؤمن شب را به صبح نمی رساند مگر اینکه هراسان است هر چند نیکوکار باشد و روز را به شب نمی رساند جز آنکه هراسان است هرچند نیکوکار باشد. چون او درمیان دو امر است: میان زمانی که سپری شد و نمی داند که خداوند به خاطر آن زمان با او چگونه رفتار می کند و اجلی که نزدیک است و نمی داند به چه خطراتی دچار خواهد شد. آگاه باشید به نیکی سخن بگوئید که به آن شناخته شوید و به نیکی رفتار کنید تا از نیکان باشید. با خویشان خود رفت وآمد کنید هرچند از شما دوری کنند و به هرکس که شما را[از نعمتی]محروم ساخت به بیش از آن بخشش

کنید و امانت را به هرکس که شما را امین دانست بازگردانید و به پیمان کسی که با او پیمان بستید وفادار باشید و هنگامی که قضاوت نمودید عدالت ورزید. ص:۴۵۱.

۹-۱۲۶۹- و عنه،قال:أخبرنا جماعه،عن أبی المفضّل،عن الحسین بن موسی،عن عبد الرّحمن بن خالد،عن زید بن حباب،عن حمّاد،عن ثابت،عن أبی رافع،عن أبی هریره،عن النّبیّ صلّی اللّه علیه و اله قال:إنّ اللّه(تعالی)یقول:یا بن آدم مرضت فلم تعدنی.قال:یا ربّ،کیف أعودک و أنت ربّ العالمین!قال:مرض فلان عبدی،و لو عدته لوجدتنی عنده؛و استسقیتک فلم تسقنی.قال:یا ربّ، کیف و أنت ربّ العالمین!قال:استسقاک عبدی فلان،و لو سقیته لوجدت ذلک عندی،و استطعمتک فلم تطعمنی.قال:یا ربّ کیف و أنت ربّ العالمین!قال: استطعمک عبدی،و لو أطعمته لوجدت ذلک عندی. ص:۵۴۸.

۹-۱۲۶۹-ابو هریره از پیامبر گرامی صلّی اللّه علیه و اله روایت کرده که خداوند والا می فرماید:ای پسر آدم من بیمار شدم و تو به عیادتم نیامدی.او عرض می کند:پروردگارا چگونه تو را عیادت کنم در حالی که تو پروردگار جهانیانی!خداوند می فرماید:فلان بندهٔ من بیمار شد،اگر او را عیادت می کردی مرا در نزدش می یافتی.من از تو آب خواستم و تو مرا سیراب نکردی.او عرض می کند:پروردگارا چگونه؟تو پروردگار جهانیانی!خداوند می فرماید:فلان بندهٔ من از تو اب خواست،اگر او را سیراب می کردی،[پاداش]آن را نزد من می یافتی.

۷۶-۷۳۶- أخبرنا الحفّار،عن محمّد بن أحمد بن الصّوّاف،عن إسحاق بن عبد اللّه عن زید بن عبد الغفّار،عن حسین بن موسی بن جعفر عن آبائه علیه السّلام عن فاطمه عن أمیر

المؤمنین صـلوات اللّه علیهما قال:قال رسـول اللّه صـلّی اللّه علیه و اله:أیّما رجل صـنع إلی رجل من ولدی صنیعه،فلم یکافئه علیها،فأنا المکافئ له علیها. ص:٧٩۴.

۶۶٧-پاداش پیامبر به نیکی بر فرزندان او

٧۶-٧٣۶- علی بن ابی طالب علیه السّـلام می فرماید:رسـول خدا صـلّی اللّه علیه و اله فرمود:هرکس به یکی از فرزندان من نیکی و احسـان کند و فرزندم در مقابل نیکی او پاداش ندهد من پاداش آن شخص را در برابر آن احسان خواهم داد. ص:٧٩۵.

٩-١١٨٣- و عنه،قال أخبرنا جماعه،عن أبی المفضّل،عن أحمد بن محمّد بن إسحاق العلویّ العریضیّ،عن محمّد بن إسماعیل بن إبراهیم بن موسی بن جعفر، عن عمّیه علیّ و الحسین ابنی موسی،عن أبیهما موسی بن جعفر،عن آبائه علیهم السّلام عن علیّ علیه السّلام عن النّبیّ صـلّی اللّه علیه و اله قال:یوحی اللّه(عزّ و جلّ)إلی الحفظه الکرام:لا تکتبوا علی عبدی المؤمن عند ضجره شیئا.

٩-١١٨٣- علی و حسین بن موسی از پدرشان حضرت کاظم به نقل از پدرانشان از پیامبر گرامی صـلّی اللّه علیه و اله روایت کرده اند که خداوند عزّتمند به فرشـتگان کاتب وحی می فرماید:بر بندۀ مؤمنم هنگام ناراحتی اش چیزی ننویسید.

روایات کتاب الإستبصار طوسی

سرشناسه : طوسی ، محمدبن حسن ، ۳۸۵ - ۴۶۰ ق.

عنوان و نام پدیدآور : الاستبصار فیما اختلف من الاخبار/ تالیف ابی جعفر محمدبن الحسن الطوسی ؛ اشرف علی تحقیقه و التعلیق علیه حسن الموسوی الخراسان.

مشخصات نشر : تهران : دار الکتب الاسلامیه ، ۱۳۶۳.

مشخصات ظاهری : ۴ج. شابک : (دوره) : ۹۶۴-۴۴۰-۲۵۷-X ؛ (ج .۱) : ۹۶۴-۴۴۰-۲۵۸-۸ ؛ (ج .۲) : ۹۶۴-۴۴۰-۲۵۹-۶ ؛ (ج .۳) : ۹۶۴-۴۴۰-۲۶۰-X ؛ (ج. ۴) : ۹۶۴-۴۴۰-۲۶۱-۸.

یادداشت : عربی. ج. ۱، ۲، ۳:(چاپ پنجم: ۱۳۸۳). چاپ قبلی این کتاب توسط دار الکتب الاسلامیه نجف در سال ۱۳۷۵ - ۱۳۷۶ به چاپ رسیده است.

موضوع : احادیث شیعه -- قرن ۵ق. شناسه افزوده : خراسان ، حسن ، ۱۹۰۴- م.

رده بندی کنگره : BP130 /ط۹الف ۵ ۳۶۳۱

رده بندی دیویی : ۲۱۲/۲۹۷

شماره کتابشناسی ملی : م ۶۷-۷۰۷

در صفحه ۴۸۴ آورده است :

روایت-۱-۵۱۶

-7مَا رَوَاهُ عَلِیّ بنُ الحُسَینِ عَن سَعدٍ عَن أَحمَدَ بنِ مُحَمّدِ بنِ عِیسَی عَن أَحمَدَ بنِ مُحَمّدِ بنِ أَبِی نَصرٍ عَنِ الحُسَینِ بنِ مُوسَی عَن جَعفَرِ بنِ عِیسَی قَالَ قَدِمَ أَبُو عَبدِ اللّهِ ع مَکّةَ فسَأَلَنِی عَن عَبدِ اللّهِ بنِ أَعیَنَ فَقُلتُ مَاتَ فَقَالَ مَاتَ أَ فتَدَرِی مَوضِعَ قَبرِهِ قُلتُ نَعَم قَالَ فَانطَلِق بِنَا إِلَی قَبرِهِ حَتّی نصُلَیّ عَلَیهِ فَقُلتُ نَعَم فَقَالَ لَا وَ لَکِن نصُلَیّ عَلَیهِ هَاهُنَا فَرَفَعَ یَدَیهِ یَدعُو وَ اجتَهَدَ فِی الدّعَاءِ وَ تَرَحّمَ عَلَیهِ.

در صفحه۲۸۸ آورده است :

روایت-۷۳-۵۶۲

فَأَمّا مَا رَوَاهُ سَعدُ بنُ عَبدِ اللّهِ عَن أَحمَدَ بنِ مُحَمّدٍ عَن أَحمَدَ بنِ مُحَمّدِ بنِ أَبِی نَصرٍ عَنِ الحُسَینِ بنِ مُوسَی عَن زُرَارَةَ قَالَ سَأَلتُ أَبَا عَبدِ اللّهِ ع عَنِ الرّجُلِ یَخرُجُ فِی سَفَرٍ یُرِیدُهُ فَدَخَلَ عَلَیهِ الوَقتُ وَ قَد خَرَجَ مِنَ القَریَةِ عَلَی فَرسَخَینِ فَصَلّوا وَ انصَرَفُوا فَانصَرَفَ بَعضُهُم فِی حَاجَةٍ فَلَم یُقضَ لَهُ الخُرُوجُ مَا یَصنَعُ فِی الصّلَاةِ التّیِ کَانَ صَلّاهَا رَکعَتَینِ قَالَ تَمّت صَلَاتُهُ وَ لَا یُعِیدُ.

روایت کتاب طرف من الانباء و المناقب

نام کتاب: طرف من الأنباء و المناقب

شماره بازیابی : ۵-۱۸۴۵۱. امانت : امانت داده می شود.

سرشناسه : ابن طاوس، علی بن موسی، ۵۸۹-۶۶۴ق.

Ibni Tawous, Ali Ibni Mousa

عنوان و نام پدیدآور : الطرف من الانباء و المناقب فی شرف سیدالانبیاء و اطائب[نسخه خطی]/سیدرضی الدین علی بن طاوس.

آغاز ، انجام ، انجامه : آغاز:الحمدلله الذی اوضح للعباد سبیل الرشاد ولم یجعل لاحد علیه حجه...

انجام:افتاده... قال عبدالمحمود انظررحمک الله هنا الحدیث فان مفهومه ان النبی (ص) قدکان عرف من حدیثهم ووصفهم...

مشخصات ظاهری : ۲۵برگ، ۱۷سطر، اندازه سطور: ۷۲×۱۵۹؛قطع: ۱۴۴×۲۱۵.

یادداشت مشخصات ظاهری : نوع و درجه خط:نسخ متوسط.

نوع کاغذ:دولت آبادی نخودی رنگ.

تزئینات متن:عناوین ونشان ها به سرخی و تمام صفحات مجدول به قلم سرخ.

نوع و تز ئینات جلد:مقوایی رویه چرم ساغری قهوه ای فرسوده.

خصوصیات نسخه موجود : حواشی اوراق:درحاشیه تصحیح شده وبانسخه بدل مقایسه شده.

معرفی نسخه : کتاب «طرف» حدیث نامه ای کوچك است از سیدرضی الدین علی بن موسی معروف به ابن طاوس (-۶۶۴ق.) درموضوع خلافت بلافصل و وصایت امیرمومنان(ع) است و نیز به تصریح مولف تتمه ای است برای کتاب « الطرائف» خود مولف، برخی « طرف» را خلاصه «الطرائف » پنداشته اند که به کلی نادرست است. ابن طاوس دراین کتاب نیز مانند « الطرائف» بانام مستعار « عبدالمحمود بن داوود» نوشته است ودرواقع تقیه کرده است. این کتاب درجامعه متسنن حول مرکز خلافت عباسی چنین تقیه ای را اقتضا می کند و به طور خاص پاره ای ازمطالب مستقیما مشروعیت مدعیات بنی عباس رازیر علامت سؤال می برد و نشر آنها در زمان ابن طاوس خالی ازمخاطره نبوده است. طرف شامل یك مقدمه ، سی وسه طرفه ویك خاتمه است و این نسخه به آخر ناقص می باشد.

توضیحات نسخه : نسخه بررسی شده ./آذر۹۰/آخرناقص، لکه، جلد فرسوده، وصالی مختصر، خط خوردگی، برگ۱۴-۱۷نونویس

یادداشت کلی: زبان:عربی

یادداشت باز تکثیر : درنجف اشرف درسالهای ۱۳۴۹ و۱۳۶۹ و درقم ۱۴۱۶و مشهد۱۴۲۰ به چاپ رسیده است.

منابع اثر، نمایه ها، چکیده ها : دایرهالمعارف شیعه(۱۰: ۵۰۰) ؛ الذریعه(15: 161)

عنوانهای دیگر : طرف من الانباء و المناقب فی شرف سیدالانبیاء و عترته اطائب.

طرف من تصریحه بالوصیه بالخلافه لعلی بن ابی طالب (ع).

موضوع : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- اثبات خلافت -- احادیث

Ali ibn Abi-talib, Imam I -- Proof of caliphate -- Hadiths*

موضوع : اسلام -- عقاید

شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

اهل سنت -- دفاعیه ها و ردیه ها-- متون قدیمی تا قرن ۱۴

شناسه افزوده : صفری، فروشنده

دسترسی و محل الکترونیکی : http://dl.nlai.ir/UI/ABF3A6C0-2356-489C-BF97-BD97A9E9A658/Catalogue.aspx

وفات: ۶۶۴ ق

تعداد جلد واقعی: ۱.زبان: عربی. نوبت چاپ: اوّل

از صفحه ۳۵ به بعد آورده است:

بين الطّرف و الوصيّه

إنّ «كتاب» الطّرف يحتوى على ثلاث و ثلاثين طرفه، دوّنها السـّيد ابن طاوس بعد ذكره لمقدّمه أوضح فيها أحقّيه مذهب الإماميّه الاثنى عشريّه على نحو الإجمال.

و كتاب «الطّرف» يعدّ بمنزله المتمّم أو المستدرك لكتاب «الطرائف فى معرفه مذاهب الطوائف»، فإنّ السـّيد ابن طاوس سـمّى نفسه فى كتاب «الطرائف» ب «عبد المحمود بن داود» تعميه و تقيّه من الخلفاء العبّاسيّين الّذين لا يحتملون سماع الحقّ، و ينكلون بكلّ من يفوه به.

و فيما يتعلّق بهذه النكته نقل عن خطّ الشهيد الثانى، أنّه قال: إنّ التسميه بعبد المحمود لأنّ كلّ

العالم عباد اللّه المحمود، و النسبه إلى داود إشاره إلى «داود ابن الحسن المثنّى» أخ الإمام الصادق عليه السّلام فى الرضاعه، و هو المقصود بالدعاء المشهور بدعاء أمّ داود، و هو من جمله أجداد السيّد ابن طاوس «رض» (انظر مقدّمه الطرائف) . طرف من الأنباء، ابن طاوس ،ص:٣٥.

و قد اعتمد السـّيد ابن طاوس بشكل كبير جدًّا فى «الطرائف» على كتب أبناء العامّه و رواتهم، و على ما اتّفق على نقله جميع المسلمين فى كتبهم للوصول إلى الحقّ و إثبات أحقّيه مذهب الإماميّه، و بعد باقى المذاهب عن طريق الحقّ و جادّه الصواب، و أنّ المذاهب الأربعه و أتباعها لم يلتزموا بما ورد عن النبىّ صلّى اللّه عليه و آله و سلّم من طرقهم و طرق

غیرهم فی ولایه و إمامه علیّ بن أبی طالب علیه السّـــلام و باقی ولده من أئمّه أهل البیت علیهم السّلام.

و نفس هذا النهج فی إخفاء اسمه سلکه فی کتاب «الطّرف»، فلم یصرّح باسمه بالمرّه، و إنّما قال: «تألیف بعض من أحســـن اللّه إلیه و عرّفه ما الأحوال علیه»، قال الآغا بزرک الطهرانیّ «رض»: «و ما صرّح فی الطّرف باسمه تقیّه» (الذریعه (ج ۱۵؛ ۱۶۱))، فهو کما کان یتّقی فی عدم تصریحه باسمه فی «الطرائف»، کذلک اتّقی فلم یصرّح به فی «الطّرف».

لکنّ «الطّرف» یمتاز عن «الطرائف»، بأنّه اختصّ بذکر ما ورد صـــریحا من طرق آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله فی إثبات الولایه و الإمامه و الوصیّه لعلی بن أبی طالب علیه السّلام، و ما لا مجال فیه من النصوص للتأویل و التمحّل و الحمل علی الوجوه البعیده و الغریبه، فکأنّه «رض» أراد تتمیم أو استدراک ما فات من کتاب «الطرائف».

و قد صـــرّح السـّیّد ابن طاوس بذلک فی مقدّمه «الطّرف»، قائلا: «و قد رأیت کتابا یســمّی کتاب «الطرائف فی مذاهب الطوائف»، فیه شـــفاء لما فی الصـــدور، و تحقیق تلک الأمور، فلینظر ما هناک من الأخبار و الاعتبار، فإنّه واضــح لذوی البصــائر و الأبصــار، و إنّما نقلت هاهنا ما لم أره فی ذلک الکتاب من الأخبار المحقّقه أیضـــا فی هذا الباب» .(انظر نهایه مقدّمه المؤلّف من کتاب الطّرف).

و قال فی کشف المحجّه: «یتضمّن کشف ما جرت الحال علیه فی تعیین النبی صلّی اللّه علیه و آله و ســلّم لأمّته من یرجعون بعد وفاته إلیه، من وجوه غریبه، و روایه من یعتمد علیه« (کشف المحجّه, ص۱۹۵).

و قال فی إجازاته: «و ممّا صنّفته و أوضحت فیه من السبیل بالروایه و رفع التأویل کتاب «طرف من الأنباء» ... و هو کتاب لطیف جلیل شریف «.(إجازات السیّد ابن طاوس المطبوعه فی البحار (ج ۱۰۷؛ ۴۰) و انظر الذریعه (ج ۱۵؛ ۱۶۱)).

و لذلک نری أنّ النسخ الخطّیّه، تشیر إلی أنّه «تکمله الطرائف»، بل و وضعت النسخه «أ» ملحقه بکتاب «الطرائف»، و أشیر إلی أنّ «الطّرف» تکمله «للطرائف» و تتمّه له، و لهذا قال الآغا بزرک الطهرانیّ «رض»: «و الطّرف استدراک للطرائف» « الذریعه (ج ۱۵؛ ۱۶۲).

و لو لا أنّ السیّد ابن طاوس کان یصرّح بأسماء کتبه و مؤلّفاته و تفاصیل حیاته فی مطاوی کتبه، لالتبس علینا أمر «الطرائف» و «الطّرف» و اسم مؤلّفهما، لکنّ تصریحه فی «إجازاته» و «کشف المحجّه» بنسبه الکتابین إلیه، و نسبه جمیع العلماء هذین الکتابین له، رفع الالتباس و لم یبق أدنی شکّ فی أنّهما من مؤلّفات السیّد ابن طاوس «رض».

و الواقع أنّ الغالبیّه العظمی من محتویات کتاب «الطّرف» مأخوذه من کتاب «الوصیّه» لعیسی بن المستفاد البجلی، فإنّ السیّد ابن طاوس أورد

ثلاثا و ثلاثین طرفه فی کتابه، منقوله عن عیسی بن المستفاد، باستثناء:

-1الطّرفه الثانیه، فإنّه رواها عن الأعمش، عن المنهال بن عمرو، عن عبد اللّه بن الحارث بن نوفل، عن علیّ بن أبی طالب علیه السّلام.

-2الطّرفه السابعه، فإنّه رواها عن عیسی بن المستفاد، ثمّ روی مضمونها بروایتین أخریین.

3-الطّرفه الثامنه، فإنّه رواها عن أبی صـــادق، عن ربیعه بن ناجذ، أنّ رجلا قال لعلیّ علیه السّلام... :

4-الطّرفه التاسعه، فإنّه رواها عن الصادق، عن أبیه علیهما السّلام.

5-الطرفتین الخامســه عشــر و الســادســه عشــر، فإنّه رواهما عن کتاب «خصــائص الأئمّه» للشریف الرضیّ «رض»، لکنّهما أیضا ینتهیان إلی عیسی بن المستفاد، عن الإمام الکاظم علیه السّلام، فإنّ سندهما هو: حدّثنی هارون بن موسی، حدّثنی أحمد بن محمّد بن عمّار العجلیّ الکوفی، حدّثنی عیسی الضریر، عن الکاظم علیه السّلام.

6-الطّرفه الخامسه و العشرین، فإنّه رواها عن عیسی، عن الکاظم، عن أبیه علیهما السّلام، ثمّ نقل روایتها بألفاظ أخری عن محمّد بن جریر الطبریّ فی کتابه «مناقب أهل البیت» بهذا الســند: أبو جعفر، حدّثنا یوســف بن علیّ البلخیّ، قال: حدّثنی أبو ســعید الآدمیّ بالری، قال: حدّثنی عبد الکریم بن هلال، عن الحسـین بن موسـی بن جعفر، عن أبی الحســن موســی بن جعفر، عن أبیه، عن جدّه علیه السّلام.

فإذا تأمّلنا فی هذه المستثنیات، وجدنا أنّ الطّرفه السابعه مرویه عن عیسی أیضا، و إن عضّدها بروایتین أخریین، و أنّ الطرفتین الخامســه عشــر و الســادســه عشــر و إن رواهما عن الشــریف الرضــیّ «رض» فی کتاب «خصــائص الأئمّه» إلّا أنّ ســـندهما ینتهی أیضـــا إلی عیســـی بن المستفاد، عن الکاظم علیه السّلام، و یظهر أنّه نقلهما عن الشـریف الرضـیّ «رض» إشـاره إلی اعتماد الرضیّ علی کتاب «الوصیّه»، و زیاده فی توثیق المطلب المروی.

و أمّا الطّرفه الخامسه و العشرون، فإنّه أیضا صرّح بروایته لها عن عیسی، عن الکاظم علیه السّلام، و من ثمّ عضّدها بما رواه أبو جعفر الطبریّ بنفس المعنی و بإسناد آخر- لیس فیه عیسی بن المستفاد- ینتهی إلی الإمام الکاظم علیه السّلام، و ذلک توثیقا لصحّه ما رواه عیسی فی کتاب الوصیّه.

یبقی أنّ الطّرفه التاسعه أسندت إلی الإمام الصادق علیه السّلام مباشره، و لم ینقلها عن الکاظم علیه السّلام، عن أبیه الصادق علیه السّلام، و هذا ما یشعر أنّ الروایه مرویّه بطریق لیس فیه عیسی بن المستفاد، أو أنّ فیه عیسی فیلزم کونه من أصحاب الصادق علیه السّلام أیضا، مع أنّ الرجالیّین لم یصرّحوا إلّا بروایته عن الإمام الکاظم علیه السّلام و إدراکه للجواد علیه السّلام، و إن ذهب بعض الرجالیین خطأ إلی أنّه ممّن روی عن الإمام جعفر بن محمّد الصادق علیه السّلام کما سیأتی.

لکنّ الحقیقه هی أنّ هذه الطّرفه مرویّه أیضا عن الکاظم، عن أبیه الصادق علیهما السّلام، لأنّ العلّامه البیاضیّ صرّح بأنّ إسناد هذه الطّرفه هو نفس إسناد الطّرف السابقه، فإنّه بعد أن قال: «ما أسند عیسی بن المستفاد فی کتاب الوصیّه إلی الکاظم إلی الصادق علیهما السّلام (الصراط المستقیم (ج ۲؛ ۸۹))، قال فی بدایه الطّرفه التاسعه: «بالإسناد المتقدّم ...» (الصراط المستقیم (ج ۲؛ ۹۰))، و هذا صریح بأنّ هذه الطّرفه مرویّه أیضا عن عیسی فی کتاب «الوصیّه»، و کذلک نقل هذه الطّرفه العلّامه المجلسیّ مصدّرا إیّاها بقوله: «و بهذا الإسناد، عن الکاظم، عن أبیه علیهما السّلام قال ...» (بحار الأنوار (ج ۲۲؛ ۴۷۸))، ممّا یدلّ صراحه علی أنّها مرویّه عن عیسی فی کتاب الوصیّه، إلّا أنّ التساهل فی ذکر اسم الإمام المروی عنه

مباشره فی متن النسخ سبّب ما قد یتوهّم من أنّ عیسی رواها عن الصادق علیه السّلام مباشره، أو أنّه لیس براو لهذه الطّرفه.

و علی هذا، فتبقی الطرفتان الثانیه و الثامنه فقط من کتاب «الطّرف» لیستا ممّا روی فی کتاب الوصـیّه لابن المسـتفاد، و تبقی إحدی و ثلاثون طرفه الأخری کلّها عن کتاب «الوصـیّه» لعیسی بن المستفاد.

و قد تنبّه العلّامه البیاضـیّ إلی کون کتاب «الطّرف» أو غالبیّته العظمی هو ما فی کتاب «الوصـیّه» لابن المسـتفاد، فقال: «فصـل نذکر فیه شـیئا ممّا نقله ابن طاوس من الطّرف ...» (الصراط المستقیم (ج ۲؛ ۸۸))، ثمّ قال: «ما أسند عیسی بن المستفاد فی کتاب «الوصیّه» إلی الکاظم، إلی الصادق علیهما السّلام» «(الصراط المستقیم (ج ۲؛ ۸۹)).

و نقل المجلسـیّ کثیرا من الطّرف، فقال: «کتاب «الطّرف» للسـیّد علیّ بن طاوس نقلا من کتاب «الوصـیّه» للشـیخ عیسی بن المسـتفاد الضـریر، عن موسی ابن جعفر، عن أبیه علیهما السّـلام » (بحار الأنوار (ج ۲۲؛ ۴۷۶))، و قال فی نهایه ما أخرجه منه: «انتهی ما أخرجناه من کتاب «الطّرف» ممّا أخرجه من کتاب «الوصـیّه» لعیسـی بن المسـتفاد، و کتاب «خصـائص الأئمّه» للسـیّد الرضـیّ ... و عیسـی و کتابه مذکوران فی کتب الرجال ...» (بحار الأنوار (ج ۲۲؛ ۴۹۵) و قال فی مرآه العقول (ج ۳؛ ۱۹۳) «و أورد أکثر الکتاب السـیّد ابن طاوس فی کتاب الطّرف من الأنباء»).

و قال الآغا بزرک الطهرانیّ (رض) فی معرض کلامه عن کتاب الطّرف: «و فیه ثلاث و ثلاثون طرفه، فی کلّ طرفه حدیث واحد، و أکثرها من کتاب عیسی بن المستفاد یعنی کتاب «الوصیّه» کما عبّر به النجاشیّ» «(الذریعه (ج ۱۵؛ ۱۶۱)).

إنّ ما نقله لنا السیّد ابن طاوس فی کتابه هذا علی صغر حجمه، یعدّ کنزا نفیسا من کنوز مرویّات الإمامه و الوصیّه- و لو لا ما نقله عنه لضاعت مرویّاته فیما ضاع فی تراث المسلمین لأسباب شتّی، لکنّنا لا ندری هل أنّ السیّد ابن طاوس نقل کلّ ما فی کتاب «الوصیّه» أم انتخب منه ما أراد فقط؟- لأنّ ظاهر القرائن تدلّ علی أنّ کتاب «الوصیّه» کان موجودا عند السیّد ابن طاوس «رض»، و لذا قال الآغا بزرک «رض»: «و قد أکثر النقل عنه ابن طاوس المتوفّی سنه ۶۶۴ ه فی «طرف من الأنباء»، فیظهر وجوده عنده فی التاریخ المذکور» (الذریعه (ج ۲۵؛ ۱۰۳)).

و إذا صحّ هذا الاستظهار، فمن الراجح جدّا أنّ کتاب «الوصیّه» فقد فیما فقد من تراث إسلامی فی حملات التتر الهمجیّه علی بغداد، و حرقهم لمکتباتها، و إلقائهم لکتبها فی دجله حتّی صار ماء دجله أسود، و حتّی عبرت الدوابّ و الخیل علیها، و کان من جمله ما فقد مکتبه ابن طاوس الضخمه، و الّتی جعل لها فهرستا مفصلا سمّاه «الإبانه فی معرفه أسماء کتب الخزانه»، و قد کانت تضمّ فی سنه ۶۵۰ ه، ألفا و خمسمائه کتابا «(انظر الذریعه (ج ۱؛ ۵۸)).

و مکتبته و فهرستها «الخزانه» من المفقودات الیوم، لکنّه أشار فی مواضع مختلفه من کتاب «المحجّه» إلی أنّ فیها أکثر من سبعین مجلّدا فی الدعوات، و أنّ فیها کتبا جلیله فی تفسیر

القرآن، و الأنساب، و النبوّه و الإمامه، و الزهد، و تواريخ الخلفاء و الملوك و غيرهم، و فى الطبّ و النجوم، و اللّغه و الأشعار، و الكيمياء و الطّلسمات و العوذ و الرقى و الرمل، و فيها كتب كثيره فى كلّ فنّ من الفنون «(انظر مقدّمه كتاب اليقين (80 -79)).

فمن الراجح إذن أنّ كتاب «الوصيّه» كان من جمله كتبه، و أنّه فقد فيما فقد منها و من غيرها من مكتبات بغداد، أمّ الدنيا و عاصمتها آنذاك، و لكن هل نقله لنا السيّد ابن طاوس كلّه، أو نقل بعضه؟!

ربّما تكون إجابه هذا السؤال عسيره جدّا و ضربا من الحدس و التخمين، لكنّ المقطوع به عندنا، أنّ السيّد ابن طاوس لم ينقل لنا صدر الطّرفه الرابعه عشر، و الّتى نقلها الكلينىّ (رض) فى الكافى و عنه المجلسىّ فى البحار، بسند الكلينىّ إلى عيسى بن المستفاد، عن الكاظم، عن الصادق ٨، و هذا ما يجعلنا نميل إلى أنّ السيّد ابن طاوس لم ينقل كلّ ما فى «الوصيّه»، و إنّما نقل ما اختاره منه، و أضاف إليه بعض مرويّات من طرق أخرى، و عضّد بعض طرفه بطرق و أسانيد أخرى، كما تقدمت الإشاره إلى ذلك.

و على كلّ حال، فإنّ ما وصلنا من كتاب «الوصيّه» للشيخ عيسى بن المستفاد مقدار جيّد، يكشف عن ملازمه هذا الرجل للإمام الكاظم عليه السّلام و سؤاله عن أصول العلم و الاعتقادات، و أنّه شيعىّ إمامىّ اثنا عشرىّ، ألّف فى عقيدته ما تلقّاه عن أئمته عليهما السّلام، و قد اقترن كتاب «الوصيّه» باسم ابن المستفاد، بحيث يدلّ على أنّ كتابه هذا من أجلّ ما صنّفه الرجل فى مباحث الإمامه، إن كان له مؤلّفات أو مصنّفات أخرى لم ينصّ عليها من ترجم لهذا الشيخ الإمامىّ. مؤلّف الكتاب ۵۸۹– ۶۶۴ ه

در جایی دیگر از صفحه ۱۸۶ به بعد آورده است :

الطّرفه الخامسه و العشرون فی رساله وردت من اللّه تعالی إلی النبی صلّی اللّه علیه و آله قبل وفاته، فأدّاها إلی الناس بلسان علیّ علیه السّلام فی حیاته و عنه، عن أبیه قال: دعا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله علیّ بن أبی طالب علیه السّلام قبل وفاته بقلیل، فأكبّ علیه ، فقال: أی أخی، إنّ جبرئیل علیه السّلام أتانی من عند اللّه برساله، و أمرنی أن أبعثك بها إلی الناس، فاخرج إلیهم و أعلمهم و ناد فیهم من اللّه، و قل من اللّه و من رسوله: أیّها الناس، یقول لكم رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: إنّ جبرئیل علیه السّلام أتانی من عند اللّه برساله، و أمرنی أن أبعث (لكنّه أبعثك فی النسخه الأصل) بها إلیكم مع أمینی علیّ بن أبی طالب علیه السّلام. ألا من ادّعی إلی غیر أبیه فقد برئ اللّه منه. (ألا من توالی غیر موالیه فقد برئ اللّه منه).

ألا و من تقدّم إمامه أو قدّم إماما غیر مفترض الطّاعه، و و الی (فی نسخه و و الی اهل البغی و من منع أجیرا...) إماما جائرا (و الی بائدا جائرا عن الإمام فقد ضادّ اللّه)، فقد ضادّ اللّه فی ملكه، و اللّه منه بری ء الی یوم القیامه، و لا یقبل اللّه منه صرفا و لا عدلا، ألا هل بلّغت؟ قالها ثلاثا ». و من منع أجیرا أجرته- و هو من قد عرفتم- فعلیه لعنه اللّه المتتابعه إلی یوم القیامه. و روی هذه الطّرفه محمّد بن جریر الطبریّ أتمّ من هذا فی كتابه الّذی سمّاه «مناقب أهل البیت» ،

[نسب ابن طاوس هذا الكتاب إلی ابن جریر الطبری العامّی صاحب التاریخ المعروف، و أكثر عنه النقل فی كتابه «الیقین». و التحقیق أنّ هذا الكتاب لابن جریر الطبری الإمامی

الشـیعی- أما صـاحب دلائل الإمامه و المسـترشـد، و أمّا الذی کان من أصـحاب الإمام العسـکری علیه السّـلام- و علی کلّ حال، فهو لیس لابن جریر العامّی و قد حقق ذلک المرحوم الآغا بزرک فی الذریعه(22: 324)]

و رتّبه أبوابا علی حروف المعجم، فقال فی باب الیاء ما هذا لفظه: أبو جعفر، قال: حدّثنا یوسـف بن علیّ البلخی، قال: حدّثنی أبو سـعید الآدمی بالریّ، قال: حدّثنی عبد الکریم بن هلال، عن الحسین بن موسی بن جعفر [جمله (عن الحسین بن موسی بن جعفر) ساقطه من «أ» «ب» «ج]، عن أبی الحسـن موسـی ابن جعفر، عن أبیه، عن جدّه علیهم السّـلام: إنّ أمیر المؤمنین علیّ بن أبی طالب علیه السّـلام، قال: أمرنی رسـول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله أن أخرج فأنادی فی الناس: ألا من ظلم أجیرا أجره فعلیه لعنه اللّه، ألا من توالی غیر موالیه فعلیه لعنه اللّه، ألا و من سـبّ أبویه فعلیه لعنه اللّه, قال علیّ بن أبی طالب علیه السّـلام: فخرجت فنادیت فی الناس کما أمرنی النبی صـلّی اللّه علیه و آله ، فقال لی عمر بن الخطّاب: هل لما نادیت به من تفسیر؟ فقلت: اللّه و رسوله أعلم.

قال: فقام عمر و جماعته من أصحاب النبی صلّی اللّه علیه و آله، فدخلوا علیه، فقال عمر: یا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله، هل لما نادی علیّ علیه السّلام من تفسیر؟ قال صلّی اللّه علیه و آله: نعم، أمرته أن ینادی «ألا من ظلم أجیرا أجره فعلیه لعنه اللّه»، و اللّه یقول قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی فمن ظلمنا فعلیه لعنه اللّه.

و أمرته أن ينادى «من توالى غير مواليه فعليه لعنه اللّه»، و اللّه يقول : النَّبِيُّ أَوْلى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ، فمن كنت مولاه فعلى مولاه، و من توالى غير علىّ و ذرّيّته عليهم السّلام فعليه لعنه اللّه.

و أمرته أن ينادى «و من سبّ أبويه فعليه لعنه اللّه»، و إنى أشهد اللّه و أشهدكم، أنّى و عليّا أبو المؤمنين، فمن سبّ أحدنا فعليه لعنه اللّه.

فلمّا خرجوا قال عمر: يا أصحاب محمّد، ما أكّد النبى لعلىّ عليه السّلام فى الولايه، و لا فى غدير خمّ، و لا فى غيره أشدّ من تأكيده فى يومنا هذا.

قال خبّاب بن الأرتّ هذه الوقعه [جمله (هذه الوقعه) ساقطه من جميع النسخ، و أدخلها فى متن «أ» عن نسخه فى «د»: قال و كان ذلك. أى أن جمله (خباب بن الارت هذه الوقعه) ساقطه من «د»]، و كان ذلك قبل وفاه النبى بسبعه عشر يوما.

حرکت از مدینه به ایران

در زمان حضور حضرت امام رضا(ع) در طوس تعداد زیادی از شیعیان و امام زادگان برای زیارت ایشان از مدینه بسوی ایران روانه شدند. سلطان الواعظین می نویسد در آخر قرن دوم هجری که حضرت امام علی بن موسی الرضا (ع) را مأمون الرشید خلیفه عباسی جبراً ولیعهد خود نمود و بطوس (مرکز خلافت) برد. مدتی بین اخوان با آنحضرت جدایی افتاد و شوق زیارت آن حضرات اخوان بزرگوارش را تحریک نمود بوسیله نامه از حضور مقدس حضرت رضا(ع) و خلیفه مأمون الرشید استیذان نمودند برای حرکت بسمت طوس خلیفه مکار و حیال, حسن استقبال نموده همگی آنها را احضار نمود جناب سید امیر احمد (شاهچراغ) باتفاق جناب سید امیر محمد عابد و جناب سید علاءالدین حسین برادران معظم و جمع کثیری از برادرزادگان و بنی اعمام و اقارب و دوستان بقصد زیارت حضرت رضا(ع) از حجاز بسمت طوس حرکت نمودند. طریق مسافرت بطوس در آنزمان غالباً از راه کویت و بصره و اهواز و بوشهر و شیراز بوده در بین راه نیز جمع کثیری از شیعیان و علاقمندان بخاندان رسالت بسادات معظم ملحق و باتفاق حرکت می نمودند می نویسند نزدیک شیراز که رسیدند تقریباً یک قافله پانزده هزار نفری رجالاً ونساءً تشکیل شده بود مأمورین و حکام شهرها خبر حرکت چنین قافله بزرگی را بمأمون دادند مأمون ترسید که اگر چنین جمعیتی از بنی هاشم و دوستداران و اقوام های آنها بطوس برسند اسباب تزلزل مقام خلافت گردد. لذا امریه ای صادر نمود بتمام حکام بلاد که در هر کجا قافله بنی هاشم رسیدند مانع از حرکت شوند و آنها را بسمت مدینه برگردانند. بهر کجا این حکم رسید قافله حرکت کرده بود, مگر شیراز که قبل از رسیدن قافله حکم بحکومت وقت رسید.

حاکم شیراز مردی بود بسیار جدی و مقتدر, فوری با چهل هزار لشکر جرّار در خان زنیان, هشت فرسخی شیراز اردو زدند. همینکه قافله بنی هاشم رسیدند پیغام داد برای امامزادگان معظم که حسب الامر خلیفه آقایان از همینجا باید برگردید حضرت سید امیر احمد فرمودند اولاً ما قصدی از این مسافرت نداریم جز دیدار برادر بزرگوارمان حضرت رضا(ع)، ثانیاً مابی اجازه نیامدیم از شخص خلیفه استیذان نمودیم و بدستور خود او حرکت نمودیم. گفت امر است که ما ممانعت از حرکت نمائیم. ممکن است باقتضای وقت (خلیفه) امر ثانوی صادر شده و باید اجراء گردد آقایان ناچارید از همین جا مراجعت نمائید.

جناب سید امیر احمد با اخوان و سایر بنی هاشم و دوستان و همراهان شور نمودند. هیچ یک حاضر بمراجعت نشدند. صبح که قافله خواست حرکت نماید احتیاطاً زنان را عقب قافله قرار دادند. همینکه کوس رحیل نواخته شد لشکریان مأمون سر راه را بستند. عاقبت کار از حرف بعمل کشید جنگ شدید خونینی شروع شد. لشکر (دشمن) در اثر فشار و شجاعت بنی هاشم پراکنده و شکست بر آنها وارد آمد در این بین سران لشکر شکست خورده تدبیری کردند راست یا دروغ عده ای بالای بلندی ها فریاد زدند آقایان اگر به پشت گرمی علی بن موسی ولیعهد خلیفه جنگ می کنید الان خبر رسید که ولیعهد وفات کرد. *شبهای پیشاور، سلطان الواعظین ، ص ۱۱۵.*

شیعیان آن حضرت که از خبر شهادت حضرت علی ابن موسی الرضا (ع) دلشکسته شده بودند بی مهابا بر مزدوران مأمون حمله بردند و آنان را تار و مار ساخته با تصور پیروزی به شهر داخل شدند طایفه کفار که از قبل آماده بودند بر آنان تاختند و هر کدام را بوضعی به

شهادت رساندند. اقوالی شهادت حضرت سید علاء الدین حسین را در همین جدال نقل می کنند و گروهی نیز می نویسند عده ای از برادران و نزدیکان من جمله حضرت محمد بن موسی و حسین بن موسی (ع) پس از نبرد شدید با سپاهیان قتلغ, متفرق گشتند و مدتی در خفا زندگی نمودند تا سرانجام توسط عمال مأمون شناسائی و به شهادت رسیدند.

کتاب بحارالانوار در این باره می نویسد «وکتب بعضهم أنّ السیّد علاء الدین حسین کان ذاهباً الی تلک الحدیقهٔ فعرّفوه أنّه من بنی هاشم. فقتلوه فی تلک الحدیقهٔ، وبعد مضی مدهٔ و زوال آثار الحدیقهٔ بحیث لم یبق منها الا ربوهٔ مرتفعهٔ عرفوا قبره بالعلامات المذکورهٔ وکان ذالک فی دور الدولهٔ الصفویهٔ.

و بعضی نوشته اند که حضرت سید علاء الدین حسین در حالکیه وارد این باغ می شد او را شناختند و فهمیدند که بنی هاشم می باشد پس او را کشتند. پس از مدتها آن باغ خراب شد و آثار آن از بین رفت و تنها تلی از خاک باقی ماند تا اینکه در دوران صفویه قبر این بزرگوار را از علامات یاد شده شناختند. *بحار الانوار ، علامه مجلسی ، ج ۴۸، ص ۳۱۲ .*

کتاب ریاض الانساب شهادت حضرت حسین بن موسی الکاظم را اینگونه بیان می نماید «اما سید علاءالدین حسین بن موسی الکاظم (ع) ، برادر کوچکتر شاهچراغ است به سن سیزده سال بود بعد از تفرقه امامزادگان در شیراز آن حضرت در محله باغ قتلغ افتاد در آن محله قتلغ شاه را باغی بود, آن بزرگوار به در باغ رسید و از ترس معاندین خود را در آن باغ پنهان ساخت. چون سه روز بگذشت باغبان اطلاع یافته به جستجوی آن بزرگوار برآمد تا آنکه آن معصوم را دید که بر سر نهر آب مشغول گرفتن وضو است. پس آن ظالم از

عقب آن امام زاده برآمد و بیلی در دست داشت بر سر آن مظلوم زد، چون آن معصوم آن حال بدید روی به فرار آورد باغبان از تعاقب آن حضرت بدوید. چند بیل دیگر بر اعضا و جوارح او زد تا او را از پای درآورد و آن مظلوم بیفتاد و آن ظالم بدن آن بزرگوار را پاره پاره نمود بینداخت و قطعات بدن آن سید معصوم در آن موضع به هر طرف افتاده بود. جمعی از دوستان اهل بیت خبر یافته و در شب آمده، قطعات طیبه بدن آن حضرت را جمع آوری نموده و دفن نمودند. تا زمان سلطنت اتابک که آثار غریبه از آن موضع ظاهر گردید اتابک گنبدی بر قبر شریفش بنا کرد و به گنبد باغ اشتهار یافت.» *ریاض الانساب میرزا محمد خان ملک الکتاب، ص ۵ - ۱۵۴ .*

مؤلف کتاب آثار «العجم» ضمن تأیید همین مطلب می نویسد «بنابر آنچه فقیر تتبع یافتم این است که آن بزرگوار در باغ قتلغ تشریف برده او را شناخته شهیدش نمودند.» *آثار العجم ، فرصت الدوله ، ص ۴۵۴.*

مقام قلتغ

در قدیم از جانب سلاطین به بعضی از حکام و بزرگان لقب قتلغ می دادند. این قتلغ خان دوم که در داستان حضرت علاء الدین حسین هست لقب ابوبکر بن سعد بن زنگی که در قرن هفتم هـــ ق بر مرقد مطهر حضرت سید علاء الدین حسین قبه و بارگاه ساخت، غیر از آن قتلغ است که در قرن سوم از طرف مأمون حاکم فارس بود و با امام زادگان جنگید و حضرت شاهچراغ را به شهادت رساند. قتلغ خان ابوبکر بن سعد بن زنگی پنجمین اتابک سلغری است که از سال ۶۲۳ تا ۶۵۸ ۳۵ سال هـــ ق بر بلاد فارس حکومت کرد. لغت نامه دهخدا می نویسد ابوبکر بن سعد بن زنگی، پنجمین اتابك سلغری فارس از ۶۲۳ هـــ ق بجای پدر نشست و بعضی جزائر خلیج و چند شهر از هندوستان را مسخر و ضمیمه ملك فارس کرد و با اوکتای قاآن ایلخان مغول از در طاعت و انقیاد درآمد و خراجی بپذیرفت و فارس را از قتل و نهب مغولان صیانت کرد و اوکتای به وی لقب قتلغ خان یعنی پادشاه سعید داد. همچنین در کتاب شدالازار در مورد مقبره او و مدفن او در همان نزدیکی های مدفن حضرت سید علاءالدین حسین متونی آورده شده است که می توانید در تصاویر نسخ خطی هم عربی و هم فارسی آن را مطالعه کنید. او ممدوح شیخ اجل مصلح الدین سعدی شاعر مشهور است و بوستان و گلستان هر دو را شیخ بنام او کرده است. علی الخصوص که دیباچه های همایونش بنام سعدا ابی بکر سعد بن زنگی است. که در مورد او این ابیات را گفته است.

هم از بحث فرخنده فرجام تست   که تاریخ احمد دریام تست

که تا بر فلک ماه و خورشید هست   در این دفترت ذکر جاوید هست

لغت نامه دهخدا، علی اکبر دهخدا ۱۳۲۵ ، حرف الف ، ص ۳۷۹ و ۳ و ۹۷۲ . قتلغ خان واژه ترکی است به معنای مبارک، خجسته. فرهنگ فارسی، دکتر محمد معین، جلد دوم، ص ۶۳۹ .

نسخه خطی عربی کتاب شد الازار

شد الازار فی حط الاوزار عن زوار المزار (از: شیخ ابوالقاسم جنید شیرازی (بعد ۷۹۱ق))

نبذۀ عن کتاب شد الازار فی حط الاوزار عن زوار المزار (از: شیخ ابوالقاسم جنید شیرازی (بعد ۷۹۱ق))

شماره بازیابی: ۳/۱۰۵۳۹

شماره مدرک کتابخانه مجلس: ۱۰- ۶۴۹۹

زبان اثر: عربی

عنوان و نام پدیدآور: شد الازار فی حط الاوزار عن زوار المزار [نسخه خطی]/ از: شیخ ابوالقاسم جنید شیرازی (بعد ۷۹۱ق)

تاریخ کتابت: ، تاریخ کتابت: ۲۳ ربیع الاول ۱۳۰۸ق.

نام خاص و کمیت اثر: گ ۱۰۵پ – ۲۱۸پ

آغاز، آغازه، انجام، انجامه: ۱الحمدلله مزین السماء بالنجوم ذات الانوار و منور الارض بالنبیاء و الصالحین الابرار و الارض تزهی بمکانهم

فیما علی السماء ...

مگر که سدره نشینان بارگاه قبول/ نظر کنند به بیچارگان صف نعال

تزئینات متن:عناوین اشخاص و باب‌ها شنگرف و لاجوردی.

تزئینات جلد:تیماج قهوه‌ای عطف گالینگور.

ماخذ فهرست: جلد ۳۳/۱، صفحه ۸۸.

یادداشتهای مربوط به مشخصات ظاهری اثر: نوع خط:شکسته نستعلیق.

یادداشتهای مربوط به کتابنامه ، واژه نامه و نمایه های داخل اثر: در هفت باب: باب اول: در ذکر مدفونین قبرستان شیخ کبیر. باب دوم: در ذکر مدفونین قبرستان باهلیه، باب سوم: در ذکر مدفونین قبرستان دارسلم، باب چهارم: در ذکر مدفونین قبرستان ام‌الکلثوم و شیرویه، باب پنجم: در ذکر مدفونین قبرستان باغ نو، باب ششم، در ذکر مدفونین قبرستان جامع عتیق، باب هفتم: در ذکر مدفونین قبرستان مصلی.

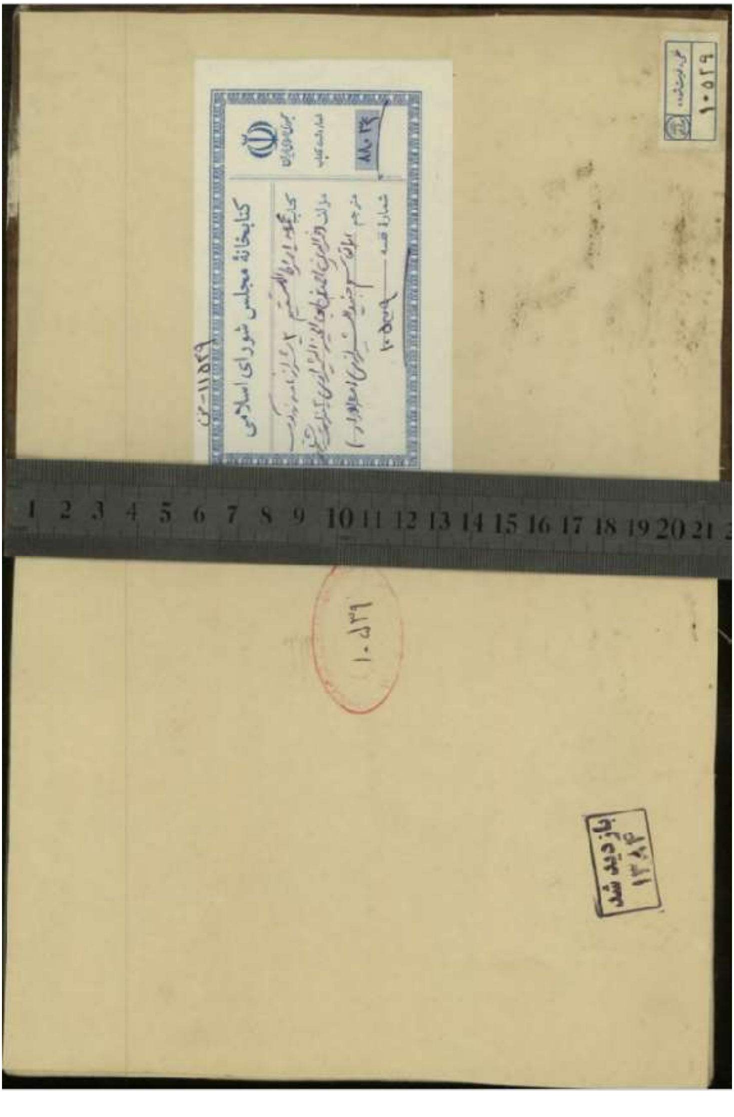
یادداشتهای مربوط به نمایه ها، چکیده ها و منابع اثر: نک: مرعشی، ۳۲/ ۹۱۰؛ ذریعه، ۲۵/ ۲۱۸.

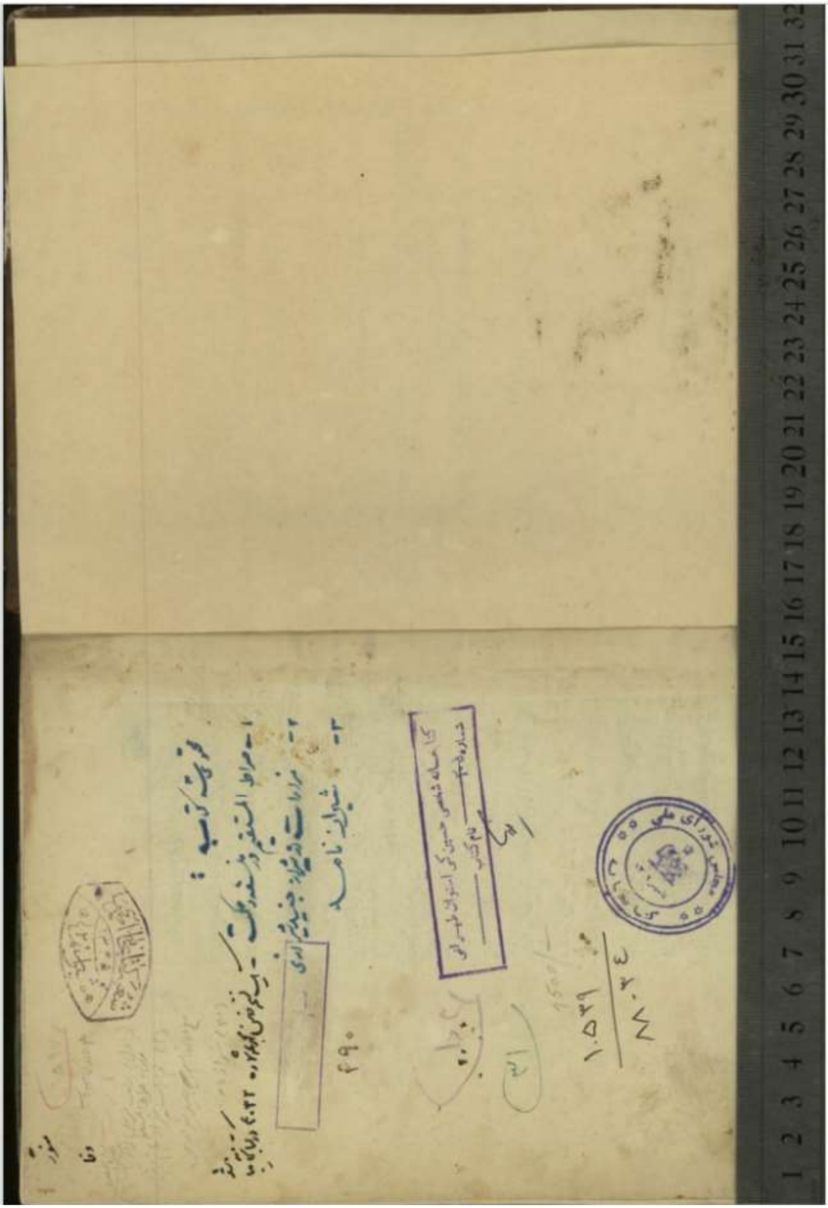
یادداشتهای مربوط به خلاصه یا چکیده: کتابی مبسوط و معروف در ذکر مقابر و مزارات عرفا و صوفیان شیراز که در هفت باب تنظیم و در آن شرح حال ۳۱۵ نفر از بزرگان درج گردیده و نگارش آن در سال ۷۹۱ق پایان یافته است.

صحافی شده با: صراط المستقیم۷۷۹۵۲۱

موضوع (اسم عام یا عبارت اسمی عام): تاریخ

محل و شماره بازیابی: ۱۸۸۰۳۴





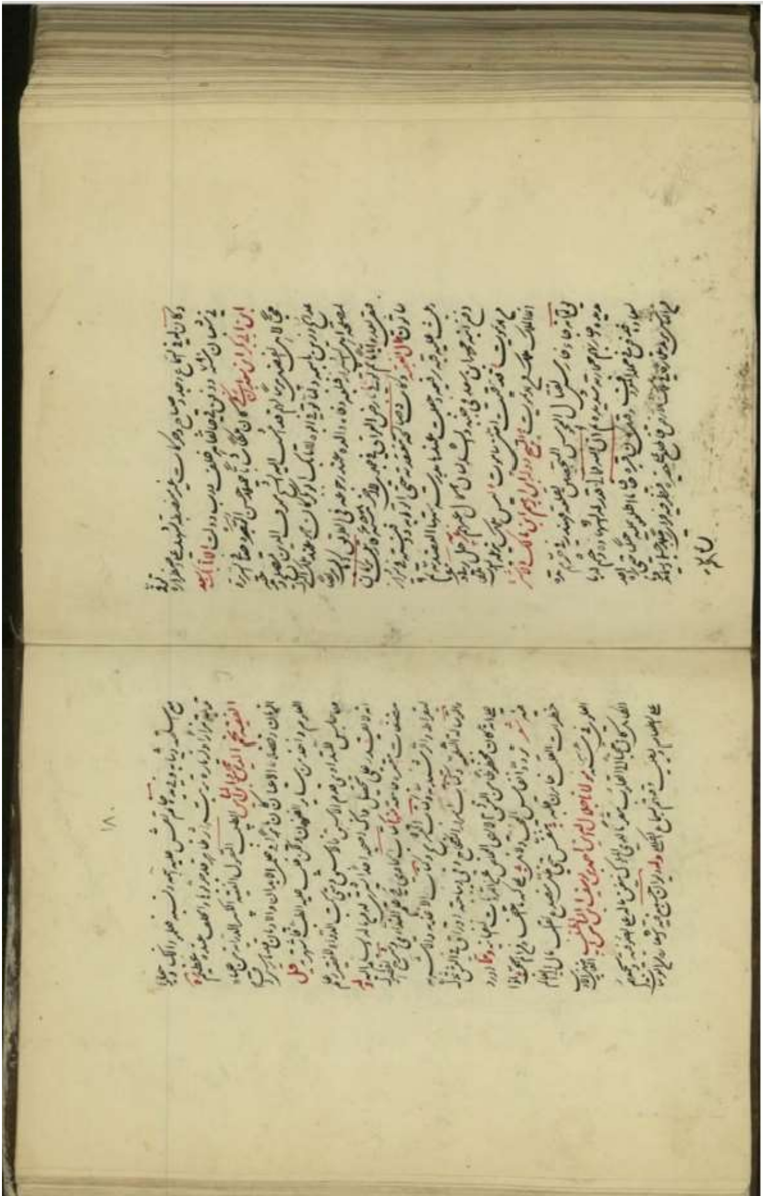




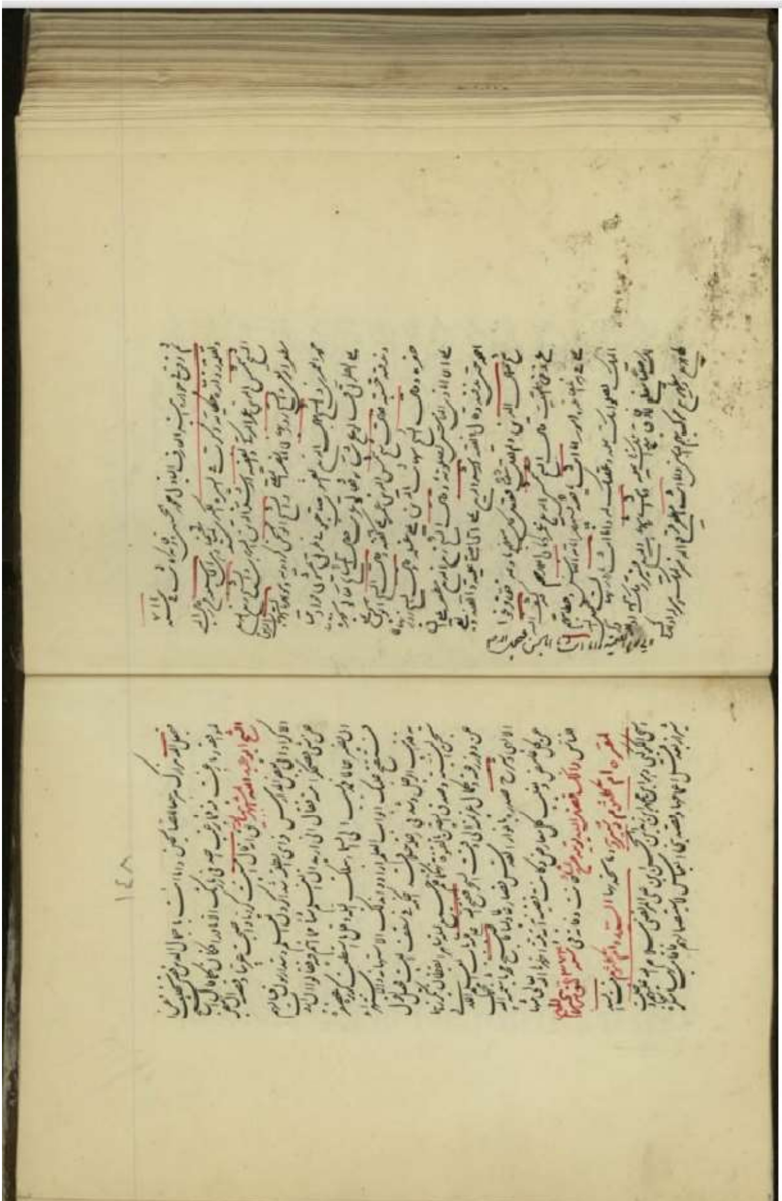


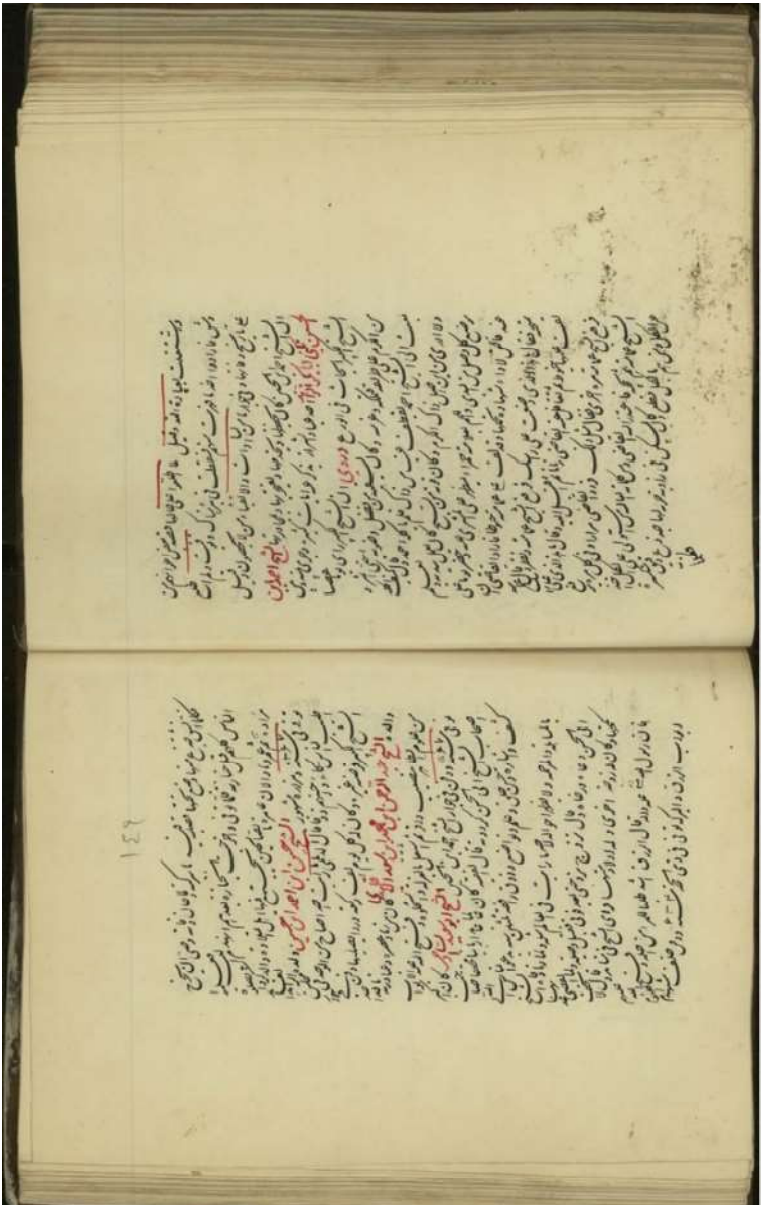
حضرت سید علاءالدین حسین بن موسی





حضرت سید علاءالدین حسین بن موسی





نسخه خطی فارسی کتاب شد الازار

المزارات (از: شـــیخ جنید بن نجم‌الدین محمد شـــیرازی یا معین‌الدین ابوالقاسم جنید عمری شیرازی.)

نبذۀ عن کتاب المزارات (از: شـــیخ جنید بن نجم‌للدین محمد شـــیرازی یا معین‌الدین ابوالقاسم جنید عمری شیرازی.)

شماره بازیابی: ۵۵۹

شماره مدرک کتابخانه مجلس: IR10-18631

زبان اثر: عربی

عنوان و نام پدیدآور: المزارات [نسـخه خطی]/ از: شـیخ جنید بن نجم‌الدین محمد شـیرازی یا معین‌الدین ابوالقاسم جنید عمری شیرازی.

قطع: ربعی. ۱۰*۱۸سم. ۱۷۹گ. ۱۵س.

آغاز، آغازه، انجام، انجامه: آغاز:الحمدلله مزین السـماء بالنجوم ذات الانوار یادداشـتهای مربوط به مشخصات ظاهری اثر: نوع خط:نسخ.

یادداشتهای مربوط به نسخه موجود: ۱ورق اول نونویس.

یادداشـتهای مربوط به نمایه ها، چکیده ها و منابع اثر: ماخذ فهرسـت: مجلد دوم، صـفحه ۱۲۱۶.

نک: جلد اول فهرست نسخ فارسی موزه بریتانی، تالیف ریو، ص ۳۴۶، ۳۴۷.

مزارات که نام دیگرش هزار مزار است متضمن مقدمه‌ای است در آداب و رسوم زیارت قبور و هفت نوبت: النوبه الاولی للروضــه الکبیریه، النوبه الثانیه للمقبره الباهلیه و ما یدانیها، النوبه الثالثه لمقبره سلم و ما یقتفیها، النوبه الرابعه لمشهد ام کلثوم و شیرویه و ما یحتویها، النوبه الرابعه لمشــهد ام کلثوم و شــیرویه و ما یحتویها، النوبه الخامســه للمقبره الباغنویه و نواحیها، النوبه الســادســه للجامع العتیق و ما فی حوالیه، النوبه الســابعه لمقابر المصــلی و ما یقرب الیه.

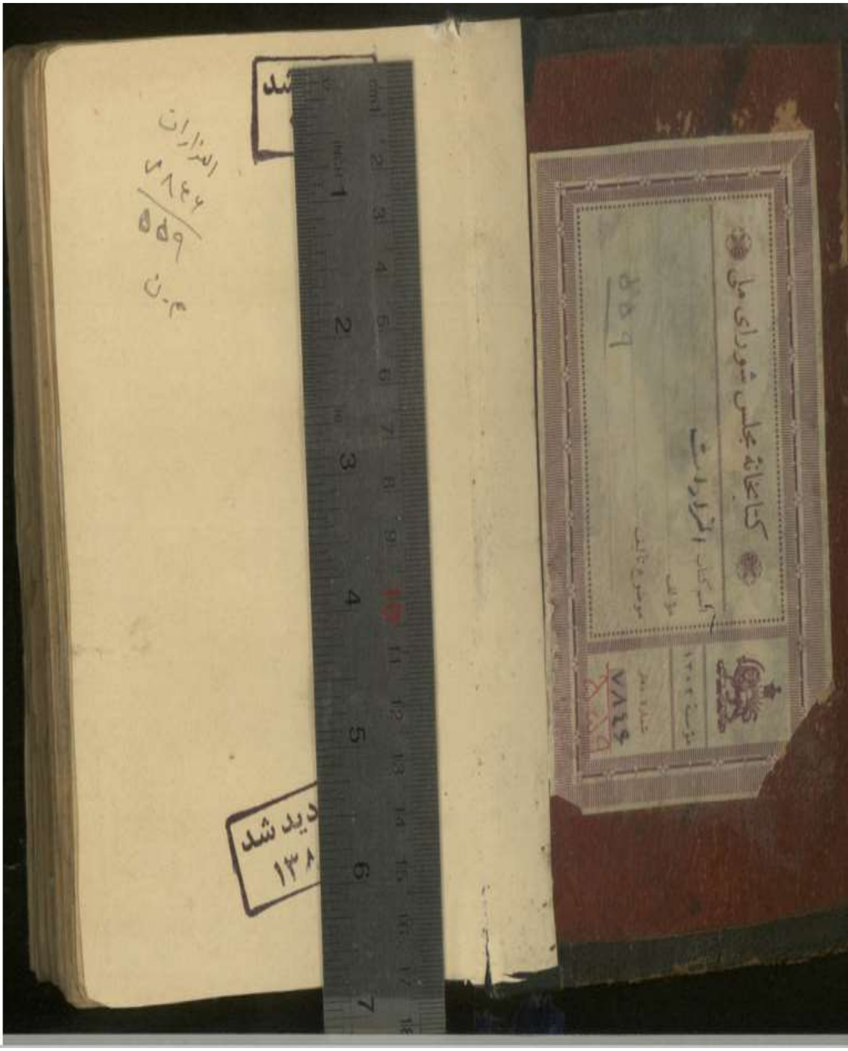
نسخه در ذکر «الشیخ مشرف الدین مصلح بن عبدالله السعدی» به آخر رسیده و معلوم نیست از نوبت هفتم چه مقدار ناتمام مانده اســت. این کتاب را عیســی بن جنید پســر مولف به فارسی ترجمه کرده و آن را ملتمس الاحبا خالص من الریا نام نهاده، حاجی خلیفه می‌گوید کتاب شد الازار من حط الاوزار که به هزار مزار معروف است تالیف معین‌الدین ابوالقاسم جنید عمری شیرازی است که همان شیخ جنید بن نجم‌الدین باشد.
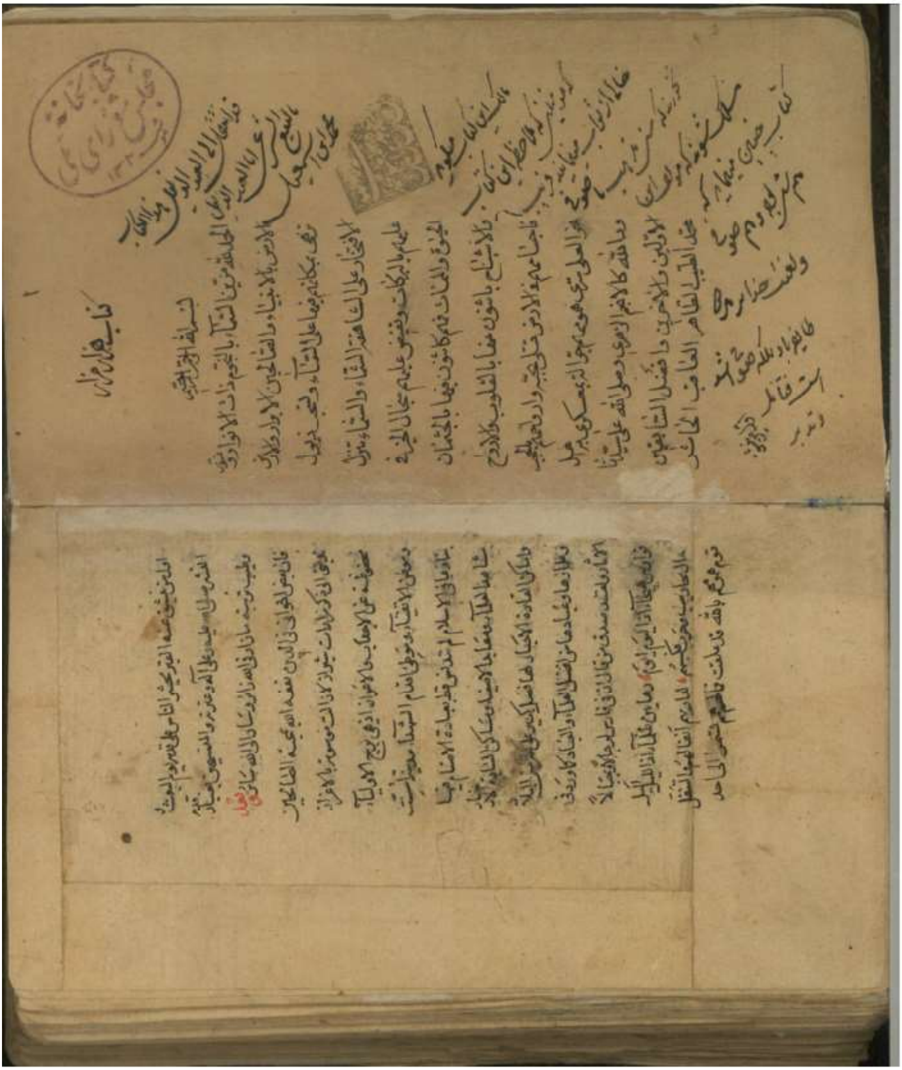
یادداشتهای مربوط به خلاصه یا چکیده: در تاریخ علما و اولیا و زهاد که در شیراز وفات یافته‌اند.

عنوانهای گونه گون دیگر: هزار مزار

تاریخ: ۲۰۱۳۰۴۲۴
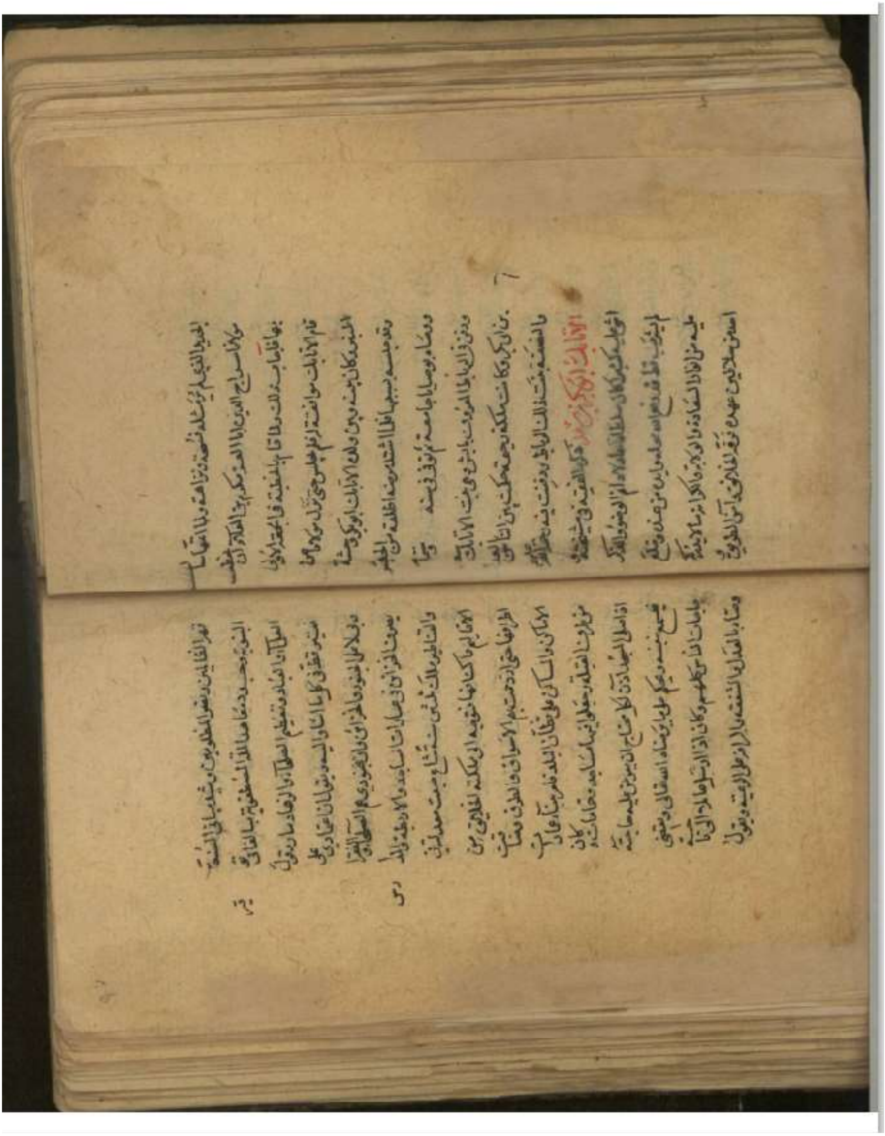
محل و شماره بازیابی: ۱۷۸۴۶


کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
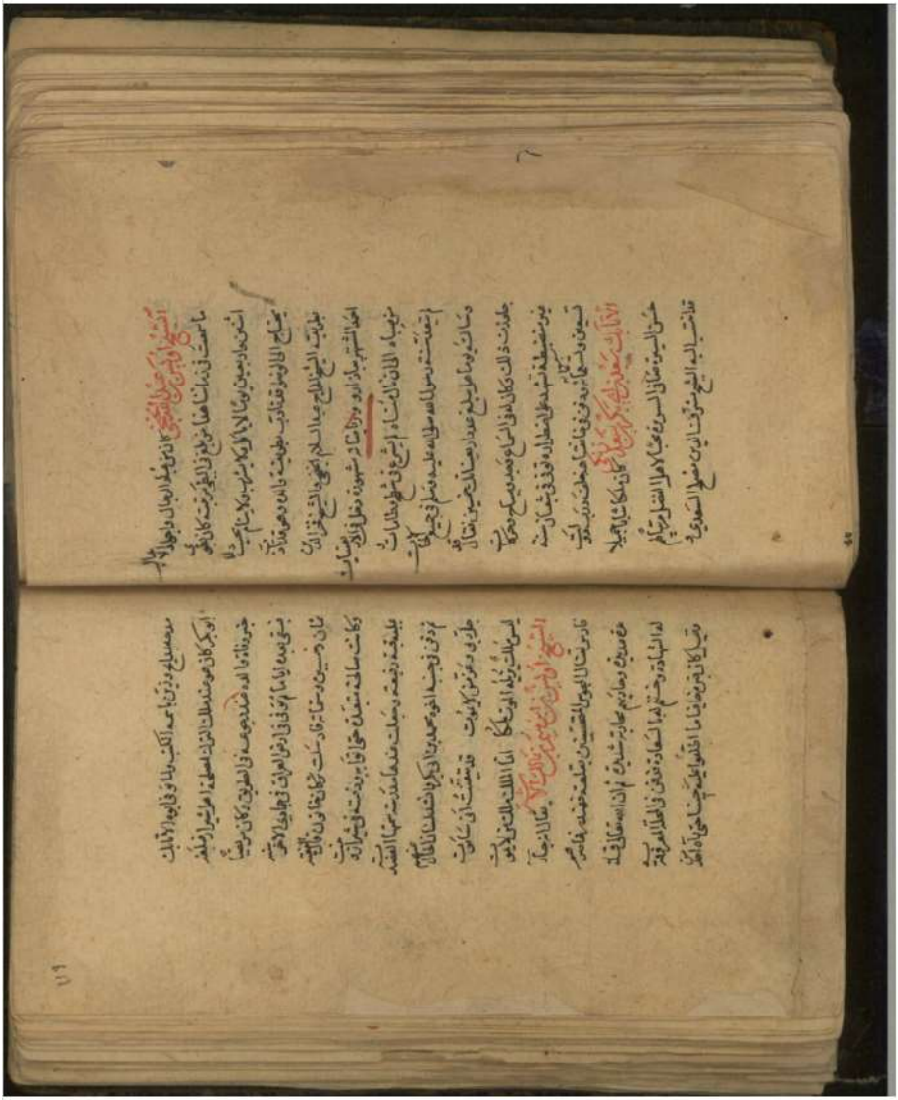














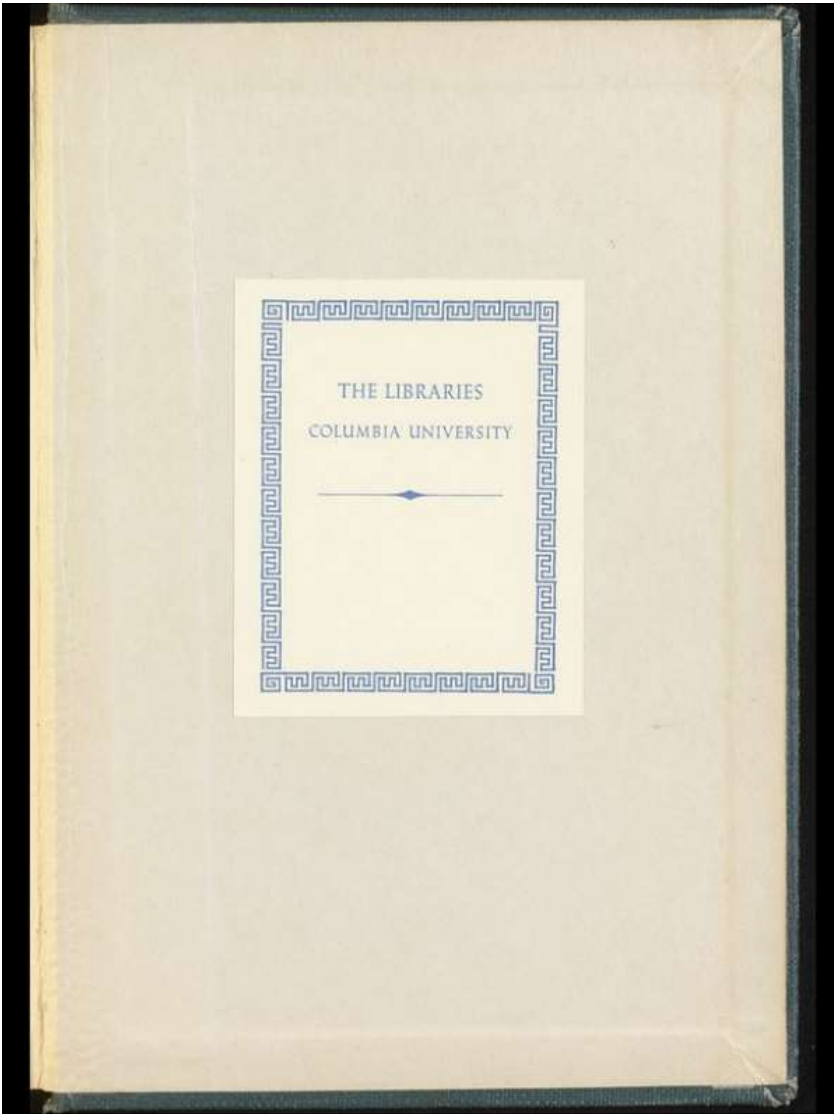


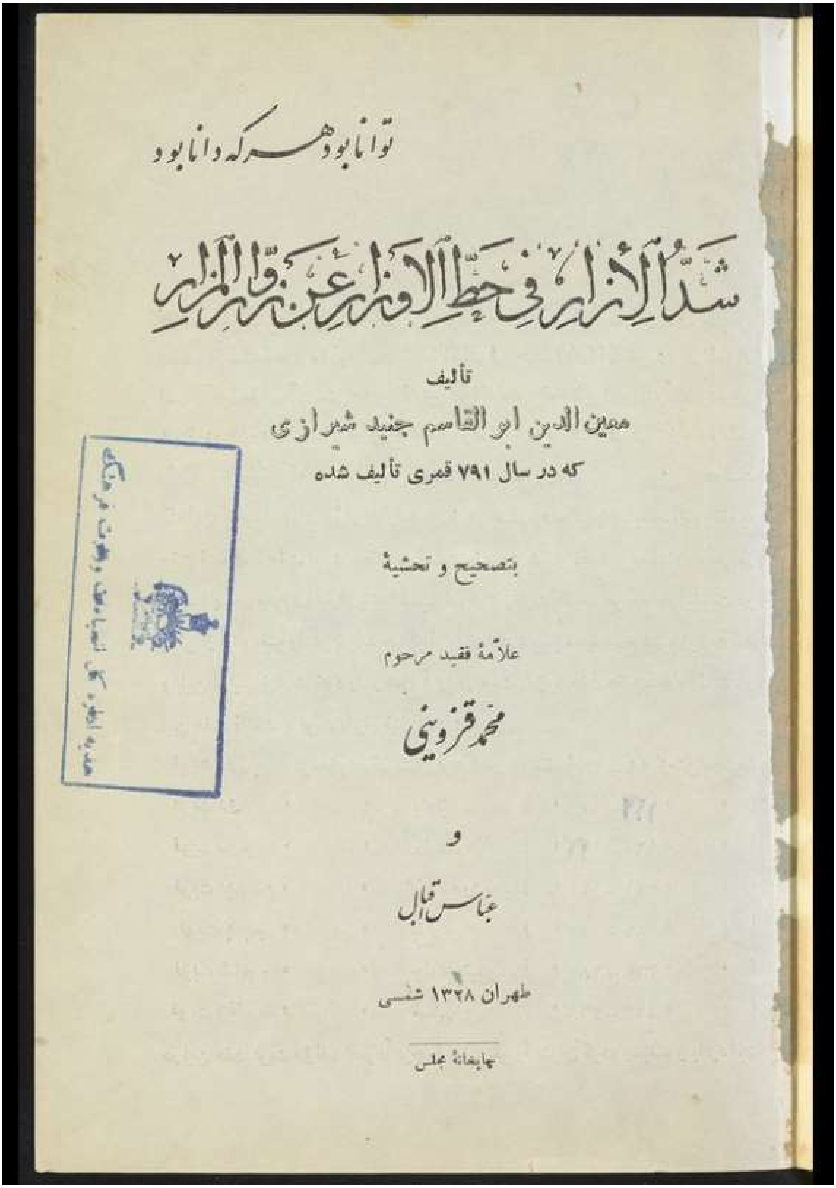






نسخه چاپی کتاب شدالازار کتابخانه کلومبیا





توانا بود هر که دانا بود

شد الازار فی حط الاوزار عن زوار المزار

تألیف

معین الدین ابو القاسم جنید شیرازی

که در سال ۷۹۱ قمری تألیف شده

بتصحیح و تحشیهٔ

علامهٔ فقید مرحوم

محمد قزوینی

و

عباس اقبال

طهران ۱۳۲۸ شمسی

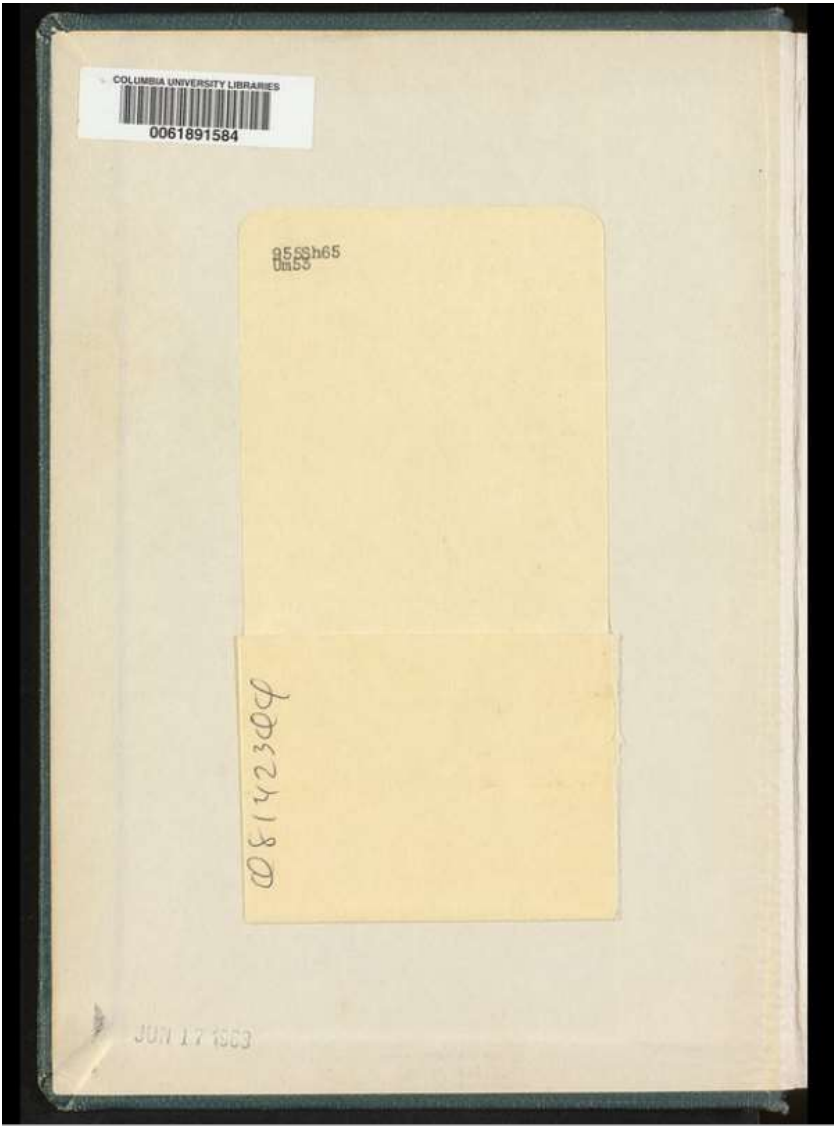
چاپخانهٔ مجلس

مقدّمه

نام تمام این کتاب که غالباً به « المزارات » یا « مزارات شیراز » معروف شده بشرحی که در صفحهٔ ٥ از مقدّمه آمده، **شد الازار فی حط الاوزار عن زوار المزار** است و آنرا مؤلّف آن یعنی **معین الدین ابوالقاسم جنید شیرازی** از وعّاظ و شعرای شیراز در حدود سال ۷۹۱ در شرح احوال و تعیین محل قبر جمع کثیری از زهّاد و علماء و امراء و سلاطینی که در شیراز دفن شده بودند نوشته و چون نیّت او این بوده است که این کتاب او برای زوّار مزارات شیراز در حکم رهنمائی باشد بعدد ایّام هفته به هفت قسمت یا هفت نوبت که هر قسمت یا نوبت شامل ذکر مدفونین یکی از قبرستانهای معروف شیراز باشد تقسیم نموده تا زیارت کننده هر کدام را بنوبت در یکی از ایّام هفته و اگر نتواند هر کدام را در یك شب جمعه یا صبح شنبه زیارت کند و باین ترتیب زیارت خود را از تمام آنها در هفت روز یا هفت هفته بانجام رساند . و این هفت قسمت یا نوبت بقرار ذیل است :

نوبت اول	در ذکر مدفونین قبرستان	شیخ کبیر	(صفحهٔ ۳۸ ـ ۹٤ ازمتن حاضر)
نوبت دوم	« «	باهلیّه	(« ۹٥ ـ ۱٤٤ « «)
نوبت سوم	« «	دارسلم	(« ۱٤۲ ـ ۱٦۰ « «)
نوبت چهارم	« «	ام کلثوم وشیرویه	(« ۱٦۱ ـ ۲۲۱ « «)
نوبت پنجم	« «	باغ نو	(« ۲۲۲ ـ ۲۸٦ « «)
نوبت ششم	« «	جامع عتیق	(« ۲۸۷ ـ ۳٦٥ « «)
نوبت هفتم	« «	مصلّی	(« ۳٦٦ ـ ٤٦۳ « «)

در این هفت نوبت مؤلف مجموعاً ترجمهٔ ۳۱٥ نفر را عنوان کرده وسیصد و پانزدهمین


COLUMBIA UNIVERSITY LIBRARIES
0061891584
955Sh65

کتاب

شدّ الأزار فی حطّ الأوزار عن زوّار المزار

بسم الله الرّحمن الرّحیم

الحمدلله مزیّن السّماء بالنّجوم ذات الأنوار، و منوّر الأرض بالأنبیاء و الصّالحین الأبرار، فالأرض تزهي بمکانهم فیها علی السّماء، و تسحب ذیول الافتخار علی الشّاهقة الشّمّاء، تنزل الیهم بالبرکات و تُفیض علیهم سِجال الخیر في الحیاة و الممات، فهم کائنون فیها بالجثمان و الأشباح، بائنون عنها بالقلوب و الأرواح

فأجسامهم في الأرض قتلی بحبّه — و أرواحهم في الحجب نحو العلا تسری
فما عرّسوا إلّا بقرب حبیبهم — و ما عرّجوا من مسّ بؤس و لا ضرّ[1]

و صلّی الله علی سیّد الأوّلین و الآخرین، و افضل السّابقین (ورق۲) و اللّاحقین، محمّد الطّیّب الطّاهر، العاقب الحاشر، أوّل من ینشقّ عنه القبر، یحشر النّاس علی قدمه یوم البعث و النّشر، صلّی الله علیه و علی آله و عترته، و المتمسّحین بغبار قدمه و طیب تربته، ما زار في الله زائر و سار الی الله سائر.

و بعد « فیقول الشّیخ الامام، صاحب العلم و الحلم و الکشف و الألهام، سلطان المفسّرین، برهان المحدّثین الشّیخ الحاجّ معین الحقّ و الشّریعة و التّقوی

---

۱ - این دو بیت از جملهٔ پنج بیتی است که قشیری در رساله ص ۱۳۷–۱۳۸ و غزّالی در احیاءالعلوم ج ٤ ص ۳٤٦ و یافعی در روض الرّیاحین ص ۱۳۹ ذکر کرده و گفته اند ابوسعید خرّاز در حال موت آنها را میخوانده.

والدّين، ابو القاسم[۱] جُنيد الشّيرازى قدّس سرّه[۲] انّ بعض اخواني في الدّين نفعه الله بمحبّة الصّالحين ندبني الى ذكر مزارات شيراز، لازالت موسومة بالأعزاز محفوظة عن الأجداب والأعواز، اذ هي برج الأولياء[۳] وموطن الأتقياء، وموطي أقدام الشّهداء، مدينة أسّست[٤] بناؤها في الأسلام، لم تدنّس قطّ بعبادة الأصنام وفيها مشاهد العلماء، و معابد (ورق۲ب) الأصفياء و مساكن السّادة الأخيار، و اماكن القادة الأحبار، لها فضل كبير على كثير من البلاد، وعلماؤها وعبّادها من افضل العلماء والعبّاد، كما ورد في الآثار واصدق به مقالا انّ في فارس لرجالاً وجبالاً، شعر:

فَوارِسُ هَيْجاءِ اِذا اَلْيَوْمُ اَيْوَمُ — رُهابينُ ظَلْماءِ اِذا اَللَّيْلُ اَلْيَلُ
رِجالٌ مَحارِيبٍ وَحَرْبٍ فَكَسْبُهُمْ — لِمَدارِبِهِم اَثقالُهُمْ وَ اَلتَّنَفُّلُ
۞ قَوْمٌ هُمُومُهُمْ بِاللهِ قَدْ عَلِقَتْ — فَما لَهُمْ هِمَمٌ تَسْمُو اِلَى اَحَدِ
فَمَطْلَبُ اَلْقَوْمِ مَوْلاهُمْ وَسَيِّدُهُمْ — يا حُسْنَ مَطْلَبِهِمْ لِلْواحِدِ اَلصَّمَدِ
ما اِنْ تُنازِعُهُمْ دُنْيا وَ لا شَرَفُ — مِنَ اَلْمَطاعِمِ وَاللَّذّاتِ وَالْوَلَدِ
وَ لا لِلُبْسِ ثِيابٍ فائِقٍ اَنِقٍ — وَ لا لِرَوْحِ سُرُورٍ حَلَّ في بَلَدِ
اِلّا مُسارَعَةً في اِثْرِ مَنْزِلَةٍ — قَدْ قارَبَ الْخَطْوَ فيها باعِدُ اَلْأَمَدِ
فَهُمْ رَهائِنُ غُدْرانٍ وَ اَوْدِيَةٍ — وَ فِي الْقِيامَةِ تَلْقاهُمْ مَعَ اَلْعَدَدِ[۵]

---

۱ - «ابو القاسم» را فقط در ب دارد. ۲ - از «ستار» در ص قبل تا اینجا فقط در ب و در حاشیهٔ ق هست، و از م ساقط است. ۳ - «و هرگز آن مقام [یعنی شیراز] از اولیا خالی نبوده است و بدین سبب او را برج اولیا گفته اند» (نزهة القلوب ص ۱۱۵). ٤ - چنین است در هر سه نسخه ق ب م بتأنیث فعل با وجود تذکیر فاعل، مگر اینکه فرض کنیم که مضاف کسب تأنیث از مضاف الیه نموده مانند سقطت بعض اصابعه و مرّ اللیالی اسرعت فی نقضی اَخَذْنَ بعضی و ترکن بعضی.

(۞) از اینجا تا آخر سطر ۲ در ص بعد فقط در م موجود است و در ب ق ندارد.

۵ - این شش بیت اخیر دالّه تماماً در عوارف المعارف سهروردی چاپ مصر در حاشیهٔ احیاء العلوم غزّالی ج ۱ ص ۱٤۲-۱٤۳، وباستثنای بیت پنجم در روض الرّیاحین یافعی ص ۲۱٦ نیز مذکور است و از روی این دو مأخذ تصحیح گردید. - بجای «فی الشّوامخ» در م «فی القیامة» دارد.

واعزز بیلدة تکون فیها طاقات من شعر رسول الله صلّی الله علیه وسلّم فانّها لا توازی کلّ ما سواها فطوبی لمن وُفّق لزیارتها و واها[۱] لمن تبرّك بها واها[۲]، واحبب بتربة دفن فیها مثل السّیّد احمدبن موسی الکاظم[۳] و اخوانه، ومثل الشّیخ الکبیر[۴] و اقرانه، و الشّیخ عبدالله الأزرقانی[۵] و امثاله، و الشّیخ سلم الصّوفی[۶] واشکاله، والشّیخ احمدبن الحسین[۷] واصحابه، والشّیخ روزبهان البقلی[۸] واضرابه و الشّیخ شمس الدّین بن الصّفی[۹] و نُظرائه، و الشّیخ صدر الدّین ابی المعالی و ابنائه[۱۰] قدّس الله ارواحهم ونوّر اشباحهم مع ما استودع فی بطنها واستقرّ علی ظهرها من العلماء (ورق۳) العاملین و القضاة العادلین و الفقهاء الکاملین و الفضلاء المتکلّمین والوعّاظ المتشرّعین و الفقراء الصّادقین والعرفاء العاشقین☆ و الأتقیاء الأخفیاء و الضّعفاء الّذین هم فی الحقیقة اقویاء[۱۱] شعر:

قَومٌ اِذَا عَشِقُوا لانَتْ مَعاطِفُهُمْ | كَأَنَّ عَاشِقَهُمْ مِنْ خَمْرَةٍ ثَمِلُ
هُمُ الْمُحِبُّونَ لَا یَشْقَی الجَلیسُ بِهِمْ | اَجفانُهُمْ بِسَوادِ اللَّیلِ تُكْتَحَلُ
اِذا مَضی سَلَفٌ مِنْهُمْ اَتی خَلَفٌ | وَ اِنْ مَضی بَطَلٌ مِنْهُمْ بَدا بَطَلُ[۱۲]

و کم من اولیاء تحت القباب لا یعرفهم الّا ربّ الأرباب و قد قیل لن یخلو شیراز ابداً فی کلّ حین عن اربعمائة واربعة واربعین ولیّاً خلف الموازین، فتلقّیت سؤله

۱ ـ تصحیح قیاسی، در اصل یعنی م، قواها. ۲ ـ چنانکه درسابق اشار کردیم از ستاره درس سابق تا اینجا فقط در م موجود است و در ب ق ندارد. ۳ ـ رجوع شود بنمرهٔ ۲۰۸ از تراجم کتاب حاضر. ۴ ـ رجوع شود بنمرهٔ اوّل از تراجم کتاب حاضر. ۵ ـ رجوع شود بنمرهٔ ۵۹، «الأزرقانی» بتقدیم زاء معجمه است برراء مهمله بطبق ق چنانکه در حواشی نمرهٔ ۵۹ شرح داده شده است، ب م : الأورقانی (بتقدیم مهمله برمعجمه) وآن سهو ناسخ است. ۶ ـ رجوع شود بنمرهٔ ۷۲. ۷ ـ رجوع شود بنمرهٔ ۹۹. ۸ ـ رجوع شود بنمرهٔ ۱۷۱. ۹ ـ رجوع شود بنمرهٔ ۲۷۵. ۱۰ ـ رجوع شود بنمرهٔ ۱۳۵. ۱۱ ـ جملهٔ از ستاره تا اینجا فقط در م موجود است.
۱۲ ـ این سه بیت را در م ندارد

افدنی ممّا افادك الله فقال افتح فمك ففتحت فمی فبزق فیه فابتلعت وقد فتح الله علیّ علم التّعبیر ووجدت تعبیر الرؤیا کلّها کأنّها نقشت علی قلبی، ثمّ انّه رحمه الله سکن زاویة یُقرئ المسلمین (ورق ١١٧ب) والنّاس یقصّون علیه رؤیاهم فیعبّرها بما یتحیّرون فی امره والحکایات فیها[1] کثیرة، توفّی فی سنة ... وسبعمائة[2] ودفن فی زاویته فی السکّة المعروفة بسنبك[3] رحمة الله علیهم.

١٨٢ - السید حسین بن موسی بن جعفر الصادق[4]

له مزار متبرّك فی المحلّة المشهورة بباغ قتلغ[5] قیل انّ قتلغ هذا کان امیراً علی اهل شیراز برهة من الدّهر وله هناك بستان کثیرة الأشجار، غزیرة الأنهار[6]، یوجد فیها[6] من کلّ الثّمار، بینها ربوة متنزّهة ذات قرار ومعین، اشرف علیها ناطور متدیّن امین، فکان یری فی لیالی الجمعات، انواراً تسطع من تلك الرّبوة علی الجهات، فیتعجّب منها ویستکشف عنها ثمّ انهی ذاك الخبر الی امیره، لیری الرّأی بحسن تدبیره، فجاء الأمیر وتجسّس هناك، فلم یجد من یخبره عن ذاك، فأمر ان یُنقَّر[7] التلّ، ویُبحث[8] عن ذاك المحلّ، فکشفوا عن شخص مهیب،

١- م: فی شأنه (بجای «فیها»). ٢- جای آحاد و عشرات در هر سه نسخه سفید است.
٣- چنین است در ب م بسین مهملة (مضمومه در م بضبط قلم) و نون و باء موحّدة و در آخر کاف. ق جملهٔ از «ودفن» تا اینجا را ندارد. ٤- چنین است عنوان در ب ق. م: السیّد علاء الدین حسین بن موسی الکاظم. درحاشیهٔ ق م نیز در مقابل عنوان بخطّی الحاقی نوشته‌اند: [بقعهٔ - م] سیّد علاء الدین حسین. - بدیهی است که لقب «علاء الدین» درحقّ صاحب ترجمه از مستحدثات الأزمنهٔ بسیار متأخّر از عصر خود اوست چه ابتداء ظهور اینگونه القاب مضافه به «الدّین» در اواخر قرن چهارم بوده است. ٥- م: بباب قتلغ.
٦- کذا فی النسخ الثلاث بتأنیث صفات البستان وضمیره بتوهّم ارادة الحدیقة ظاهراً.
٧- کذا فی ب ق. م: یبعثوا. ٨- م: یبحثوا.

ذی وجه منیر وجسد طری رطیب، فی احدی یدیه مصحف، و فی الأخری سیف مرهف، فعرفوه بعلامات[1] ظاهرة، و امارات بیّنة باهرة (ورق ١١٨)، فأمر ببناء قبّة علیها، تکلّ الأبصار متی نظرت الیها، ثمّ خربت القبّة وانهارت، وارتحلت القافلة وسارت،

وَ انَّ قُصارَی مَسْکَنِ الْحَیِّ حُفْرَةٌ ‏ ‏ سَیَنْزِلُهَا مُسْتَنْزِلاً عَنْ قِبَابِهِ

فَطُوبَی لِعَبْدٍ سَاءَهُ قُبْحُ فِعْلِهِ ‏ ‏ وَ اَبْدَی التَّلافِي قَبْلَ اِغْلاقِ بَابِهِ

رحمة الله تعالی علیهم اجمعین[2].

١٨٢ - الشیخ مقدم الدین[3] محمد بن ابی القاسم المعروف بالزاهد

کان وحید دهره فی الزّهد والمعارف والکرامات وله مکاشفات عجیبة منها ما روی انّه قال جاءتنی جماعة من الملائکة فقلت من ایّ الملائکة انتم قالوا نحن من القابضین للأرواح فقلت ارید ان انظر الی بعض من تقبضون روحه فجاؤا بی الی غنیّ کان له تعلّقات کثیرة فی الدّنیا فقبضوا روحه بأسوأ حال و قالوا انّا ضربنا علی قلبه سبعین سیفاً حتّی فرّقنا بین روحه وجسده، ثمّ جاؤا بي الی فقیر مضطجع علی قطعة باریّة قد وضع تحت رأسه لَبِنَةً فقالوا نحن رسل ربّك جئناك لقبض روحك فقال مرحبا بکم و لطالما انتظرتکم (ورق ١١٨ب) فما کان الّا کلمح البصر حتّی توفّی فقالوا انّه کان[4] کسراج نفخنا علیه فانطفأ، و مثل ذلك

١ - ق: من علامات.
٢ - شرح حال بسیار مختصری از این حسین بن موسی بن جعفر الصادق صاحب ترجمه در شیرازنامه ص ١٥١ نیز مسطور است. - و مخفی نماناد که این صاحب ترجمه مانحن فیه با صاحب ترجمهٔ نمرهٔ ٢٠٨ (احمد بن موسی بن جعفر) وصاحب ترجمهٔ نمرهٔ ٢٠٩ (محمد بن موسی بن جعفر) هرسه باهم برادر میباشند.
٣ - کذا فی ق م وشیرازنامه ص ١٣٧ استطراداً، ب: مقدر الدین (کذا).
٤ - «کان» را در ب ق ندارد.

رحمة الله علیهم .

۱۸۰ - الامیر محمد بن عبدالله الطوسی[۱]

کان رجلاً فاضلاً شریفاً مراعیاً لعهود الله قیل کان الشیخ روزبهان یعتقده ویزوره ویقول بصدق حاله واستقامة افعاله وعلی قبره لوح کتب علیه انّه کان اوحد زمانه وافرد اوانه[۲] وفات منه تاریخ الوفاة رحمة الله علیهم .

۱۸۱ - الفقیه جمال الدین حسین المعبر[۳]

کان حافظاً لکتاب الله تعالی مع ذهاب بصره ماهراً فیه ذا حظّ من الفقه وغیره (ورق ۱۱۷) وکان فی تأویل الرؤیا آیة ، روی عنه انّه قال کنت فی بدء امری اقرأ القرآن فی روضة السیّد[۴] الأمیر احمد بن موسی[۵] فتزوّجت ببعض جاراتی فحملت منّی فلمّا حانت[۶] ولادتها قالت انّه لابدّ من ترتیب اشیاء للولد فتحیّرت فی امری و مضیت الی تلك الروضة و قرأت سوراً من القرآن فغلبتنی عیناى فرأیت رجلاً حسن الوجه وعلمت انّه السیّد فقلت ایّها الأمام ابن الأمام تعلم مابی من الضرّ والفقر وماعرض لی من المهمّ فقال لاتغتمّ واذهب الی ذلك البیت واشار الی بیت هناك فانّ فیه یوسف الصدّیق علیه السّلام فزره فسیفتح الله علیك ببرکته فمضیت الی البیت فرأیت رجلاً شابّاً جمیلاً تلوح علیه الأنوار بحیث تکلّ عنه الأبصار فدنوت وسلّمت علیه فأجابنی واکرمنی فقلت یانبیّ الله

۱ - م: «الطوسی» را ندارد . ۲ - کذا فی ب ق ، م: واحد زمانه وفرید اوانه ،
۳ - م «حسن» دارد بجای حسین و «المعبّر» را ندارد ، ٤ - م افزوده : الشهید ،
٥ - کذا فی ق ب ، م بعد از موسی افزوده : الکاظم علیه و علی آبائه الکرام افضل التحیّة و السّلام ، - رجوع شود بنمرهٔ ۲۰۸ از تراجم کتاب حاضر ، ٦ - م : حان ، ب : جاءت ،

۲۰۸ - السيد الامير احمدبن موسى بن جعفر بن محمدبن على بن الحسين بن على المرتضى رضوان الله تعالى عليهم اجمعين[1]

قدم شيراز فتوفّي بها فى ايّام المأمون، بعد وفاة اخيه علىّ الرضا بطوس[2] وكان اجودهم[3] و ارأفهم نفساً قد اعتق الف رقبة من العبيد والأماء فى سبيل الله تعالى وقيل استشهد ولم يوقف على قبره حتّى ظهر فى عهد الأمير مقرّب الدّين مسعود بن بدر[4] فبنى عليه بناء، وقيل وُجِد فى قبره كما هو صحيحاً طرىّ اللّون

---

۱ - چنین است عنوان در ق ب ، م : «السيّد الأمير احمدبن الأمام موسى الكاظم» . - درحاشيهٔ م درمقابل عنوان بخطّی الحاقی نوشته اند : «بقعهٔ مزار مشهور بشاه چراغ» . -

۲ - كذا فى ق ب . م بجای كلمات از ستاره تا اينجا دارد : بعد وفاة والده عليه السلام ببغداد .

۳ - كذا فى ق . م افزوده : جوداً . ب افزوده : جواداً . - معلوم نشد ضماير «اجودهم» و «ارأفهم» بچه كسان راجع است .

۴ - يعنى **امير مقرب الدين ابوالمفاخر مسعود ابن بدر** يكى از دو وزير اتابك ابوبكر بن سعدبن زنگى ويكى از دو ركن دولت او ، و وزير ديگر امير فخر الدين ابو بكر بن ابونصر حوايجى ممدوح سعدى است كه در ص ۲۳۴ حاشيهٔ ۳ مجملى ازشرح احوال او گذشت . ترجمهٔ مستقلّى ازاين امير مقرّب الدين مسعودبن بدر درجائى نيافتم فقط دربعضى از كتب تواريخ اشاراتى بسوانح احوالِ او آمده كه خلاصهٔ آنها ذيلاً نگاشته ميگردد . ازجمله درنظام التواريخ قاضى بيضاوى درفصل راجع بسلطنت اتابك ابوبكر مذكور (ص ۸۹ ازچاپ طهران) گويد : « و [اتابك ابوبكر] دو امير داشت كه قطب مملكت و مدار سلطنت [او] بودند : مقرّب الدين ابوالمفاخر مسعود وفخر الدولة والدين ابوبكر . مآثر ومحامد ايشان ومشاهير موقوفات وخيرات كه درفارس از ايشان صادر شده ايشانرا شارحى تمام است . و اين امير مقرّب‌الدين مردى متعبّد بود وهر گز در پى قصد كسى نميرفت وهروقت كه براعادى دست يافتى جرم ايشانرا بعفو واغماض مبدّل كردى لاجرم درمضايقى كه خلاصى از آن مستحيل مى‌نمود بفضل يزدانى رهائى يافت وهر كس كه درقمع او كوشيد آخرالأمر بفضيح ترين وجهى مقهور و مخذول شد » انتهى . - و در شيراز نامه در فصل راجع بوزراء همان اتابك ابوبكر مزبور گويد (ص ۵۹) : « **ذكر وزراء نامدار اتابك ابوبكر** . هرچند اعيان مملكت و نوّاب و عمّال بارگاه سلطنت او بى‌شمار بودند امّا اعتماد واستظهار بامیراعظم سعيد مقرّب الدين ابوالمفاخر مسعود وامير فخر الدين ابوبكر داشت و در كلّيات و جزئيات امور رجوع براى ايشان ميفرمود ، وامير مقرّب الدين مسعود عظيم معتقد مشايخ و ائمّه و صلحا بود و در بازار بزرگ مدرسهٔ عالى

بقيه در صفحهٔ بعد

لم يتغيّر و عليه فاضة[1] سابغة وفي يده خاتم نُقش عليه ، العزّة لله احمد بن موسى ، فعرفوه به ، ثمّ بني عليه الأتابك ابوبكر بناء ارفع منه ، ثمّ انّ الخاتون تاشي[2]

بقيه از صفحهٔ قبل

بنا کرد و **بمدرسهٔ مقرّب** اشتهار دارد ، و محاذی مدرسه رباطی ساخته متّصل بمسجد عتیق شیراز ، و درجوار رباط دارالحدیثی و دارالشفائی [بنا] کرده وسقایهٔ ساخته قبلی مسجد جدید که بعلوّ وفسحت آن درشیراز نیست و وقف بسیار بر آن وضع وتعیین فرموده این زمان مدرسه وسقایه در حال عمارت است و خلایق جهان از آن خیر متمتّع و با بهره اند ، تاریخ وفات او سنهٔ خمس و ستّین وستّمائة است » انتهی ، - در اواخر سنهٔ ٦٦١ که فتنهٔ عظیم اتابك سلجوقشاه بن سلغور شاه بن سعد بن زنگی در شیراز روی داد و سلجوقشاه تمامت شحنگان مغول مقیم شیراز را با زن و فرزند وخدم وحشم بر تیغ گذرانید و خانه های ایشان را آتش زد و بمجرّد استماع این اخبار موحش هولاکو فرمان داد تا لشکری جرّار از مغول و مسلمان واشکرهای اصفهان و لرستان ویزدو کرمان بسر کردگی امیرالتاجو برای فرونشاندن آتش آن فتنه بطرف شیراز حرکت کنند و سلجوقشاه از آوازهٔ وصول آن لشکر غرانهٔ که بود بر گرفت و با لشکر حاضر بطرف سواحل دریای فارس بیرون رفت وجهازات مهیّا داشت تا اگر ازمقاومت عاجز آید بر دریا زند و خود را بطرفی اندازد ، چون التاجو با آن لشکر عظیم بنزدیکیهای شیراز رسید امیر مقرّب الدین مسعود صاحب ترجمه با سادات و قضاة و ولاة و اکابر و مشاهیر و اعیان شیراز فوجی با اعلام و مصاحف و برخی با مطربان و آلات لهو وساز و آواز مراسم استقبال بجای آوردند و بضراعت وانکسار پیش آمدند وازطوفان قهر آن لشکر وحشر ایشان بجودی استیمان پناهیدند امیر التاجو ایشانرا استمالت کرد وآن حشر پرشور وشر را که برای قتل وغارت آستین برزده ودامن درچیده بودند ازتعرّض منع کرد ودر تعاقب سلجوقشاه عازم سواحل شد ، و بقیهٔ حکایت سلجوقشاه و کشته شدن او وتمامت لشکریان او وانقراض دولت سلغریان و استقرار حکومت مغول در فارس بغایت مشهور ودر عموم کتب تواریخ آن عصر مسطوراست مقصود ما دراینجا فقط اشاره باین فقره است که امیر مقرّب الدین مسعود در آن موقع بسیار خطرناك که بیم قتل عامّ اهالی شیراز ونهب و تاراج وتخریب تمام آن شهر میرفت شیراز را ازآسیب لشکر خونخوار مغول نگاه داشت وشیرازیان بدین واسطه عظیم معتقد او شدند ، و این وقایع بأصحّ روایات در اواخر سنهٔ ٦٦١ الی اوایل سنهٔ ٦٦٢ روی داده است (رجوع شود بجامع التواریخ وتاریخ وصّاف وتاریخ گزیده وشیراز نامه وروضة الصفا وحبیب السیر و «ممدوحین سعدی» وغیرها همه درقسمت سلغریان درتاریخ سلجوقشاه مذکور) .

۱ - درعٌ مُفاضة وفاضة زره فراخ ، وهمچنین است درعٌ سابغة یعنی زره فراخ ودراز (کتب لغت) .

۲ - مقصود تاشی خاتون مادرشاه شیخ ابواسحق معروف است ، صاحب شیرازنامه که معاصر این خاتون و پسرش شیخ ابو اسحق مزبور بوده راجع باین قبّة که تاشی خاتون برسر روضهٔ منسوب باحمد بن موسی الکاظم (مشهور درعصر ما بشاه چراغ) بنا نهاده بوده قدری مفصّل تر از کتاب

بقیه در صفحهٔ بعد

وکانت خیّرةً ذات تسبیح وصلاة بنت علیه قبّة رفیعة (ورق ۱۳۸ب) وبنت بجنبها

بقیه ازصفحهٔ قبل

حاضر سخن رانده گرچه نام صریح این خاتون را چون در حیات بوده تأدّباً نبرده است. و عین عبارت او از قرار ذیل است. پس از شرح چگونگی پیدا شدن قبر احمد بن موسی بهمان کیفیّتی که مؤلّف کتاب حاضر بیان کرده گوید (ص ۱۵۰-۱۵۱): «وبدین منوال مشهد مبارک اشتهار یافته تا در این وقت بتاریخ سنهٔ اربع واربعین وسبعمائة حضرت علیه بلقیس عهد و زمان ناشرة المعدلة و الاحسان مؤسسة مبانی الخیرات ممهّد قواعد الحسنات از فواضل صدقات مقبوله برسر روضهٔ مقدّسهٔ او قبّهٔ عالی برآورده که در رفعت با چرخ چنبری برابری میکند و چه جای آنست که اگر باقبّهٔ عرش و سطح کرسی همسری کند روا باشد. و مدرسهٔ رفیع بآن ملاصق کرده و جماعتی از صلحا و عبّاد و متصوّفه و گروهی از ائمّه و علماء عظام هریکی علی قدر حالهم و مراتبهم در آن بقعهٔ شریفه مقرّر فرموده و اکنون درمجموع مواضع و مشاهد بدین رونق مزاری معتبر و معمور کسی نشان نداده. امیدوارم که اثرقبول خیر بوقع ایّام دولت فرزند نامدار او شهنشاه اسلام فرمان فرمای هفت‌اقلیم اسکندر ثانی بانی مبانی جهانبانی ظلّ‌الله علی‌الاطلاق جمال الدنیا و الدین شیخ ابواسحق خلّدالله ملکه برسد ان شاء الله وحده العزیز» انتهی. - و ابن بطوطه سیّاح معروف که دو مرتبه بشیراز ورود نموده بوده مرتبهٔ اوّل درسنهٔ ۷۲۷ ومرتبهٔ دوّم درسنهٔ ۷۴۸ درحیات همین خاتون وسلطنت پسرش شاه شیخ ابواسحق وصف مشبعی ازاین مشهد واز کیفیت پذیرائی خاتون مزبور در آنجا مینماید که محض مزید فائده عین عبارت اورا ذیلاً نقل میکنیم، در ج ۱ ص ۱۳۳ ازچاپ مصر درتحت عنوان «ذکر بعض‌المشاهد بشیراز» گوید: «فمنها مشهد احمد بن موسی - اخی علیّ الرضا بن موسی - بن جعفر بن محمّد بن علیّ بن الحسین بن علیّ بن ابی طالب رضی‌الله تعالی عنهم وهومشهد معظّم عند اهل‌شیراز یتبرّکون به و یتوسّلون الی الله بفضله، و بنت علیه **طاش خاتون** امّ السلطان ابی اسحق مدرسة کبیرة و زاویة فیها الطّعام للوارد و الصّادر و القرّاء یقرؤن علی التربة دائماً و من عادة الخاتون انّها تأتی الی هذا المشهد فی کلّ لیلة اثنین و یجتمع فی تلک اللّیلة القضاة و الفقهاء والشرفاء فاذا حضرالقوم بالمشهد المبارک ختموا القرآن قراءة فی‌المصاحف وقرأ القرّاء بالأصوات الحسنة واُتی بالطّعام والفواکه والحلواء فاذا اکل‌القوم وعظ الواعظ ویکون ذلک کلّه من بعد صلوة الظهر الی‌العشیّ والخاتون فی‌غرفة مطلّة علی‌المسجد لها شبّاک ثمّ تضرب الطبول والأنفار والبوقات علی باب التربة کما یُفعل‌عندابواب‌الملوک» انتهی. وهم اکنون در موزهٔ معارف شیراز قرآن سی پارهٔ موجود است که بخطّ ثلث بسیار خوش بقلم خطّاطی موسوم بپیر یحیی‌جمالی صوفی درسنهٔ ۷۴۶ در شیراز درعهد سلطنت شاه شیخ ابواسحق کتابت شده وهمین تاشی خاتون مادرشیخ ابواسحق مزبور آنرا برهمین مزار منسوب باحمد بن موسی‌الکاظم وقف کرده بوده است. صورت این وقف نامه در ص ۷۷ از جلد اوّل از «تاریخ عصر حافظ» تألیف آقای دکتر قاسم غنی چاپ شده است، رجوع شود بدانجا. - وبا همهٔ این فضایل و مناقب و اعمال برّ این خاتون وقتی متهم شد باینکه مابین او و وزیر پسرش شاه شیخ

بقیه در صفحهٔ بعد

مدرسة عالية وجعلت مرقدها بجواره في سنة خمسين وسبعمائة[1] رحمة الله عليهم.

۲۰۹ - السيد محمد بن موسى

يقال انّه اخوه وهو مزار مبارك متبرّك يسكن فيه السّادة الأخيار والصّلحاء الأبرار يعقد عليه النّذور وفيه لرجال الغيب[2] حضور وحبور وتاريخه يعلم من تاريخ اخيه من يتتبّعه ويبتغيه رحمة الله عليهم.

۲۱۰ - القاضى شرف الدين محمد بن اسحق الحسينى[3]

ذو القدر الرّفيع والنسب الصّحيح والمجد العالى والعزّ الباذخ ولى قضاء شيراز سنين وكان مشاراً اليه فى العلم والتّقوى قد جمع الله له رتب الدّنيا والآخرة ورزقه الله من الحلال اموالاً كثيرة وضياعاً وعقاراً ينفق منه ويعرف نعم الله تعالى عليه وكان الملوك يهابونه ويحسدونه واوجسوا منه خيفة مرّة لما رأوا به من الجاه والجلالة وكثرة الأتباع فحبسوه وكان جدّنا الشّيخ زين الدّين مظفّر[4] بن روزبهان

بقيه از صفحهٔ قبل

ابواسحق امیر علی بن امیر غیاث‌الدین یزدی روابط غیرمشروع برقراراست وچون شیخ ابواسحق از قرار تقریر «تاریخ جدید یزد» (تألیف احمدبن حسین بن علی کاتب یزدی درحدود سنهٔ ۸۶۲) شخصاً ایشان را درخانهٔ خلوتی که هردو در آنجا اجتماع نموده بودند بازیافت لهذا درهمان جا وزیر مزبور را بقتل آورد و این واقعه درشهور سنهٔ ۷۴۶ اتفاق افتاد (رجوع شود بتاریخ مذکور چاپ یزد سنهٔ ۱۳۱۷ شمسی ص ۱۵۲-۱۵۳).

۱ - این تاریخ سنهٔ ۷۵۰ ظاهراً تاریخ بناء مرقدی است که تاشی خاتون برای خود درجنب مشهد منسوب باحمد بن موسی ساخته بوده ولی تاریخ بناء اصل قبهٔ مشهد مزبور بتوسط تاشی خاتون ظاهراً بطبق شیرازنامه که درحاشیهٔ قبل عین عبارت آنرا نقل نمودیم در سنهٔ ۷۴۴ بوده است.

۲ - ب: الرجال [ظ: الرجال] الصالحین

۳ - عنوان در م چنین است: السیدالقاضی شرف الدین (فقط). - ترجمهٔ احوال این قاضی شرف‌الدین محمد بن اسحق حسینی در شیرازنامه ص ۱۵۴ نیز مسطور است.

۴ - رجوع شود بنمرهٔ ۱۶۲ از تراجم کتاب حاضر.

محل دفن حضرت

درباره محل دفن حسین بن موسی(ع) اختلاف است، برخی معتقدند وی در کوفه از دنیا رفت، برخی مدفن وی را در شیراز می‌دانند. به گفته بعضی دیگر محل دفن وی در طبس است. علاوه بر شیراز و طبس در کرمان، بهبهان، قزوین، ساری و کجور نیز بقعه‌های به حسین بن امام موسی کاظم(ع) منسوب است.

بنابر گزارشی که مدفن حسین بن موسی(ع) را در شیراز می‌داند، او یکی از همراهان شاه‌چراغ بوده است. این کاروان به قصد دیدار امام رضا(ع) همراه با سایر برادرانش از مدینه عازم خراسان شد. عیسی بن جنید شیرازی، شدالازار، ۱۳۲۸ش، ص۳۰۶. تاریخ هجرت آنان به‌طور دقیق معلوم نیست؛ البته عده ای با توجه به روایتی در بحار الأنوار در مورد حضرت سید علاءالدین حسین گمان می کنند این کاروان پس از شهادت امام رضا(ع) عازم ایران شد؛ چرا که در آن روایت حسین بن موسی، در مدینه از امامت امام جواد(ع) دفاع می‌نماید و آن را برای یک اعرابی که وصی پیامبر بودن حضرت جوادالائمه در سنین کودکی برایش جای تعجب داشته است, بیان می کند. آن عده می گویند که وقوع این واقعه پس از شهادت امام رضا(ع) بوده است که این غلط است و اشتباهی است که از سوی آنان در تحلیل روایت رخ داده است. چرا که امام رضا علیه السلام در تاریخ ۲۴ ذی القعهده سال ۲۰۱ از مدینه به اجبار هجرت می کنند, ایشان در روز ۲۳ ذی القعده اهل بیت خود را امر می کنند که برای ایشان مراسم عزا به پا کنند به گونه ای که صدای شیون آن ها را به گوش بشنوند. چرا که ایشان گفته بودند که از این

سـفر بازگشـتی نیسـت و من در بلاد غربت شـهید شـده و دفن می گردم. که این روز روز زیارتی مخصوص علی ابن موسی الرضا می باشد که به اشتباه آن را روز شهادت امام رضا به روایتی در تقویم های شیعه نوشته اند. در صورتیکه اصل ماجرا این چنین وبد که گفته شـد. در همین روز امام رضـا دسـت جواد الائمه را گرفته بر سـر مزار رسـول الله رفته و از ایشـان حفظ حضـرت جواد را مسئلت می کنند و به همه وکلا و پیروان و اهل بیت و اقوام خود اطاعت از حضـرت محمد بن علی الجواد را وصـیت می کنند. چه اینکه دقیقا همین روز باید امامت ایشـان و وصـایت ایشـان به همگان از خواص حضـرت اعلام شـود تا امر امامت دچار تردید نگردد. در نتیجه مدت زمان ما بین هجرت حضـرت رضـا به مرو و هجرت کاروان شـاهچراغ مدت زمانی اسـت که در آن این واقعه رخ داده و حدیث بحار الانوار بیانگر آن است, که این مدتی بیش از یک سال است و قبل از شهادت امام رضا و بعد از عیان شدن امامت حضرت جواد و قبل از هجرت کاروان شاهچراغ و شهادت ایشان و همچنین شـهادت حسـین بن موسـی می باشـد. در نتیجه این حدیث نا حضـور حضـرت حسین ابن موسی در کاروان حضرت شاهچراغ و نه شهادت ایشان و دفن بدن مبارک در شیراز را نفی نمی کند و همچنین دلیلی بر اینکه کاروان بعد از شهادت حرکت کرده باشد نیز ایجاد نمی کند و این از اغلاط بی دقتان ماست.

در دیگر کتب آمده به نقل از کتب قدیمی آمده اسـت اقدام حاکم فارس برای ممانعت از حرکت آنها منجر به جدال سـختی شـد که به شـهادت برادران انجامید. سـید علاءالدین حسـین در باغی مخفی شـد که پس از شـناخته شـدن به شـهادت رسـید. سـلطان الواعظین، شب‌های پیشاور، ۱۳۵۰ش، ص۱۱۹.

بنا بر نقل علامه مجلسی، سید علاء الدین پس از شهادت برادرش احمد بن موسی متواری می‌شود. هنگامی که به سوی این باغ می‌رفته تشخیص داده‌اند که او از بنی‌هاشم است و در همان باغ او را به قتل می‌رسانند. مجلسی، بحار الأنوار، ۱۳۶۳ش، ج۴۸، ص۳۱۲. حمد الله مستوفی محل دفن حسین بن موسی را در شیراز می‌داند. مستوفی، تاریخ گزیده،۱۳۶۴ش، ص۲۰۴. زرکوب شیرازی، جنید شیرازی، عیسی بن جنید شیرازی، شدالازار، ۱۳۲۸ش، ص۳۰۶. علامه مجلسی، سید جعفر بحر العلوم در کتاب تحفه العالم فی خطبه المعالم، عرفان منش، مهاجران موسوی، ۱۳۹۱ش، ص۲۸۳. و روضاتی روضاتی، جامع الانساب، ۱۳۳۵ش، ص۴۲..نیز این قول را پذیرفته‌اند. بقعهٔ وی در چندصد متری حرم شاه‌چراغ مورد توجه مردم شیراز و دوستداران اهل بیت است. این بقعه در نظر مردم شیراز از جایگاه بالایی برخوردار است و هر هفته، شب دوشنبه را به زیارت وی اختصاص داده‌اندد.

علامه مجلسی در بحار الانوار آورده است:

تا قرن هشتم قبر علاءالدین حسین مخفی بود. در زمانی که قُتَلُغ، فرمانروای شیراز بود باغبان وی مشاهده کرد که در شبهای جمعه نوری به طرف نقطه‌ای از باغ می‌آید. جریان را به قتلغ رساند وی پس از تجسس متوجه شد قبری در آنجاست و درون آن جسدی پرهیبت که آثار جلالت و جمال و کمال از او آشکارا دیده می‌شد در یک دست قرآن و در دست دیگر شمشیری داشت. از روی نشانه‌ها و قرائن فهمیدند قبر حسین بن موسی است و قتلغ اطراف قبر قُبّه و رواقی ساخت. مجلسی، بحار الأنوار، ۱۳۶۳ش، ج۴۸، ص۳۱۲.

قبل از علامه مجلسی این داستان در کتاب‌های شدالازار نوشته جنید شیرازی, عیسی بن جنید شیرازی، شدالازار، ۱۳۲۸ش، ص ۲۶۰ . و شیراز نامه نوشته زرکوب آمده‌است. عرفان منش، مهاجران موسوی، ۱۳۹۱ش، ص۲۸۲ .

در طبس نیز بقعه‌ای به نام ایشان منسوب است. عرفان منش، مهاجران موسوی، ۱۳۹۱ش، ص ۲۸۰.

نامه‌ای از امام رضا(ع) به حاکم طبس موجود است که در آن از مفقود شدن یکی از سادات به نام حسین در منطقه تحت حکومت وی خبر می‌دهد و از او می‌خواهد در پیدا کردن گمشده اقدام نماید. الاحمدی المیانجی، مکاتیب الأئمۀ علیهم السلام، ۱۴۳۱ق، ج۵، ص۳۰۱.

عده‌ای از سادات نیز در طبس زندگی می‌کردند و خود را از اولاد حسین مفقود می‌دانستند. عبیدلی در تهذیب الانساب و نهایه الالقاب از این گروه از سادات خبر می‌دهد که نسبت به شجره خود سؤال می‌کنند ولی به علت مجهول بودن نسب آنان جوابشان را نمی‌دهد. عبیدلی، تهذیب الانساب، ۱۴۲۸ق، ص۱۶۶. ابونصر سهل بن عبدالله بن داود بخاری نسابه، آنان را از نسل احمد بن موسی می‌داند، نه حسین بن موسی. ابن طباطبا، منتقلة الطالبیۀ، ۱۳۷۷ش، ص۲۱۹–۲۱۸.

آشکار شدن مدفن حضرت سید علاء الدین حسین (ع)

از قدیمی ترین کتبی که در مورد آشـــکار شـــدن بدن مطهر آن بزرگوار و بنای بارگاه و مقبره آن جناب سـخن گفته اسـت کتاب شـد الازار اسـت که مربوط به حدود سـال ۷۵۰ قمری است. چرا که این رخداد در حدود سال ۶۰۰ قمری رخ داده است. این کتاب ترجمه متن عربی «شـــدالازار فی حط الاوزار عن زوار المزار» تألیف معین الدین ابوالقاســـم جنید شـیرازی پدر مترجم اسـت که از وعاظ و شـعرای معروف شـیراز بوده و تألیف خود را در سـال ۷۹۱ در شـرح احوال و قبور عده از امامزاده ها و عرفا و علما و زهاد و شـعرا و امرا و سلاطین بپایان رسانده است. عیسی بن جنید شیرازی نویسنده کتاب در مقدمه ترجمه خود وجه تســمیه آنرا بدینگونه یاد می کند «رفیقی شــفیق که در زیارت چهل مقام شــیراز می رفت و التماس کرد که «مزارت» که پدر تو و شیخ ما نوشـته اسـت ما از مطالعه آن عاجزیم اگر تو فارســی کنی تا ما و دیگران از آن بهره مند شــویم شــاید منظور نظر اهل ســعادت گردد.» از این رو او اقدام به ترجمه گتاب پدر خود می کند.

معین الدین ابوالقاسم جنید شیرازی از وعاظ و شعرای شیراز حدود سال ۷۹۱ هـــ.ق در کتاب خود بنام شد الازار» شرح حال و محل قبر امامزادگان, زهاد و بزرگانی که در شیراز دفن شده اند بعربی نوشته است که آخرین آنها افصح المتکلمین سعدی شیرازی است. این کتاب بعدد ایام هفته به هفت قسمت تقسیم گردیده که هر قسمت شامل مدفونین یکی از قبرستان های معروف شیراز در آن زمان بوده است. این قبرستان ها عبارت بودند از باهلیه, دارســـلم, ام کلثوم، شـــیرویه، باغ نو, جامع عتیق و مصـــلی. کتاب بعنوان راهنمایی برای

زائرین این قبرستان ها نوشته شده تا بتوانند هر کدام را به نوبت در یکی از ایام هفته زیارت کنند. بعد از وفات مؤلف پسرش عیسی کتاب پدر را بفارسی ترجمه نموده که بنام «هزار مزار» مشهور است.

کتاب شد الازار آشکار شدن جسد آن حضرت را اینگونه شرح می دهد

« السید حسین بن موسی بن جعفر الصادق له مزار متبرک فی المحلۀ المشهورۀ بباغ قتلغ قیل ان قتلغ هذا کان امیراً علی اهل شیراز برهۀ من للدهر وله هناک بستان کثیرۀ ،الأشجار غزیرۀ الأنهار یوجد فیها من کل الثمار، بینها ربوۀ متنزهۀ ذات قرار و معین اشرف علیها ناطور متدین ،امین فکان یری فی لیالی الجمعات انواراً تسطع من تلک الربوۀ علی الجهات فیتعجب منها و یستکشف عنها ثم أنهی ذاک الخیر الی امیره لیری الرّأی بحسن تدبیره، فجاء الأمیر و تجسّس هناک، فلک یجد من یخبره عن ذاک فأمر ان یُبعثر التل ویُبحث عن ذاک المحل فکشفوا عن شخص مهیب، ذی وجه منیر و جسد طری رطیب، فی احدی یدیه مصحب، و فی الأخری سیف مُرْهَف فعرفوه بعلامات ظاهرۀ ، و امارات بیّنۀ باهرۀ (ورق ۱۱۸) فأمر ببناء قبۀ علیها، تکل الأیصار متی نظرت الیها.

از برای سید علاء الدین حسین بن امام موسی الکاظم علیه السلام مزاری متبرک است و مشهور در محله باغ قتلغ و می گویند قتلغ امیری از اهل شیراز بود [این قتلغ غیر از قتلغ زمان شاهچراغ و عامل شهادت ایشان است] و او را در آنجا باغی بود و درخت بسیار در آنجا بنشاند و جوی آب روان در آنجا بود و میوه بسیار از آن می چیدند و در میان بستان

تلی بود که هر شــب جمعه نوری چند میدیدند که می درخشــید و تعجب می کردند. پس خبر بآن امیر دادند امیر قتلغ بیامد و تفحص و تجســـس کرد و در آنجا هیچکس نیافت که خبری به او رساند پس بفرمود که آن تل بکنند و هموار سازند که ناگاه در زمانی که زمین هموار می کردند شــخصــی با هیبت با روی منور و جســدی تازه دیدند که در یک دســت مصحف داشت و در دست دیگر شمشیری پس بشناختند او را به نشانه ای ظاهره و امارات باهره بعد از آن امیر حکم کرد تا گنبدی بســاختند تا مردمان آنرا ببینند و زیارت کنند. *شدالازار فی حط الاوزار، ابو القاسم جنید شیرازی، ص ۲۶۰.*

در دیگر منابع چنین آمده است که حضرت سید علاء الدین حسین (ع) ، فرزند بلافصل حضرت موسی بن جعفر (ع) و برادر بزرگوار حضرت امام رضا(ع) است. مرقد شریف و مطهر، حضرت حسین بن موسی (ع) (برادر حضرت شاهچراغ (ع))، مکانی که هم اکنون بارگاه ملکوتی آن بزرگوار می باشد و به آستانه مشهور است، باغ وسیع و باصفائی بود با انواع درختان میوه و آب روان. مؤمنین بخصوص در شبهای جمعه نوری مشاهده می کنند که در مکانی از باغ می درخشد. خبر به قتلغ خان حاکم شیراز (اوبکر این سعد ابن زنگی) می رسد قتلغ خان پس از مشورت با اهل علم دستور می دهد برای یافتن حقیقت موضوع خاک آنجا را بردارند. چون زمین را شکافتند جسد آن حضرت را صحیح و سالم بیانکه تغییری یافته باشد مشاهده نمودند در حالیکه نوری درخشان از چهره مبارکش ساطع بود. در یکدست قرآن و در دست دیگر شمشیری قرار داشت. از نشانه های روشن و دلائل محکم فهمیدند که آن جسد شریف حضرت سید علاء الدین حسین بن موسی الکاظم است. آنگاه قتلغ خان دستور دادند تا گنبد و بارگاهی بر مرقد مطهرش بسازند.

معجزه و حجت آشکار

به براستی که تر و تازه ماندن جسد مطهر بعد از گذشت حدود ۴۵۰ سال از شهادت آن بزرگوار مظهر عظمت و جلال آن حضرت است. در احادیث آمده است که اجساد مطهر حضرت محمد (ص) و امامان معصوم(ع) هیچگاه تغییر نیافته و نمی پوسند. رسول اکرم (ص) می فرماید «إِنّ اللهَ حَرّم لُحُومَنَا عَلَی الْأَرْضِ ، فَلا يَطْعَمُ منها شيئاً» بدرستیکه خداوند گوشت های ما را بر زمین حرام کرده است و هرگز چیزی از آن خورده نمی شود. *بحارالانوار ج ۲۲ ، ص ۵۵۰ و ج ۲۷ ، ص ۲۹۹ .*

و روایت شریفه از معصوم (ع) است که پیکر ده گروه در قبر نمی پوسد, جهادگران، اذانگویان، عالمان، حاملان قرآن کریم، شهیدان، پیامبران, بانوانی که در حال زایمان بمیرند, کسانی که مظلومانه کشته شوند و آنانکه در روز یا شب جمعه بمیرند. لاتبلی عشرهٔ الغاری، و المؤذن ، والعالم ، و حامِلُ القُرآنِ و الشّهِيدُ ، وَالنّبِيُّ ، والمَرأَةُ اذا ماتت فی نفاسها، و من قتل مظلوماً، و من مات يوم الجمعهٔ أو ليلتها. *مستدرک ج ۲ ص ۵۰.*

علامه مجلسی در بحارالانوار پیدایش مدفن شریف آن حضرت را چنین نقل می کنند «و امّا الحسين بن موسى و يلقب بالسيد علاءالدين فقبره أيضاً فی شيراز و ملخص ما ذكره أنّ قتلغ خان كان والياً على شيراز، و كان له حديقهٔ فی مكان حيث هو مرقد السيد المذكور، و كان بوّاب تلك الحديقهٔ رجلاً من أهل الدين و المروهٔ ، و كان يرى فی ليالی الجمعهٔ نوراً يسطع من مرتفع فی تلك الحديقهٔ، فأبدى حقيقهٔ الحال إلى الأمير ،قتلغ و بعد مشاهدته لما كان يشاهده البواب و زيادهٔ تجسسه و كشفه عن ذلك المكان ظهر له قبر و فيه جسد عظيم

فی کمال العظمهٔ الجلال و الطراوهٔ و الجمال، بیده مصــحف و بالأخری ســیف مصــلت فبالعلامات و القرائن علموا أنّه قبر حسین بن موسی فبنی له قبهٔ و رواقاً.

دیگر فرزند امام هفتم حسـین موسـی (ع) اسـت که به سـید علاءالدین شـهرت دارد. مقبره ایشـان در شیراز اسـت. در آن زمان قتلغ خان والی و حاکم شیراز بود. وی باغی داشـت که باغبانش مردی دیندار و با مروّت بود.این باغ در محل فعلی بارگاه سـید علاء الدین حسـین قرار داشت باغبان شبهای جمعه در این باغ نوری را که از مکانی رفیع می درخشید مشاهده می.نمود. وی آنچه را که مشـــاهده کرده بود به قتلغ خان اطلاع داد. قتلغ خان نیز آنچه را که باغبانش دیده ،بود رؤیت کرد و پس از تحقیق و جستجو در محل مزبور ، قبری را پیدا نمود که پس از باز کردن قبر جسـدی بزرگ و با عظمت و شـکوه یافتند. جسـد در کمال شادابی و زیبایی بود در یک دست صاحب جسد قرآن مجید و در دست دیگرش شمشیری قرار گرفته بود با علامت و نشـانه هایی که یافتند دانسـتند قبر متعلق به حسـین بن موسـی (ع) اســـت. «قتلغ» آنگـاه فرمـان داد کـه قبـه و بـارگـاهی عـالی بر ســـر آن مقبره بنـا کردنـد.» *بحارالانوار، علامه مجلسی ، ج ۴۸ ، ص ۳۱۲ .*

مغلطه

طبق تاریخ و مستندات آن, ماجرای کشف مقبره مقدس سید علاء الدین حسین علیه السلام در انتهای قرن ششـــم هجری رخ می دهد و کتب تاریخی بعد از آن به شـــرح ماوقع می پردازند. این درحالی است که مزار حضرت احمد ابن موسی از چندین قرن قبل مشخص و مشـــهور بوده اســـت و مزار ایشـــان قرن ها قبل از پیدا شـــدن مقبره علاء الدین حســـین به شاهچراغ معروف بوده است. اما بر اساس یک نوع داستان سازی غلط در قرون بعدی , عده ای برای مســـمی شـــاهچراغ داســـتانی غلط از روی ماجرای کشـــف مقبره علاء الدین حسین ساختند که وارد در کتب برخی تاریخ نویسان شد. البته اینجا ایراد از تاریخ نویسان است که اگر اهل تاریخ و کتابت بودند نباید داستانی که از برخی عامه زمان شنیدند را بر نقل های موثق تاریخی ارحجیت می دادند و آن را به اسم تاریخ منتشر کنند.

داســـتان غلط می گوید که در زمان امیر عضـــد الدوله دیلمی, پیرزنی شـــب ها در باغش چراغی می دید و داستان آن واقعه مشهور شده و به گوش امیر عضد الدوله رسید. از این رو, امیر شب به خانه پیرزن آمد تا خودش آن نور را ببیند و شب هنگام که امیر خواب بود پیرزن نور را دید و فریاد زد شاه! چراغ! و از این رو این اسم به این مقبره تعلق گرفت و بعد از کندن زمین, به آثار و بدن مبارک حضرت احمد ابن موسی رسیدند.

محتوی داستان مربوط به کشف مقبره سید علاء الدین حسین است, اما ایراد این داستان کجاست؟

اول اینکه چنین نقلی در هیچ یک کتب قرون قبلی به مدت بیش از ۷۰۰ سال وجود نداشته است. دوم اینکه با اینکه در زمان عضـد الدوله نیز بنایی بر مقبره احمد ابن موسـی سـاخته شـده است اما در آن زمان نیز چنین واقعه ای از کشف مزار ایشان در جایی از تاریخ نبوده اسـت و اینکه حتی مقبره و محل دفن ایشـان از قبل مشـخص و مشـهور بوده اسـت کاملا عادی است, و عضدالدوله بر آن بنایی را بنا کرده است جهت تکریم ایشان. چرا که دیگر فرزندان موسی ابن جعفر که به حکم مامون ملعون کشته شدند همگی مقبره مشخص داشته اند از همان زمان, چرا که قاتلان ملعون ایشـــان می باید بدن را تحویل می دادند تا پاداش بگیرند و از طرفی به مردم نشان دهند که این بزرگان کشته شدند تا به دنبال دیگری از آنها قیامی صورت نگیرد.

اما اشکال سوم اینجاست که کلمه شاه در مورد حاکمان آن زمان به کار نمی رفته است و کلمات سلطان و امیر در آن زمان برای حکام استفاده می شـده اسـت. کلمه شـاه به عنوان مقام معنوی در بین اهل معنویت و صـوفیان بوده اسـت که مردم برای حضـرت احمد ابن موسی به کار گرفتند. هر چند وجه و زمان دقیق تسمیه مقبره احمد ابن موسی به شاهچراغ برای فارســی زبانان, برای هیچ کس به طور مســتند مشــخص نیســت, اما یقینا ربطی به عضـدالدوله و خطاب کردن او توسط آن پیرزن به اسم شـاه ندارد. از طرفی ما یقین داریم که کتب تاریخی شــیراز و دیگر آثار قرون بعدی یقینا چنین ماجرایی را برای ســید علاءالدین حسین را بیان می کنند و مردم نیز چنین ماجرایی را می شـناختند, اما در هیچ جا کلمه چراغ یا نور برای اسـم مزار سـید علاءالدین حسـین اسـتفاده نشـده اسـت و بین مردم معمول نگردیده است.

حال فارغ از ادله فوق در عدم صحت این داستان, از اینجا به بعد بهانه دست برخی افتاده است که از داستان غلط مسمی شاهچراغ , معمای شاهچراغ بسازند و بگویند مزار شاهچراغ نیز در قرن ششم و هفتم کشف شده و چنان چیده اند که داستان این ادعای غلط هم, مانند ماجرای سید علاءالدین باشد تا سعی کنند هر دو آن ها را بی اعتبار جلوه دهند. در این راستا براساس استناد به این داستان غلطی که در قرون اخیر مطرح شده است, منکر بنای مزار احمد ابن موسی و شناخته بودن آن در زمان عضدالدوله و دیلمیان در حدود ۳۳۰ هجری می شوند و بعد حتی منکر این می شوند که نسب شریف فرد مدفون در این مقبره, احمد ابن موسی ابن جعفر علیه السلام باشد و احمد ابن موسی مبرقع ابن محمد الجواد علیه السلام را به عنوان مدفون در این مکان معرفی می کنند, آن هم براساس سخنی که ابن فندق در قرن پنجم حدود ۴۵۰ هجری بیان می کند.

اما نکته ظریف در این مغلطه بازی آن ها این است که به عنوان ضربه زدن به اعتبار مزار احمد ابن موسی شاهچراغ چنین سخنانی را می گویند و داستان دروغ و اشتباه را پرو بال می دهند, اما در آخر اشتباهی از آنان سر می زند و سخن ابن فندق را می آورند که اینجا مقبره احمد ابن موسی مبرقع است. اما سخن ابن فندق چیست. ابن فندق نسب شناس در حدود ۴۵۰ هجری بیان می کند که قبری که در شیراز به نام احمد ابن موسی است و در بین عوام به شاهچراغ مشهور است , قبر احمد ابن موسی مبرقع است و این از اغلاط عامه(مردم معمولی) است.

این سخن ابن فندق ورای اشتباه او یا صحت سخنش در مورد نسب فرد مدفون, مشخص می کند که حداقل ۱۰۰ سال قبل از ابن فندق و تا ایام ابن فندق این مزار شناخته شده بوده

است و همچنین به نام احمد ابن موسی ابن جعفر شناخته شده بوده است. همچنین کلمه شاهچراغ از همان دوره یعنی قرن چهارم بین مردم مشهور بوده است و با اینکه بخش زیادی از آثار مکتوب دیلمیان و آل بویه, در واقعه کرخ بغداد و فروپاشی حکومت آنان سوخته و از بین رفته است, این سخن ابن فندق گواهی است بر اینکه این مزار بیش از ۱۰۰۰ سال تاریخ مستند به همین نام احمد ابن موسی ابن جعفر و شاهچراغ را دارد.

پس بی شک مزار شاهچراغ اگر هم داستانی برای کشف داشته است حتما در زمان عضدالدوله بوده است و بعد از آن نبوده است. آن دسته از شکاکین و معاندین و اهل شیطنت هم چنین می کنند تا دو داستان را شبیه به هم و در هم و بر هم نشان دهند تا هم اعتبار آن ها را از بین ببرند و هم حجیت مذهب ما در یافته شدن بدن مبارک سید علاء الدین را حسین در این مغلطه ها کم رنگ کنند و بی اهمیت جلوه دهند.

از طرفی ابن فندق بدون هیچ مستندی از گذشته و بدون هیچ استدلالی از تاریخ و انساب چنین سخنی را می گوید. چرا که علم انساب در مورد وجود مقبره ای خاص در شهری خاص قدرت نفی دارد اما قدرت اثبات ندارد. قدرت نفی را هم بر اساس عدم ورود یا عدم امکان ورود آن فرد به آن شهر و محل می یابد. پس علم انساب نمی تواند اثبات کند که اینجا مقبره احمد ابن موسی مبرقع است چرا که شیراز یکی از شهرهایی است که احمد ابن موسی مبرقع در آن حضور کمی داشته است واین اثبات نمی کند که آن محل مقبره ایشان یا محل فوت و شهادت ایشان باشد. از طرفی احمد ابن موسی ابن جعفر یقینا به شیراز وارد شده است و یقینا در این شهر و حوالی آن به جنگ با گماشتگان مامون پرداخته است و این از واضحات تاریخ و علم انساب است. پس یقینا نه دلیلی در ادله تاریخی وجود

دارد و نه دلیل و استدلالی در علم انساب که کسی یا نسب شناسی بتواند دفن بدن مبارک احمد ابن موسی جعفر را در شیراز منکر شود یا آن را نفی کند. همچنان که اثبات هم نمی کند اما ظن قوی و ظن یقینی که علم تاریخ آن را تایید می کند و بنای علم تاریخ بر آن اســـتوار اســـت را مهیا می کند که در علم تاریخ به این مرحله اثبات می گویند که چنین مکانی مقبره حضرت احمد ابن موسی ابن جعفر شاهچراغ است.

حضرت سید علاءالدین حسین بن موسی



نامه امام رضا در مورد حضرت سید حسین مفقود (ع)

در اسناد تاریخی سندی از سمت امام رضا علیه السلام وجود دارد که در ایام ولایتعهدی نامه به حاکم طبسین نوشته در آن نامه اشاره به مفقود شدن یکی از سادات بنی هاشم به نام حسین نموده است و مدت زمانی که او مفقود شده است را حدود ۹ سال عنوان نموده است. نام این سید بزرگوار در اسناد تاریخی بعدها به نام سید حسین مفقود مشهور شده ولی عده ای در طی قرون اخیر به این گمان افتاده اند که ایشان برادر حضرت رضا علیه السلام بوده اند که این بنا استوار نیست. با اینکه سید حسین مفقود واجب التعظیم و صاحب کرامات بسیاری است که بنده خود بار ها مورد لطف ایشان قرار گرفته ام و کرامات و معجزات بسیاری از ایشان دیده ام در حل مشکلات خودم , اما اسناد تاریخی حاکی از این است که ایشان به طور قطع فردی از سادات بنی هاشم واز سلاله حضرت زهرا می باشد اما برادر امام رضا علیه یعنی همان حسین ابن موسی ابن جعفر نمی باشد. عده نیز در طی این مدت سعی بر آن داشتند که این مقبره طبس و مقبره شیراز را که امروزه هر دو به نام حسین ابن موسی ابن جعفر است را در تقابل با یکدیگر و ایجاد تشکیک و تردید در هر دو قرار دهند.

متن عربی نامه به سمت عامر فرزند زروامهر که مرزبان طبسین بوده است به شرح ذیل است که از کتاب مکاتیب الائمه علیهم السلام به جمع آوری الاحمد الامیانجی می باشد.

كتابه عليه السلام إلى حاكم الطَّبَسَين, بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحيم مِن عَلِيِّ بنِ موسى بنِ جَعفَرٍ الرِّضا ، إلى عامِرِ بنِ زَروامهر مَرزَبان الطَّبَسَينِ. سَلامٌ عَلَيكَ ، فَإِنّي أحمدُ إلَيكَ اللّهَ الّذي لا إلهَ إلّا هوَ ، وَ أسألُكَ أن تُصَلِّيَ عَلى مُحَمَّدٍ عَبدِهِ وَرَسولِهِ صلى الله عليه و آله . الحَمدُ للّهِ

الأحد الصَّمَد ، القاهرِ فَوقَ عِبادِه ، القادرِ عَلى ما یشاءُ من أمرِه ، الّذی یَجیرُ مَن استَجارَهُ ، وَ یُعیذُ مَن استَعاذَهُ ، مَلکُ المُلوک وَ رَبُّ الأرباب ، لَیسَ أَحَدٌ یُسابِقُ إلی نَفسِه قِسمٌ لَهُ ، وَ لا یُصارِفُ فیما جَرَی القَلَمُ بِه ، فَاتَّقوا اللّهَ فی السِّرِّ وَ العَلانیَّة . أمَّا بَعدُ ، فَإنَّهُ عَرَضَت لَنا مِنَ الأُمورِ وَ الحاجَة ما لا أعتَمِدُ عَلَیه بِهذِه النَّاحیَة دونَکَ ، وَ إنَّه فُقِدَ وَلَدٌ مِن أولادِ قُرَیشٍ مِن عِترَة النَّبیِّ صلی الله علیه و آله ، وَ قَد وَرَّثَنی حُزنَهُ ، المُسَمَّی بالحُسَینِ ، قَد راهَقَ الحُلُمَ ، وَ کانَ مِن ابنِ اثنَتَی عَشـرَةَ سَـنَةً ، أَسـمَرُ اللَّونِ ، فی بَیاضِ عَینِه الیُمنی نُقطَةٌ حَمراءُ ، قانی الوَجنَتَین ، سَبِطَ(بسکون الباء أو کسرها : المسترسل) الشَّعرِ ، طَویلٌ ساعداهُ ، أَطوَلُ مِن سائرِ النَّاسِ ، مُنذُ أتی عَلی فَقدِه تسعِ [سَبعِ] سنینَ ، وَ قَد بَلَغنَا أَنَّهُ قَصَدَ إلی هذِه النَّاحیة ببابَی خُراسانَ واقفا بهِما . فَأَسأَلُکَ أن تَستَعینَ بِأولیائکَ وَ تَتَوَلَّی أثَرَ هذا المَفقود ، فَإن وَجَدتَهُ فَبَیِّن لی بَعدَ ما یَصُحُّ عندکَ الصِّفَةُ وَ الحُلیَةُ ، لأَقِفُ عَلَیه ، وَ أَسأَلُکَ تَعاهُدَهُ وَ برَّهُ وَ لُطفَهُ ، وَ إزاحَةَ عِلَّتَهُ إلی أن یَرُدَّ اللّهُ بِخَبَرِه المُعظَّمِ المُتَفَرِّقِ وَ أکرَم ، وَ اکتُب إلیَّ بِما یَعرُضَ لَکَ بِهذِه النَّاحیَة دَقیقُکَ وَجَلیلُکَ ، تَجِدَنی عِندَ ذلکَ مُوافِّقا إن شاءَ اللّهُ . وَ احفظ أمرَ اللّه عز و جل وَ وَصیَّتَهُ فی سورَة النِّساءِ الکُبری : « إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُکُمْ أَن تُؤَدُّواْ الْأَمنَت إِلَی أَهْلِهَا وَإِذَا حَکَمْتُم بَیْنَ النَّاسِ أَن تَحْکُمُواْ بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نعِمَّا یَعِظُکُم به إِنَّ اللَّهَ کَانَ سَمیعَا بَصیراً» النّساء : ۵۸ ؛ حَتَّی ذَکَرَ بَعدَ ذلکَ : « وَأُوْلِی الْأَمْرِ منکُمْ فَإِن تَنَزَعْتُمْ فِی شَیْ ءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللَّه وَالرَّسُولِ » النّساء : ۵۹. وَ السَّلامُ عَلَیکَ وَ رَحمَةُ اللّه وَ بَرکاتُهُ ، وَ عَلی جَمیعِ أولیائکَ المُسلِمینَ المُستَضعَفینَ ، المُطیعینَ بِطاعَة اللّه وَ رَسوله صلی الله علیه و آله . وآخر دعوانا «سُبْحَانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا یَصِفُونَ * وَ سَلامٌ عَلَی الْمُرْسَلینَ * وَ الْحَمْدُ لِلَّه رَبِّ الْعَالمینَ» .الصافّات : ۱۸۰ _ ۱۸۲.

فی القاموس : الطّبس والطّبسان : بالتّحریک ، کورتان بخراسان أعجمیّة . و فی معجم البلدان : الطّبســان : بفتح أوّله وثانیه ، وهو تثنیة طبس ، وهی عجمیّة فارســیّة ، وفی العربیّة : الطّبس الأســود من کلّ شــیء ، والطّبس ، بالکسـر : الذّئب ، والطّبســان : قصــبة ناحیة بین نیســابور وأصــبهان تســمّی قهســتان قاین ، وهما بلدتان کلّ واحدة منهما یقال لها طبس ، إحداهما طبس العناب والأُخری طبس التّمر ، قال الأصـطخری : الطّبس مدینة صـغیرة أصـغر من قاین وهی من الجروم ، وبها نخیل وعلیها حصــن ولیس لها قهندز ، وبناؤها من طین وماؤها من القنی ونخیلها أکثر من بســاتین قاین ، والعرب تســمّیها باب خراســان ؛ لأنّ العرب فی أیّام عثمان بن عفّان لمّا قصـدوا فتح خراسان کانت أوّل فتوحهم ، قالّ أبو الحسـن علیّ بن محمّد المدائنیّ : أوّل فتوح خراسان الطّبسان ، وهما بابا خراسان ، وقد فتحهما عبد اللّه بن بدیل بن ورقاء فی أیّام عثمان بن عفّان سنة ۲۹ ه ، ثمّ دخلوا إلی خراسان ، وهی بین نیسابور وأصبهان وشیراز وکرمان (القاموس المحیط : ج۴ ص۲۰).

حضرت سید علاءالدین حسین بن موسی



در متن عربی نامه بعد از حمد و ثنای الهی , امام رضا به حاکم طبسین می فرماید که اموری بر ما عارض شـده اسـت که در آن ناحیه طبسـین, بدون تو, اعتمادی بر انجام آن نیسـت [برخی اشـتباه ترجمه کرده اند که در آن ناحیه فقط بر تو اعتماد دارم که یقینا متن عربی چنین جمله ای و چنین معنایی ندارد] و همانا فرزندی از فرزندان قریش از عترت نبی صلی الله علیه و آله مفقود شـده اسـت به نام حسـین که حزن او مرا فرا گرفته اسـت و صـبر ما را برده اسـت و او پسـری بیسـت ساله اسـت که گندمگون اسـت و در سفیدی چشـم راسـت او نقطه ای قرمز رنگ قرار دارد و .... از زمان مفقود شـدن او نه سـال (برخی نسـخه ها هفت سـال) می گذرد و به ما خبر رسـیده اسـت که او قصـد آن ناحیه یعنی دروازه خراسـان را نموده است که در آن جا بماند. از تو می خواهم که با کمک افرادت به دنبال او بگردی و اگر او را یافتی بعد از آنکه صـفات او را تایید نمودی به من خبر دهی و به او تعهد نمایی و به او نیکی کنی و سـختی اش را بر طرف کنی و تا آنکه خداوند او را با خبرش بازگرداند. هر آنچه در ناحیه برای تو رخ می دهد از ریز و درشـت را به من اطلاع بده که در این حالت مرا موافق می جویی ان شاء الله. و حفظ کن امر خداوند و وصیتش را در سوره نساء کبری که می فرماید خداوند شـما را امر می کند که امانات را به اهلش باز گردانید و در زمانی که بین مردم حکم کردید , به عدل حکم کنید که همانا خداوند به چه چیز نیکویی شـما را پند می دهد که خداوند شـنوای بیناسـت. تا اینکه ذکر کرده اسـت بعد از آن که , افرادی از شـما امرشـان والا تر اسـت, پس اگر در امری شـما را نزاع آمد آن را به خدا ورسولش باز گردانید.....

نکاتی که در این نامه وجود دارد, خود رمزگشای بسیاری از نادانسته هاست. نکته اول اینکه این نامه به قطع یقین در زمان ولایتعهدی حضرت سلطان علی ابن موسی الرضا نوشته شده است به دو دلیل یکی اینکه حضرت سید حسین نه سال یا هفت سال بوده است که مفقود شده است و حضرت در این مدت نامه ای به حاکم طبس نداده است با اینکه از این موضوع بی صبر شده و اندوهگین بوده است و تنها علتش این می باشد که حضرت در آن مدت, ولایت امری حکومتی بر آن حاکم نداشته است. از طرفی در انتهای نامه می فرماید تمام امور ریز و درشت را در آن منطقه به من اطلاع بده که این تنها در مدت ولایتعهدی آن حضرت میسر بوده است , چرا که حتی اگر حاکم طبس از مریدان آن حضرت می بود قبل از ولایتعهدی آن حضرت, توانایی انجام چنین جرمی را در حکومت بنی العباس نداشت.

نکته دوم این است که حاکم طبس به هیچ عنوان از دوستان و علاقه مندان حضرت رضا نبوده است با اینکه عده ای امروزه چنین ترجمه کرده اند. چرا که اولا حضرت قبل از ولایتعهدی به مدت نه سال یه هفت سال به آن حاکم نامه نداده است و اگر او از محبین آن حضرت بود, درخواست یافتن یکی از بنی هاشم از او جرمی علیه حکومت نبوده است.

دلیل دیگر در مورد اینکه حاکم طبس از دوستان حضرت نبوده است این است که جدای از اینکه حضرت رضا در انتسابات حکومتی نقشی نمی پذیرفت , اینکه در این نامه با کنایه و تهدید به او یاد آوری آیه ای از قرآن را می کند که از آن ها باش که امانات را به اهلش باز می گرداند و حکم به عدل می کنند و در یادآوری آیه ای دیگر می فرماید در بین شما کسانی هستند که امرشان والاترست, و اگر بر سر امری تنازع داشتید آن را به خدا و

رسولش باز گردانید. و به چه دلیل حضرت چنین آیاتی را به کنایه به کار برده است حال آنکه حاکم از دوستان او باشد؟؟ یقینا چنین نبوده است.

نکته سومی که بدست می آید آن است که حضرت تاکید کرده اند که قصد آمدن به طبسین را داشته است و قصد ماندن در آن جا را داشته است که حاکم طبسین نتواند ادعای خروج او از آن منطقه را بکند. با اینکه امام خود را به بی خبری از او نشان داده است اما تاکید کرده است که او در آن منطقه ساکن بوده است. پس به هر روی امام از حضور او در آن منطقه و عدم خروج او یقین داشته است.

اینجا نکته چهارمی مطرح است که خود باب بزرگی است در مورد علم امام, که باید جداگانه در مورد آن کتاب ها نوشت, عده ای با توسل به چنین روایتی و با فهم ضعیف خود از آن یا شیطنت در انکار واقعیات, مدعی می شوند که امام نیز ما انسان های عادی اطلاع مبسوطی از امور و آینده و گذشته و حال نداشته است و علم او مانند ما محدود بوده است. در صورتیکه در همین نامه واضحا امام تمامی آنچه که اثبات می کند , امام مطلع به امور بوده است واضح و آشکار است. همچنین اگر سید حسین مفقود به بلایا و حوادث طبیعی مفقود شده بود یافتن او و یا بدن مطهرش بی معنی بود چرا که نشانه های بیان شده از ظاهر آن حضرت, قابل تطابق نبودند و امروزه مزاری در طبس برای ایشان نبود. اما اینکه ایشان دارای مزاری شناخته شده در طبس می باشد که همگان در طی تاریخ, از علمای انساب گرفته تا عامه مردم آن را می شناخته اند, نشان می دهد که حسین مفقود , یافته شده و زنده بوده است و بعدا به دلیلی فوت کرده است که جلوتر خواهیم گفت. در بیان این نکته چهارم به همین بسنده می کنیم که امام یقینا قصدی بر این نداشته است که حاکم

طبس بی تقصیر بوده است و سید حسین به بلایای طبیعی یا حمله راهزنان و دزدان فوت کرده باشد, چرا که به حاکم طبس می گوید بدون تو ممکن نیست که این امر به نتیجه برسد و اگر اتفاق دیگری منظور امام بود می شد که بدون حاکم طبس به نتیجه برسد و با دلایلی که آوردیم که او از محبین و پیروان آن حضرت نبوده است, نتیجه می شود امام منظور خود را به او رسانده است که حسین مفقود اسیر و دربند توست. چرا که اگر مفقود شدن او به گونه ای دیگر بود امام نمی فرمود که امری که بر ما عارض گشته است, بدون تو (حاکم طبس) به نتیجه نمی رسد.

نکته پنجم همانا یافته شدن حسین مفقود است و در قید حیات بودن او و چرا که اگر ایشان زنده نبود و در طی این چند سال فوت کرده بود مزاری از ایشان هم یافت نمی شد. اما مزار شناخته شده از همان زمان واقعه رسیدن نامه بوده است و این خود هم برگی دیگر از اطلاع و علم امام از وضعیت حسین مفقود است و هم این که نشان می دهد ایشان بعد از یافته شدن شهید شده است.

نکته ششم اشاره امام رضا علیه السلام به موضوع تنازع است, از آن جا که یقینا امام کلام بدون حکمت نمی گوید و سخن زایدی و اضافی و بی ربطی از او بیان نمی شود, باید پرسید چرا در این نامه اشاره به تنازع نموده است و اگر این مفقود شدن عادی و بر اثر سوانح روزگار بوده است چرا امام سخن از تنازع زده است؟؟ ایشان سخن از تنازع را در کنار برگرداندن امانات به اهلش از قرآن یادآوری کرده است و هر ذهنی که فطن باشد در می یابد که یقینا امام منظور سخنش این است که حاکم طبس در تنازعی با سید حسین قرار داشته است که او را اسیر و دربند نموده است و به کسی اطلاع نداده است و امام از او می

خواهد که هم او را باز گرداند و هم تنازع بین خودش با سید حسین را به امام برگرداند و در این حال به او وعده موافقت و عدم مخالفت در حکومت او به عنوان ولی عهد را داده است. و همچنین عکس آن را به عنوان تهدیدی از طرف خود علیه حاکم طبس بیان نموده است. با این حال از متن نامه موضوع تنازع بدست نمی آید اما یقینا وجود آن آشکار و مشخص است از لسان امام. اما اشاره امام رضا به تنازع در مورد مفقود شدن سید حسین نشان می دهد که حاکم طبس از همان ۹ سال قبل حاکم طبس بوده است و نه اینکه بعد از مفقود شدن او به حکومت طبس رسیده باشد.

در این صورت در نهایت حاکم طبس اقدام به آزاد سازی سید حسین و ساختن داستانی برای یافتن او نموده است اما زمانی که او را به همراه نامه ای برای امام رضا راهی می کند از طرفی دیگر یا مسموم می کند یا بدست ایادی مزدورش به قتل می رساند و به همین روی مزار وی و محل دفن وی در همان طبس است و شناخته شده است. از این دست خیانت ها و اقدامات مزوارنه در بین حاکمان و عمال بنی امیه و بنی العباس کم نبوده است. کماینکه در مورد یحیی ابن زید شهید علیه السلام نیز وقتی حکومت بنی امیه نمی تواند توجیهی برای قتل او در زندان سرخس بیابد, دستوری آزادی وی را می دهد و به حاکم سرخس می گوید امان نامه ای از طرف خلیفه به یحیی بدهند تا از سرزمین ها عبود کند و خود را دارخلافه شام برساند. اما ضمن آن دستوری به حاکم نیشابور می دهد تا به بهانه بی اطلاعی و تصور خروج و قیام یحیی به محض رسیدن او به نیشابور با لشگری هزار نفری با یحیی و هفتاد نفر همراهش وارد جنگ شود و او را به قتل برساند. که البته در این جنگ یحیی پیروز می شود و حاکم نیشابور به قتل می رسد و گزینه برای حضرت یحیی نمی

ماند جز ماندن و تهیه لشـگری برای جنگ دیگر که نهایتا در جنگ های بعدی شـهید می شود. توضیحات بیشتر در مورد حضرت یحیی را در کتاب جداگانه ای که در حال تکمیل است می آوریم ان شاء الله.

با این حال امام رضـا از این گونه اقدامات بنی العباس و عمال آن ها بی اطلاع نبوده و حتما احتمال آن را می داده است حتی اگر نعوذ بالله علم امام مانند انسان های عادی بوده باشد. با این حال چرا ایشان اقدام به فرستادن این نامه نموده است و روش دیگری را اتخاذ ننموده اسـت؟ باید گفت که اگر امام با حکم ولایت عهدی مسـتقیما اقدام به تفتیشـی علیه حاکم طبس می نمود حاکم طبس یعنی عامر بن زروامهر ملعون, زودتر از آن که عملی صـورت بگیرد, اقدام به قتل مخفیانه سـید حسـین و نابودی بدن مطهرش می نمود و اقدام امام رضـا علیه خودشان نتیجه عکس می داد. از طرف دیگر اگر نامه ای هم به او نمی داد سید حسین در زندان او محبوس می ماند و یقینا ممکن بود در این زندان مخفیانه فوت نماید که نتیجه باز همان می شـد. در نهایت آنچه امام انجام داده بود برای اتمام و نجات و رهایی سـید حسین از بند اسارت و آزار حاکم ملعون طبس بوده است. و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون...

نکته دیگر این اسـت که امام سـن فعلی او را بیسـت سـاله معرفی می کند که با توجه به ولایتعهدی امام رضا در سال ۲۰۱ هجری و شهادت موسی ابن جعفر در سال ۱۸۳ هجری و اینکه آخرین دوره زندان موسی ابن جعفر حداقل چهار سال بوده است پس اگر این سید حسین مفقود فرزند موسی ابن جعفر باشد باید سنی بیشتر از بیست سال داشته باشد که در نهایت امکان اینکه ایشـان فرزند موسـی ابن جعفر باشـد وجود ندارد و همچنین دلیلی هم

نیســـت که امام رابطه برادری خود با او را پنهان کند و اشـــاره ای به آن نماید چرا که امام رضا در آن موقع بر حاکم طبس سلطه داشته است و حداقل به ظاهر برادرانش در امنیت از حکومت بنی العباس بوده اند. به هر روی ایشـان حسـین ابن موسـی ابن جعفر علیه السـلام نیست اما سیدی گرانقدر و بزرگوار است که من خود معجزه فراوان و گره گشایی هایی عجیب از ایشـان دیدم در زندگی شـخصـی خودم و هر بار که به زیارت مشـهد الرضـا می روم سعی می کنم که از طبس با آن همه جاده خرابی که دارد عبور کنم تا موفق به زیارت ایشان بشوم.

از جمله اینکه بعد از حل بسیاری از مشکلات در طی سالهای مختلف که بر من یقینی است که به دلیل زیارت سید حسین بوده است در سال ۱۴۰۱ که مشکلاتی شدید بر من عارض شـد وقتی به زیارت مشـهد رفتم و در راه برگشـت به زیارت ایشـان رفتم, چند روز بعد در اصفهان خواب دیدم که از حرم ایشان بیرون می آیم و اشاره ای به من شد در عالم خواب که به زیارت ســید نورالدین هاشــمی در نزدیکی آمل و روســتای باریکلا بروم برای حل مشـکل سـحر و رفع بیماری های جسـمی که از اتفاق تمامی آن خواب عینا رخ داد و اقدام به نوشتن کتاب هشت هزار شمشیر آخته در مورد ساداتی که به زیارت امام رضا آمده اند و در ایران شهید شده اند نمودم. که این کتاب بخش از آن کتاب جامع است که امروز در مورد سید علاءالدین حسین علیه السلام نوشته ام و به فراخور حال مطلب باید در موضوع سید حسین مفقود نیز ورود می کردم. اما جمع این استدلالات قوی در مورد نامه امام رضا به حاکم طبس هم بدون لطف ایشـان نبوده اسـت چرا که امسـال یعنی سـال ۱۴۰۴ برای ولادت امام رضـا به مشـهد رفتم و دو بار سـید حسـین را زیارت نمودم و همچنین در حال

نوشتن این کتاب بودم و به تازگی کتاب حضرت زینب کبری بنت موسی ابن جعفر علیها السلام را تمام نموده بودم. که چند روز بعد وقتی فکرم مدام درگیر نامه حضرت بود تا دلایل خود را جمع کنم که ایشان آن سید حسین ابن موسی نیستند, در عالم خواب دیدم که دختری از طایفه حاکم طبس و سید حسین به هم علاقه مند شده بودند که حاکم طبس مخالف آن بوده است. به همین دلیل ایشان را زندانی و اسیر می کند و به آن دختر هم اطلاعی نمی دهند و در نهایت هم مجبور آزاد کردن وی می شود اما او را با نیرنگ شهید می کند.

حال جالب است که چنین داستانی را در مورد امام زاده محمد محروق در نیشابور شنیده بودم. در مورد امام زاده حضرت محمد محروق در بین مردم, داستانی از عاشق شدن ایشان به دختر یکی از حاکمان و عمال حکومت عباسی اشاره شده است که در نهایت به همین دلیل ایشان را به قتل می رسانند. که این داستان کلا در مورد حضرت محمد محروق وجود نداشته است.

چرا که ایشان در قیام ابوالسرایا به عنوان امیرالمومنین شرکت می کند و در نهایت پس از قتل ابوالسرایا در سال ۲۰۰ هجری مطابق با زمان ولایتعهدی امام رضا به عنوان اسیر و زندانی به دربار مامون آورده می شود و آزاد می شود و به او خانه ای در خراسان هم می دهند تا به سرزمین خودش باز نگردد و در نهایت بعد از شهادت امام رضا یا در همان ایام نزدیک ایشان را با به شهادت می رسانند و اصلا از نظر سنی در شرایط عاشقی نبوده است. چرا که نسب ایشان محمد بن محمد بن زید شهید بن علی زین العابدین بن اباعبدالله حسین است. و با توجه به اینکه پدر ایشان محمد بن زید شهید مدفون در سده اصفهان, از نظر سنی و زمانی, معاصر با حضرت جعفر صادق بوده است حتی در بهترین حالت برای در نظر گرفتن سن کم, برای حضرت محمد محروق باید

سنی در نزدیکی سن امام رضا, نوه حضرت صادق را در نظر گرفت. از طرفی ابوالسرایا ایشان را به دلیل اینکه نوه حضرت زید شـهید بوده امیرالمومنین نموده اسـت و باید حتما به عنوان رهبر قیام و جانشین ابن طباطبا شدن, سن بالایی داشته باشد.



فرزندان حسین ابن موسی

یکی از معتبر ترین منابع یعنی تهذیب الانساب شیخ الشرف عبیدلی؛ عبید الله و عبدالله و محمد را در شمار فرزندان حضرت محسوب کرده‌اند. عبیدلی، تهذیب الانساب، ۱۴۲۸ق، ص۱۶۶.

اما برخی دیگر از جمله ابن عنبه، در عمده الطالب و عبدالرحمن کیا در سراج الانساب وی را داری فرزند دانسته و ابوالقاسم و عبیدالله، را از فرزندان وی برشمرده‌اند. رجائی، الکواکب المشرقیه، ۱۳۸۰ش، ج۱، ۷۲۴.

برخی از علمای علم انساب معتقدند از حسین بن موسی(ع) فرزندی باقی نمانده است. الزرندی، معارج الوصول، ۱۳۸۳ش، ص۱۵۳.

عده‌ای نیز وی را دارای نسل شمرده‌اند اما معتقدند که نسل او بعدها از بین رفته است. اما بیشتر این دست سخنان در مورد سید حسین مفقود در طبس و قومی که ادعای سیادت از نسل او را دارند می باشد ونه در مورد سید علاءالدین حسین.

شاهزاده قاسم بن حسین بن موسی

حرم مطهر امام زاده شاهزاده قاسم (ع) در بین امام زاده ها و قدمگاه های شهرستان های زرقان و مرودشت دارای رتبه و اهمیت منحصر به فردی است که جایگاه این حرم را مخصوصاً بخاطر حاجتروا شدن بسیاری از زُوار ویژه و برجستهٔ می کند.

بر اساس روایات و نقل قول های سینه به سینه که از نسل های قبل به یادگار مانده، امام زاده شاهزاده قاسم که حرم مطهر ش در جاده قدیم شیراز اصفهان، بین راه شیراز — تخت جمشید (در فاصله ۲۵ کیلومتری شمال شیراز) دقیقاً در مدخل ورودی شهر زرقان در کناره کوه قرار گرفته از منسوبین به حضرت موسی ابن جعفر (ع) می باشد که در واقعه جنگ احمد بن موسی علیه السلام حضور داشته و بنا به همان نقل های قدیمی فرزند حسین بن موسی , سید علاء الدین حسین می باشد که در سیزده سالگی به شهادت رسیده است. مرقد قدسی او از دیرباز زیارتگاه اهالی زرقان و مرودشت و توابع و همچنین مسافرین و زائرین و عاشقان اهلبیت علیهم السلام از سراسر کشور بوده و می باشد.

قفلی که بر حکایت شهادت سید علاء الدین حسین در سیزده سالگی برایم وجود داشت که از کجا چنین داستانی به وجود آمده است در اینجا باز شد. داستان شهادت امام زاده قاسم(شاهزاده قاسم) در بین مردم آن منطقه از دیر باز همان داستان شهادتی است که به اشتباه برخی برای خود حضرت سید علاءالدین حسین آورده اند. که این خود نشان می دهد داستان اصلی مربوط به شهادت فرزند ایشان قاسم بن حسین است که در سیزده سالگی در کنار نهری یا چشمه ای از آب در باغی از باغات شیراز مورد حمله قرار می گیرد و به شهادت می رسد. اَلا لعنت الله علی الظالمین و سَیعلم الذّین ظَلموا ایّ منقلبٍ یَنقَبلون....

گفته شد که برخی شهادت حسین بن موسی را در سیزده سالگی اعلام نموده اند حتی مرحوم مجلسی داستان آن را آورده است اما به آن داستان ایراد است چرا که شهادت موسی بن جعفر در سال ۱۸۳ و شهادت حسین بن موسی بعد از سال ۲۰۳ هجری رخ داده است و با احتساب چندین سال زندانی بودن حضرت موسی بن جعفر, سن حضرت سید علاءالدین حسین در زمان شهادت باید حداقل ۲۸ سال و یا بیشتر می بوده است. برای هر شخصی سوال می شود که کسی که اندک اطلاعی از سال های شهادت ائمه داشته است می دانسته که چنین واقعه ای آن هم در سیزده سالگی غیرممکن است , پس چرا آن را نقل کرده اند. از این رو با تطابق گفته های شفاهی چند قرن و شواهد موجود این داستان از واقعه شهادتی این چنین, مربوط به حضرت قاسم بن حسین بن موسی علیه السلام است که به همراهی این کاروان پس از شهادت پدر و عمو های بزرگوارش توانسته تا این قسمت از سرزمین فارس مخفیانه جلو بیاید و در نهایت به شهادت رسیده است.

اینکه در تاریخ به خطا, داستان شهادت یک امام زاده را در مورد امامزاده دیگری به کار برده باشند و حتی وقایعی در مورد پدر را به فرزند او, و یا وقایع مربوط به فرزند را به پدر منتسب کنند چندین بار رخ داده است. مثلا در مورد امام زاده حضرت محمد محروق در بین مردم, داستانی از عاشق شدن ایشان به دختر یکی از حاکمان و عمال حکومت عباسی اشاره شده است که در نهایت به همین دلیل ایشان را به قتل می رسانند. که این داستان کلا در مورد حضرت محمد محروق وجود نداشته است. چرا که ایشان در قیام ابوالرسرایا به عنوان امیرالمومنین شکرت می کند و در نهایت پس از قتل ابوالسرایا در سال ۲۰۰ هجری مطابق با زمان ولایتعهدی امام رضا به عنوان اسیر و زندانی به دربار مامون آورده می شود و آزاد می شود و به او خانه ای در خراسان هم می دهند تا به سرزمین خودش باز نگردد و در نهایت بعد از شهادت امام رضا یا در همان ایام نزدیک ایشان را با به شهادت می رسانند و اصلا از نظر سنی در شرایط عاشقی نبوده است چرا که نسب ایشان محمد بن محمد بن زید شهید بن علی زین العابدین بن اباعبدالله حسین است. و با توجه به اینکه پدر ایشان

محمد بن زید شهید مدفون در سده اصفهان, از نظر سنی و زمانی, معاصر با حضرت جعفر صادق بوده است حتی در بهترین حالت برای در نظر گرفتن سن کم, برای حضرت محمد محروق باید سنی در نزدیکی سن امام رضا, نوه حضرت صادق را در نظر گرفت. از طرفی ابوالسرایا ایشان را به دلیل اینکه نوه حضرت زید شهید بوده امیرالمومنین نموده است و باید حتما به عنوان رهبر قیام و جانشین ابن طباطبا شدن, سن بالایی داشته باشد. در قسمت مربوط به امام زاده سلطان حسین طبس تطابق آن داستان عاشقی در مورد ایشان با ادله ای از نامه امام رضا در خیانت حاکم طبس به خاندان نبوت آورده ایم.

اما چرا این داستان بر سید علاء الدین حسین اطلاق شده است. به یقین, چه اینکه قبر سیدعلاء الدین حسین در زمان حکومت عضد الدوله و دیلمیان شناخته شده بوده است یا اینکه تا قرن هفتم ناشناس بوده است, در هر دو حالت نمی توان داستان شهادت در سیزده سالگی را پذیرفت و بیان نمود که این داستان در آن مواقع نیز معروف بوده است چرا که مردمی که به وقایع آن زمان نزدیک بوده اند (نزدیک یک قرن بعد از شهادت کاروانیان احمد بن موسی) و قبر را می شناخته اند چنین داستانی برای فرزندان موسی ابن جعفر را بیان نکرده اند و الا در کتب انساب قرون معاصر خودشان و قرون بعدی تا نزدیک قرن هفتم یافت می شد و این خود اثباتی بر قدمت مقبره در زمان دیلیمان و شناخته بودن آن از قرن سوم است. و اگر هم قبر ناشناخته بوده است که در این حال برای قبر ناشناخته وجود داستان شهادت معنی دار نیست و اصلا ممکن نیست. به قطع اتفاقی که افتاده است خطای تاریخ نویسان بعد از قرن هفتم است که مقبره شناخته شده یا دوباره شناخته شده است که اسناد تاریخی هم موید همین می باشد. اما چرا چنین داستان غلطی در آن زمان برای سید علاءالدین حسین آورده شده است, این است که این داستان زاییده تخیل و توهم آن ها نبوده است بلکه این داستان برای شهادت یکی از منسوبین حضرت کاظم در شیراز وجود داشته است و کسی بعد از قرن هفتم و یافتن مفبره ایشان, به خطا آن را به سید علاءالدین حسین تطابق نموده است. و

لذا با توجه با ترتیب زمانی رویداد ها باید مقبره قاسم بن حسین از قبل از قرن هفتم شناخته شده باشد و داستان قدیمی آن نیز بین مردم نقل می شده است.

هرچند که شواهد دیگر تایید می کند قبر سید علاءالدین حسین می باید در دوران دیلمیان و عضدالدوله شناخته شده می بوده است. چرا که در چند قدمی مزار سیدعلاءالدین حسین قبر هفت امام زاده وجود دارد که از نوادگان حضرت جعفر صادق هستند و در واقعه جنگ کاروان احمد ابن موسی شرکت داشته اند و حضرت امام حسن عسگری در سفر خود در راه شیراز مقبره ایشان را احیاء می کند و امر به احیاء آن می کند. و از آن جایی که به یقین آن چه مردم در قرن هفتم دیده اند از آشکار شدن مجدد مقبره سید علاء الدین حسین باعث می شود که نتیجه بگیریم این مزار در زمان امام حسن عسگری شناخته شده بوده استکه فاصله چند دهه از شهادت ایشان داشته است. و در آن زمان سال های ۲۴۰ تا ۲۵۰ ,کسی چنین خطایی در مورد شهادت فرزند ۱۳ ساله امام کاظم در سال ۲۰۳ هجری نمی کرده است.

اما اینکه نامی از ایشان در کتب انساب نیست علت این است که بسیاری از کتب انساب نسل هایی که باقی مانده و دارای فرزند بوده اند را بیان می کرده اند و در مورد قاسم بن حسین بن موسی یقینا نسلی نمانده است که نسل حسین بن موسی را ادامه داده باشد.

پیشینه کاربرد القاب شاه و شاهزاده و سلطان برای امام زادگان

مردم ایران بخاطر ارادتی که به ساحت مقدس ائمه معصومین و امام زادگان داشته و دارند همیشه برای متجلی کردن عظمت و منزلت آنها، القابی مثل شاه و شاهزاده و سلطان استفاده می کردند. مثل شازده حسین، شازده قاسم، شاه قیس، شاه علی، شازده ابراهیم، شاه رضا، شازده نبی، شاه قطب الدین، سلطان ابراهیم و...)، مخصوصاً امام زادگانی که در جوانی به طرز فجیع و دلخراشی به

شهادت می رسیدند را با پیشوند شاهزاده تکریم میکردند همانگونه که هنوز برای حضرت علی اکبر (ع) و حضرت قاسم ابن الحسن (ع) عبارت شاهزاده علی اکبر و شاهزاده قاسم بکار می برند. امامزاده قاسم زرقان نیز که از قرنهای گذشته به عنوان شازده قاسم شناخته شده و مورد تکریم و تعظیم مردم و شیعیان قرار گرفته طی روایات شفاهی و رؤیاهای صادقهای که بارها در مورد او دیده اند در سنین جوانی در همین نقطه به طرز فجیعی به شهادت رسیده و دفن شده است.

مردم زرقان و حومه، شاهزاده قاسم را از منسوبین به امام کاظم حضرت موسی ابن جعفر (علیه السلام) می دانند که همراه حضرت احمد ابن موسی (شاهچراغ) وارد ایران شدند و پس از به شهادت رسیدن حضرت احمد ابن موسی (ع) و بسیاری از کاروان آن حضرت، عده ای نیز به اطراف و اکناف فارس متواری شدند که برخی از آن عزیزان دوباره به چنگ مأمورین حکوت غاصب عباسی افتادند و به شهادت رسیدند از جمله شاهزاده قاسم که در ابتدای کوه زرقان به شهادت رسیده و در همانجا مدفون گردیده و قرنها مرقد او بصورت سنگ چین و یک ضریح کوچک فلزی به عنوان یک نشانه باقی بود تا حدود نیم قرن پیش که توسط عده ای از عاشقان و جوانان و خَیّرین زرقانی و کمکهای زُوار مرقدی به جای مرقد سنگچین ساخته شد و در دهه اخیر ساختمان هشت ضلعی موجود با گنبد و گلدسته و ضریح برای آن حضرت ساخته شده است.

روز زیارتی امام زاده شاهزاده قاسم

همانگونه که اکثر امام زادگان روزهای زیارتی خاص دارند، روز مخصوص زیارتی شاهزاده قاسم روز جمعه است که معمولاً مردم زرقان و روستاها و شهرهای اطراف در این روز به زیارت این امام زاده عظیم الشأن می آیند و به نذر و نیاز و مناجات و صله ارحام می پردازند، برخورداری از طبیعت زیبا و دامنه های کم شیب کوه و چشم اندازهای بسیار زیبای جاده و دشتها و ارتفاعات نیز عامل و انگیزه تفریح و تفرج در زائرین باصفای شاهزاده قاسم می گردد.

زیارتنامه امامزاده شاهزاده قاسم علیه السلام

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا السَّیِّدُ الشَهیدُ الزَّکیُّ الطّاهِرُ الْوَلِیُّ وَالدّاعِی الْحَفِیُّ اَشْهَدُ اَنَّکَ قُلْتَ حَقّاً وَ نَطَقْتَ حَقّاً وَ صِدْقاً وَ دَعَوْتَ اِلی مَوْلایَ وَ مَوْلاکَ عَلانِیَهً وَ سِرّاً، فازَ مُتَّبِعُکَ وَ نَجی مُصَدِّقُکَ وَ خابَ وَ خَسِرَ مُکَذِّبُکَ وَالْمُتَخَلِّفُ عَنْکَ، اشْهَدْ لی بِهذِهِ الشَّهادَهِ لاَکُونَ مِنَ الْفائزینَ بِمَعْرِفَتِکَ وَ طاعَتِکَ وَ تَصْدیقِکَ وَ اتِّباعِکَ وَالسَّلامُ عَلَیْکَ یا سَیِّدی وَ ابْنَ سَیِّدی اَنْتَ بابُ اللّهِ الْمُؤْتی مِنْهُ وَ الْمَاْخُوذُ عَنْهُ ، اَتَیْتُکَ زائِراً وَ حاجاتی لَکَ مُسْتَوْدِعاً وَ ها اَنَا ذا اَسْتَوْدِعُکَ دینی وَ اَمانَتی وَ خَواتیمَ عَمَلی وَ جَوامِعَ اَمَلی اِلی مُنْتَهی اَجَلی اِن شاءالله.السَّلامُ عَلَیْکَ یا قاسم بن حسین بن موسی وَ رَحْمَهُ اللّهِ وَبَرکاتُهُ.

شعر سَیّد شهید, نذر حضرت شاهزاده قاسم (ع)

این سیّد شهید که شهزاده قاسم است — از نسل پاک حضرت موسای کاظم است

باشد مراد خلق و مدار فرشتگان — زیرا که وصل ، حشمتِ او بر اَعاظم است

دل را ز خاک تا به سما سوق می دهد — گلدسته ها ، و کوه که شیبش ملایم است

احساس می کنی که حرم مثل سنگری — در ابتدای شهر نگهبان و ناظم است

زرقان ، پناه بُرده به این نوگل شهید — شهزاده ، قرنهاست بر این شهر حاکم است

باشد شهید ، زنده و نزد خدای خویش — گردد شفیع هر که به او وصل و نادم است

مشکل گشای زائر خود می شود مدام — با منکران ، ولیک به اِعراض دائم است

طعم وصال هرکه چشیده در این حرم　　پیوسته در مراسم این بقعه قائم است

دیوار سنگ چین و خُمی آب و چند کاج　　تصویری از گذشته شهزاده قاسم است

در هر مسیر سنگِ نشانی نشانده حق　　مانند کعبه حرمت هر بقعه لازم است

یادش بخیر ، هر شب جمعه ، دو بسته شمع　　در خاطرم ، هنوز ، گرا ، زان مراسم است

احکام نذر و امر پدر بر ادای نذر　　زان خاطرات خفته ، مرا از مَعالم است

این کان عشق ، معدن زیبائی و صفاست　　حاجت روا دلی است که شیدا و عالِم است

زرقان ما ز یُمن و کرامات این حرم　　سرشار ناز و نعمت و فیض مداوم است

والسلام –ملتمس دعا

محمد حسین صادقی (غلام) – زرقان فارس



خرفخانه شاهزاده قاسم

قبرستان (خرفخانه) شاهزاده قاسم در نزدیکی مزار امامزاده مربوط به دوره اشکانیان – دوره ساسانیان است و در شهرستان شیراز، بخش زرقان، شهر زرقان، ارتفاعات کوه زرقان، کنار امامزاده شاهزاده قاسم واقع شده و این اثر در تاریخ ۳۰ بهمن ۱۳۸۶ با شمارهٔ ثبت ۲۰۷۵۸ به‌عنوان یکی از آثار ملی ایران به ثبت رسیده است. *«دانشنامهٔ تاریخ معماری و شهرسازی ایران‌شهر». وزارت راه و شهرسازی. بایگانی‌شده از روی نسخه اصلی در ۱۶ اکتبر ۲۰۱۹. دریافت‌شده در ۱۰ اکتبر ۲۰۱۹.*

زرقان فارس

زَرقان شهری است در بخش زرقان شهرستان شیراز استان فارس در جنوب ایران. نام زرقان که در اصـــل زرگان بوده واژه ایســـت مرکب از ((زر)) به معنی طلا و ((گان)) به معنی شایسته و سزاوار است. شهر زرقان در ۲۵ کیلومتری شمال شرقی شیراز و در مجاورت اتوبان شیراز به اصفهان قرار گرفته‌است.ارتفاع آن از سطح دریا ۱۳۷۰ متر است. زرقان دارای ۵ محله و دو شهرک تازه ساز بوده و از لحاظ تقسیمات اداری کشور، مرکز بخش محسوب می‌شود و زیر نظر فرمانداری شیراز قرار دارد. شاهزاده قاسم یاامامزاده قاسم، نام امامزاده ای است که مقبره آن در ۳۰ کیلومتری جاده شیراز به اصفهان و در مدخل شهر زرقان واقع شده است.

بنا به نظر عبدالمجید ارفعی نام زرقان در گل نبشته‌های باروی تخت جمشید به صـورت رکان بوده که بعدها به زرغون تبدیل شـــده‌اســـت. «زرغون» در زبان پهلوی به معنی جای سرسبز است. زرقان دارای سه محله اصلی به نام‌های میون و لرها و جُلَگون است دلیل این نام گذاری وجود اقوام لر در این ناحیه در زمان‌های قدیم است، وقتی سردار حیدر زرقانی از قلعه پری به شـــیراز و ارگ کریم‌خان زند بیاید با تعدادی لر به زرقان و در خانه خانه سردار حیدر زرقانی پناه آوردند و در این محله سکونت بر گزین‌ند و دلیل نامگذاری محله جلهگون وجود گارگاه‌های جولاهی (نســاجی) در این محله بوده‌اســت و دلیل نامگذاری محله میان این است که این محل میان دو محل جلگون و لرها است.

سیدعمادالدین نسیمی، شاعر و متفکّر حروفیه در قرن هفتم هجری بود. وی به فارسی و عربی شعر سروده‌است؛ ولی دیوان عربی او در طول زمان مفقود شده‌است. سازمان بین‌المللی یونسکو به خاطر کوششهای وی در اشعار انسانی و صلح جهانی در سال ۱۹۷۳ این سال را سال نسیمی اعلام کرد.

با توجه به اینکه از جزئیات زندگی نسیمی اطلاعات کمی در دست می‌باشد لذا در مورد محل تولد او موارد مختلفی بیان می گردد. طبق نظر ادوارد براون وی متولد شهر بغداد بوده و برخی دیگر او را متولد شیراز می‌دانند. محل تدفین وی در شهر زرقان فارس ۲۵ کیلومتری شیراز است. نماد سید نسیمی در یکی از میدانهای شهر زرقان به همین دلیل نصب شده‌است.

کتاب منتقلة الطالبیة

سرشناسه : ابن طباطبا علوی اصفهانی، ابراهیم بن ناصر، - ق ۴۷۹.

عنوان و نام پدیدآور : منتقله الطالبیه/ تالیف ابی اسماعیل ابراهیم بن ناصر ابن طباطبا؛ حققه و قدم له محمدمهدی حسن الخرسان.

مشخصات نشر : ایران قم: مکتبه الحیدریه.

سال چاپ: ۱۳۷۷ ه. ش. نوبت چاپ: اول.

مشخصات ظاهری : ص ۴۲۴.

شابک : ۹۶۴-۶۳۹۰-۰۲-۱۱۰۰۰۰ریال ؛ ۹۶۴-۶۳۹۰-۰۲-۱۱۰۰۰۰ریال

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

زبان: عربی

موضوع : آل ابوطالب -- سرگذشتنامه

موضوع : سادات -- نسبنامه

شناسه افزوده : خرسان، محمدمهدی، ۱۹۲۸ - ، محقق

رده بندی کنگره/BP53/7 : الف ۱۷م ۸

رده بندی دیویی : ۹۸/۲۹۷

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۸-۲۵۰۵

محقق / مصحح: خرسان، محمد مهدی

موضوع: شرح حال

تعداد جلد: ۱

المقدمهٔ بقلم: العلامهٔ السید محمد مهدی الخرسان

در صفحه ۲۱۹ آورده است :

(طبس) من أرض خراسان

.(بطبس) قوم یقولون انهم من الموسویین و انهم من ولد المفقود ، و قد کتبوا إلیّ کتابا فما أجبت عنه بشی ء. هذا کلام السید النسابهٔ أبی عبد اللّه ابن طباطبا و عن أبی نصر سهل بن عبد اللّه بن داود البخاری النسابهٔ ما رأیت من هذا البطن أحدا قط و أقول هؤلاء. منتقلهٔ الطالبیهٔ، النص، ص: ۲۱۹.

در مورد نسب ساداتی که در طبس مدعی سیادت بودند آورده است که قومی در طبس هستند که می گویند از موسویون هستند و آن ها از فرزندان سید حسین مفقود هستند و نامه ای به من نگاشتند در مورد نسب خویش و من جوابی به آن ندادم(چون علمی در رد و تایید آن نداشته است)....

که البته این متن از کتاب تهذیب الانساب شیخ الشرف عبیدلی نقل شده است که نسخه خطی آن را جلوتر خواهیم آورد.

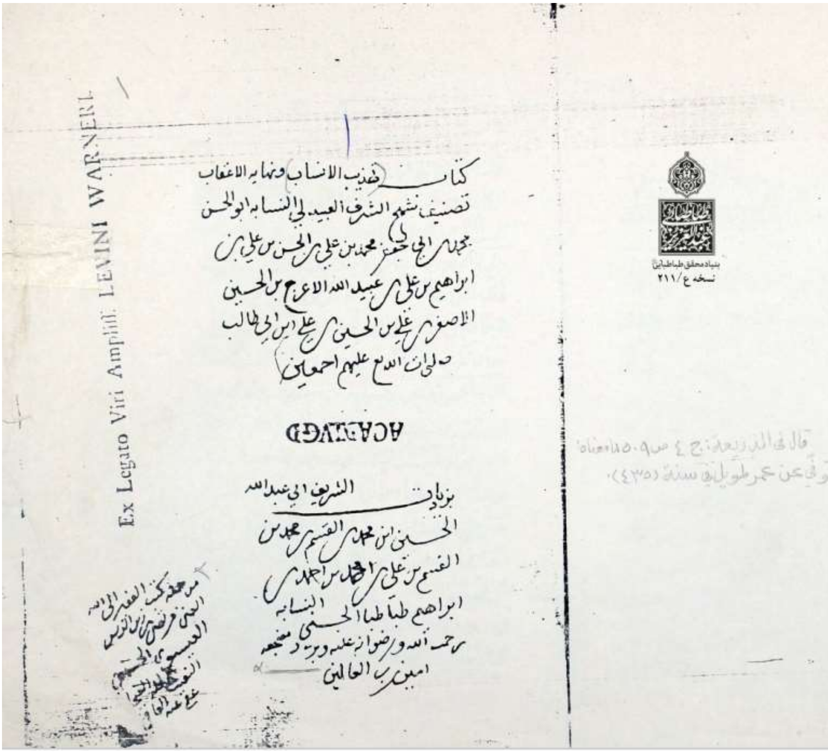
(طبس)

من أرض خراسان، بفتح أوله و ثانیه: اسم لمدینتین کل منهما یدعی طبس و کلاهما فی اقلیم قوهستان، و لذلک نری کثیرا من البلدانیین العرب یذکرونهما بصغیة التثنیة فیقولون (الطبسین) و یمیزون بینهما باضافة احداهما الی التمر و الاخری الی العناب، و قد تسمی طبس التمر طبس کیلکلی نسبة الی أمیرها أبی الحسن کیلکلی ابن محمد، و هو من کیلان و کان ضابطا لها لحزمه و عدله فنسبت الیه و هی علی شفیر المفازة العظمی و تسمی طبس العناب طبس مسینان و هذه الثانیة علی نحو خمسین میلا شرق برجند.

طبس از زمین های خراسان است که دو حرف اول فتحه دارند و اسمی برای دو شهر هست که هر دو را طبس می گویند و هر دو در اقلیم کوهستان هستند و به همین می بینیم که بسیاری از جغرافی دانان و سرزمین شناسان عرب آن را به صورت صیغه تثنیه به کار می برند و می گویند طبسین و بین این دو شهر را تفاوت قائل می شوند با اضافه کردن کلمه خرما به طبس برای یکی و برای دیگری کلمه عناب, و می گویند طبس خرما همان طبس کیلکی است به نسبت اینکه امیر آن ابی الحسن کیلکی ابن محمد از کیلان بوده است و مراقب آن سرزمین بوده است به حزم و دوراندیشی خود و عدلش پس به او نسبت می دهند و طبس عناب را طبس مسینان می نامند که این همان طبس دومی است که پنجاه میلی شرق بیرجند است.

البته کلمه مسینان امروزه به صورت مزینان در مورد روستایی و بیابانی در نزدیکی سبزوار نیز به کار می رود.

تصاویر نسخه خطی تهذیب الانساب عبیدلی

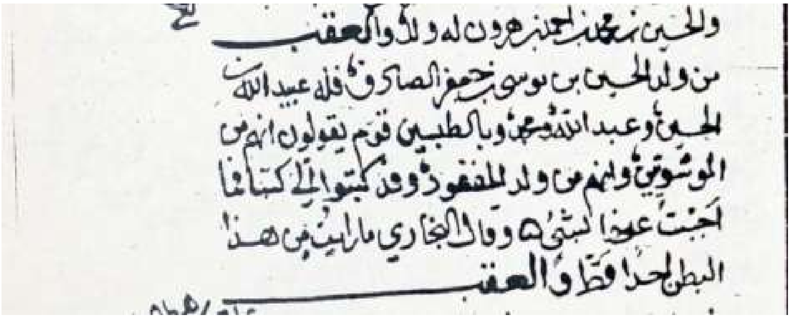

Ex Legato Viri Amplissimi LEVINI WARNERI

كتاب تهذيب الانساب ونهاية الاعقاب
تصنيف الشيخ الشريف العبيدلي النسابه ابو الحسن
محمد بن ابي جعفر محمد بن علي بن الحسن بن علي بن
ابراهيم بن علي بن عبيد الله الاعرج بن الحسين
الاصغر بن علي بن الحسين بن علي ابن ابي طالب
صلوات الله عليهم اجمعين

بزيادات الشريف ابي عبد الله
الحسين ابن محمد بن القسم بن محمد بن
القسم بن علي بن محمد بن احمد بن
ابراهيم طباطبا الحسني النسابه
رحمه الله ورضوانه عليه
امين رب العالمين






والحسين بن محمد بن الحسن هرون له ولد واعقب
من ولد الحسين بن موسى بن جعفر الصادق فله عبيد الله
الحسين وعبد الله ومحمد وبالطبسين قوم يقولون انهم من
الموسويين وانهم من ولد المفقود وقد كتبوا الي كتابا فما
اجبت عنها لشيء وقال البخاري ما رايت من هذا
البطن احدا فقط واعقب

و اعقاب از فرزندان حسین ابن موسی ابن جعفر الصادق, برای او عبیدالله ابن حسین و عبدالله ابن حسین و محمد ابن حسین می باشد. و همچنین در طبسین (دو طبس) قومی می باشند که می گویند از موسویون هستند و آن ها از فرزندان سید حسین مفقود هستند و نامه ای به من نگاشتند در مورد نسب خویش و من جوابی به آن ندادم(چون علمی در رد و تایید آن نداشته است) .....

کتاب سراج الانساب

مشخصات کتاب, سرشناسه:کیلوگیلانی، احمدبن محمد، قرن ق ۱۰.

عنوان و نام پدیدآور:سـراج الانسـاب/ تالیف احمدبن محمدبن عبدالرحمن کیاآ گیلانی؛ زیرنظر محمود مرعشی؛ تحقیق مهدی رجایی.

مشـخصـات نشـر:قم: کتابخانه عمومی حضـرت آیه الله العظمی نجفی مرعشـی، ۱۴۰۹ق. = ۱۳۶۷.

مشخصات ظاهری:۲۳۲ ص.نمونه.

فروست:(مخطوطات کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی نجفی ۳۲)

شابک:۱۵۰۰ریال

وضعیت فهرست نویسی:فهرستنویسی قبلی

یادداشت:فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.

یادداشت:کتابنامه به صورت زیرنویس

موضوع:سادات -- نسبنامه

شناسه افزوده:رجایی، مهدی، ۱۳۳۶ - ، مصحح

شناسه افزوده:کتابخانه بزرگ حضرت آیت الله عظمی مرعشی نجفی

رده بندی کنگره/BP53/7:ک ۹س ۴ م

رده بندی دیویی:۹۸/۲۹۷

شماره کتابشناسی ملی:م ۶۸-۹۳۷

صفحه ۷۱ آورده است:

.... و آن معصوم را (موسی ابن جعفر علیه السلام)سه روز بر سر راه نگاه داشتند و به مردم می نمودند یعنی به مرگ خود مرده است،و بدین موجب محضر نوشتند،و در مقابر قریش دفن کردند. و آن حضرت را شصت فرزند بوده،بیست و سه پسر و سی و هفت دختر و سیزده پسر عقب دارند: امام علی بن موسی الرضا علیهما السّلام و حمزه ،و ابراهیم أصغر ،و محمد عابد ،و عبد اللّه ،و جعفر ،و عباس ،و اسماعیل ،و اسحاق ،و هارون و زید النار ،و حسن.

و از حسین بن امام موسی علیه السّلام نسل بوده منقرض شده،و جمعی در طبس کیلکی و غیر آن دعوی فرزندی او می کنند،سید النسابه جمال الدین أحمد آورده که ثابت نمی توانند کرد.از منبع عمدة الطالب ص ۱۹۸.

اعتقاد به اهل قبور

برای ادامه دادن بحث, به بیان چند موضوع دیگر و بررسی آنان نیازمندیم. از جمله اعتقاد به اهل قبور و آثار آنها, اعتقاد به اثر داشتن اهل قبور چیست و از کجا آمده است؟ مربوط به کدام ملتها و کدام ادیان و آیین هاست؟ آیا واقعیت دارد یا ندارد؟

ملتهایی که اقدام به دفن یا مومیایی یا ساخت مقبره نمی کردند, ملت هایی بودند که تقریبا هیچ اعتقادی به مردگان و عالم آنها نداشته اند. حتی اگر به شکلی یا معنایی از روح اعتقاد داشته باشند هم در هر صورت اعتقادی, به اثر بعد از فوت افرادی که می میرند, در این جهان ما ندارند. حتی برخی نیز که اقدام به ساخت مقبره می کردند صرفا جهت احترام بازماندگان به اجدادشان بوده که یا کاربرد تسلی بخشی داشته یا کاربرد توجیه مشروعیت داشته است, مثلا برای شاهانی که در انتساب به عنوان جانشینی مشکلاتی داشته اند. اما در اسلام واضحا هم سیره پیامبر, هم احادیث آنها و هم آیات قرآن صریحا تأکید و تایید بر اثر آنها در زندگی این جهانی ما دارد. آیه ای از قرآن می فرماید, همچون کافرانی که از اهل قبور مأیوس هستند نباشید و اعتقاد به اثر اهل قبور را نشانه و از لوازم ایمان می داند.

آیه قرآن ....

و عدم اعتقاد به آن را تشبیه به کفر کرده است و گفته است کافران چنین اعتقادی دارند, پس برای ما لازم نیست جواب احمقانی که مدعی اسلام و مسلمانی هستند, مانند وهابی ها و روشن فکرانی که ما را بابت این اعتقاد تمسخر می کنند, را بدهیم که این آیه خود جوابی کامل است برای آنها.

از طرفی دیگر در روایات ما اینگونه آمده است که دعا بر سر مزار والدین را از موقعیت های استجابت دعا می داند و برتر از آن احادیث متعدد وارده از لسان ائمه و اهل بیت و سیره ایشان در زیارت ائمه و حضرت حمزه سید الشهدا و زیارت قبر بنی اکرم توسط دخترشان می باشد. اگر کسی ادعای ایمان داشتن در دین اسلام دارد, بی چون و چرا باید این اعتقاد را بپذیرد و در غیر این صورت انکار این اعتقاد, بی شک از لوازم کفر است.

اما حدود این اثر چیست تا کجاست و برای چه کسانی است؟ بسته به اینکه فرد چه مقامی در نزد خداوند دارد, این محدوده اثر تفاوتهای بسیاری دارد. از جمله اینکه در مورد پیامبر اکرم به ما رسیده است که زیارت پیامبر پس از رحلت ایشان که یقینا تنها زیارت مزار ایشان ممکن است, همانند زیارت ایشان در زمان حیاتشان است. یا زیارت مزار سید الشهدا اباعبدالله الحسین که بیشترین روایات و اثرات را دارد, تا آنجا که امام حسن عسگری آن را یکی از پنج نشانه ایمان معرفی می کنند.

از طرف دیگر سرزمین هایی بر این کره خاکی, مورد رحمت و نظر خاص خداوند قرار دارد و تقدیس شده است. حتی قبل از اینکه یک ولی از اولیاء خدا در آن شهید شود یا دفن شود, به خاطر شرافت فردی که قرار است در آنجا دفع شود. از جمله ارض طوس، وادی مقدس طوی، بلد الحرام مکه، ارض مقدس کربلا یا بیت المعمور خداوند و بیت المقدس. که از بین اینها, بیت المقدس محراب داوود نبی و مرکز لشکرش و محل مناجات او بود, که زکریا در آن محراب دعا کرد و همچنین بلدالاحرام مکه و کعبه که محل هبوط و توبه آدم و محل عبادت و دعای ابراهیم و اسماعیل و نبی اکرم و محل ولادت اسدالله الغالب علی بن ابیطالب است.

وادی مقدس طوی که محل دفن حضرت آدم و حضرت نوح علیهما السلام است و محلی است که از آن به موسی نبوت عطا شد و محل دفن بدن مبارک حضرت علی بن ابی طالب است و در روایت ما حضرت آدم و حضرت نوح دو فرد مجاور و هم نشین حضرت علی بن ابی طالب معرفی شده است.

این که سرزمین هایی این چنین تقدیس و تبرک شده اند, که اثرات خاصی را حتی قبل از حضور و یا دفن یک ولی خدا در آن داشته باشد, نشان از این است که بدن های مطهر این اولیا و محل دفن آنها, پس از فوت آنها را نیز این اثر را دارند و این اثر منحصر به دوران دفن ولی خدا در آن است و جداگانه است و ربطی به دوران حیات آنها ندارد. چراکه اولا تقدیس و تبرک این مکان قبل از حضور ولی خدا, به خاطر وعده دفن آن ولی در آن محل است و ثانیا این مکان ها هستند, که به خاطر صاحب آنها شرف می یابند نه بالعکس. حتی اگر بالعکس آن را کسی فرض کند باز باید بگوید که آن محل نعوذبالله شرفی با آن ولی داده است که اینگونه نیست ولی اگر هم اینگونه باشد, باز هم اعطای شرف بعد از وفات ایشان, نشان از اثرگذاری آنها بعد از و فاتشان می باشد و لذا این مدعی آنها معنی ندارد.

معاندین اهل قبور و پرستش قبر کوروش

حال با این وصـــف هیچ گونه جایی برای رد کردن اثر این بزرگواران از پیامبر تا ائمه و امامزادگان برای کسی وارد در دین شد و ادعای ایمان داشت, نمی ماند. اما در مقابل این اعتقاد شیعه, سه دسته مخالف ایجاد شده اند یکی جاهلان مدعی وطن پرستی، یکی سنی های احمقی که منکر اثر پیامبر, حتی در زمان حیاتشان هستند, مثل بولوی عبدالحمید (بول به معنی ادرار), و حتی برخی شـیعه نماهای امروزی, سـومی هم روشـن فکران بی دین یا مدعی دینداری به دین خودشان, که این اعتقادات را خرافه پرستی می نامند.

دسته اول جاهلانی هستند که مدعی وطن پرستی هستند و دین ما را منسوب به عرب می دانند و ما را به خرافه پرستی متهم می کنند و می گویند شما افرادی را که در بیش از هزار سـال پیش زنده بوده اند را امروزه هم در امور دنیا مؤثر می دانید, اما خودشـان می روند و یک پادشاه را از دو هزار و پانصد سال پیش, که آن را هم اروپایی ها برای آنها یافته اند, می آورند و با این که حتی یک صفحه از گفته های او در تاریخ ثبت و ضبط نشده است, چون ایرانیان کتابت کاغذی نداشتند و علم آن را نداشـتند و همچنین کوروش حتی کتیبه نگاری هم نکرده اســت بلکه از داریوش به بعد چنین بوده اســت, در همین چند دهه اخیر هزاران جمله را به او منســـوب کرده اند و جالب تر اینکه بر ســـرقبر او می روند و ندای بیزاری از عرب سر می دهند و ادعای دشمنی با اسلام دارند. واضحا این جاهلان ایرادات بسیاری دارند حتی در ادعاهایشان.

ولی ما دشـــمنی با کوروش کبیر نداریم و از او با نام کبیر یاد می کنیم (از نظر حکومتی و

تاریخی و نه از نظر دینی و الهی) اما با این جاهلان که کورش پرستی را به عنوان آیین من درآوردی جدیدی می آورند و به اعتقادات ما توهین می کنند, بدون اینکه ما به کورش آنها توهینی بکنیم یا کرده باشیم(حتی اگر کوروش مال آن ها باشد یا آن ها نسبتی با او داشته باشند که یقینا اکثرا ندارد و چه بسا از نسل اعراب و مغول و ترک باشند که به ایران حمله کردند), در تقابل قرار گرفته ایم. من در کتاب ماشیح دروغین و کوروش کبیر مشروح علل و عواملی را که امروزه سعی در ترویج کورش پرستی و دروغ پردازی در مورد کوروش دارد را توضیح داده ام که یهودیان برای اینکه جوابی برای ماشیح یا مسیح موعود یهود بدهند و عیسی ناصری را رد کنند , علمی برای کوروش ساختند که منجی یهود بوده است از دست آشوریان و همانا او مسیح یهود است!!!.

اما در اینجا مواردی را به صورت کوتاه از خزعبلات این جاهلان در جواب آنها می آوریم. اول که این ها, عرب و اعراب را اشتباه گرفته اند. حال آنکه عرب نسل اسماعیل علیه السلام است و اعراب اقوامی هستند که زبانشان عربی شده است, عرب در دین اسلام و شیعه ممدوح است, اما اعراب بارها به عناوین مختلف در دین ما مذمت شده اند.

دوم این که کلمه عجم در قرآن مربوط به فارسی و اهل فارس نیست و در واقع مربوط به هیچ قومی نیست, بلکه در مورد همه زبان های غیرعربی و غیر ابراهیمی است و تخصیص آن به ایرانیان از دسیسه های معاویه لعنت الله علیه, در گذشته است که امروزه در قرن حاضر, امثال کسروی و ایادی انگلیس آن را ترویج می دهند که قرآن به اهل فارس توهین می کند حال آنکه کلمه فارس آن روزگار در عرب شناخته شده بود و نام عجم به ایرانیان و اهل فارس تعلق نمی گرفت چرا که عجم یعنی زبان گنگ و غیر مبین. البته عده ای نادان

تر امروزه می گویند عجم معرب شـــده هخم اســـت و هخم هم مخفف هخامنش!!! در صـــورتیکه آن قوم هیچ گاه خود را هخامنشـــیان نمی خوانند و این اســـم کمتر از یک قرن است که در بین ما رواج داشته است, آنها خود را پارس می خواندند و اعراب نیز همین نام را به آنها می دادند و یونانیان علاوه بر نام پارس نام آرکمیدیان یعنی کمانداران ســـرزمین میانه را نیز به آنها اطلاق می کردند. علاوه بر این در زمان اســـلام دودمان هخامنشـــیان به مدت هزار سال منقرض شده بود و ساسانیان در آن زمان به مدت ۳۰۰ سال حضور داشتند و در هیچ کجای تاریخ کلمه ای مشابه با هخم در هیچ سندی قبل و بعد از اسلام در هیچ یک اســـناد ایرانی و یونانی و عربی وجود ندارد. توضـــیحات بیشـــتر در این دو مورد را در کتاب عقل ضد عقل و غیر عقل به صورت کامل آورده ام و در اینجا بیشتر نمی گویم.

سوم این که رسـم بر سـر قبور رفتن, از اسـلام و شـیعه اسـت و هیچ زرتشـتی چنین آیین و اعتقادی ندارد که بر سـر قبر برود یا بر سـر قبر رفتن برای آنها منسـکی دینی باشـد چرا که آنها اصلا قبر را قبول ندارند و اینها که دم از بازگشت به دوران باستانی ایران را می زنند و نفرت از عرب و اســـلام دارنـد و مـا را بـه خـاطر زیـارت قبور ائمـه مورد تخطئـه و هجمـه ایرادات قرار می دهند, چرا به رســـم ما عمل می کنند؟؟؟ آیا این جز جهالت اســـت؟؟ به یکی از این کوروش پرستان این را گفتم, دهنش بسته شد و دیگر حرفی نزد.

چهارم این که زرتشتیان اجسادشان را در کوه ها قرار می دادند تا کرکس آنها را بخورد. و مثلا منطقه کوهســـتانی کرکس در اســـتان اصـــفهان و شـــهر نطنز, یک چنین محلی برای زرتشتیان بوده است که نام کرکس از این واقعه بر آن جا مانده است. و مسجد جامع نطنز نیز قبل از اسلام, آتشکده زرتشتیان بوده است. در شواهدی دیگر, دخمه های بالای تخت

جمشید که در اندازه ای ساخته شده است که امکان رفت و آمد انسان ها برای قرار دادن جنازه درون آن وجود دارد و آن قدری بالاست که پرندگان لاشخور به آن وارد شوند, خود گواه دیگر بر عدم دفن مردگان زرتشتی است. البته بعد از وجود حکومت رسمی در زمان رضاخان چنین کاری برای زرتشتیان منع شد و آن ها نیز مرده ها را دفن می کنند.

همچنین بنایی که به عنوان قبر کوروش عنوان می کنند ابعادی بسیار کمتر از دخمه های تخت جمشید دارد و امکان اینکه حتی جسدی درون آن قرار بگیرد وجود ندارد. به یقین در زیر آن نیز جسدی دفن نشده است چرا که هم زرتشتیان چنین نمی کرده اند و هم اینکه جسد یک شاه را در وسط صحرای پاسارگاد (صحرای پسر) و در زمینی معمولی دفن نمی کنند. حداقل هیچ پادشاهی در تاریخ چنین کاری با جسد پادشاهان نکرده است چرا که به آن دستبرد و اهانت می شده است. در توضیح نام پاسارگاد باید گفت که امروزه دو صحرای دیگر با نام قدیمی خود در راه شیراز و اصفهان موجود است به نام صغاد و چغاد و نام این صحرای سوم هم پسرغاد بوده است.

از طرفی کوروش, طبق اسناد یونانی که تنها مرجع اطلاع درباره اوست, توسط ماساژت ها در محلی بین ترکمنستان و قرقیزستان امروزی کشته شد و ایرانیان نیز نه رسم مومیایی داشته اند و نه علم آن را و همچنین امکان انتقال جسد در این فاصله با آن زمان به شیراز نیز وجود نداشته است و جنازه متعفن می شده است و حمل جنازه متعفن هر فردی, توهینی به فرد مرده نیز محسوب می شده است.

از طرف دیگر آنچه که به عنوان مقبره کوروش توسط محمدرضا پهلوی معرفی شده

است, هیچ یک از فاکتورهای لازم برای اینکه دخمه ای برای مردگان زرتشتی باشد ندارد و بیشتر آتشکده است تا مقبره. هم از نظر محل قرار گرفتن در وسط بیابان و هم از نظر ابعاد و هم از نظر سنت و روش زرتشتیان. عکس برداری های دوره قاجار از این محل که توسط اروپائیها گرفته شده است و در آن یک زن لر در حال حمل هیزم است و اکنون نیز آن تصویر در بسیاری از رستوران ها و کافه های شیراز و محل های مختلف آن موجود است به روشنی نشان می دهد که دریچه های پهن تراش خورده با جاگذاری منظم و متعددی بصورت مستطیل شکلی که توسط سازندگان اصلی, به عمد در بنا قرار گرفته است در دیواره های این بنا وجود داشته است که یقینا مشخص می کند این بنا آتشکده بوده است نه مقبره!! و این سوراخ ها برای تنفس آتش و خروج دود بوده است. اما به دستور محمدرضا شاه از زمان او این سوراخ ها و ودریچه ها گرفته و حذف می شوند که هنوز آثار آن دستکاری موجود و واضح است و آن را به عنوان مقبره کوروش معرفی می کند!!!





از طرفی اولین مدارک موجود در مورد اینکه اینجا مقبره اســت, مربوط به حمله اعراب به ایران توسـط عمر ابن خطاب ملعون است که ایرانیان به لشکر اعراب می گویند که, تخت جمشـید همان کاخ سـلیمان نبی اسـت که اجنه سـاخته اند و این سـازه موجود در پاسـارگاد هم مقبره مادر سلیمان نبی است. حتی جمله عربی بر روی آن حک شده است که گواه هم این داســتان اســت که اعراب با احترام به آن, آن را رها می کنند و به مدت مدیدی نام قبر مادر سلیمان بر آن بوده است. این دروغ را گفتند تا اعراب آنها را تخریب نکنند.

پنجم اینکه آنکســی که به ایران حمله کرد, اســلام شــیعه و امامان شــیعه نبودند بلکه عمر ملعون و معاویه ملعون بود که راه او را ادامه داد. پس اگر ســـخنی در این باره دارید باید بگویم که ما, هر دو, دشـمن مشـترکی داریم. از طرف دیگر مردمان اهواز و شـیراز خود را تسلیم مسلمانان کردند قبل از اینکه اصلا جنگی در بگیرد یا نیتی برای جنگ باشد و همین تسـلیم کردن اهواز و شـیراز مسـلمانان را به طمع گرفتن ایران انداخت و دو جنگ بعدی در نزدیکی ایوان مدائن و نهاوند شــکل گرفت که در هر دو ایرانیان شــکســت خوردند. حال سـوال اینجاسـت چرا آن ها خود را تسـلیم کردند و یا چرا اگر ایرانیان به زعم شـما مدعیان وطن پرســتی, صــاحب تمدنی با شــکوه و بر اســاس اخلاقیات و بدور از تفکرات غلط و شکاف های اجتماعی بودند به اعرابی پاپتی, باز آن هم به زعم شما, باختند؟؟؟ سوال دیگر این اسـت که آیا شـما فارس تر و اهوازی تر و خوزسـتانی تر و ایرانی تر از آنانی بودید که ۱۴۰۰ سال پیش سرزمین خودشان را تسلیم اعراب کردند؟؟؟

از طرفی همانقدر که شما ایرانی هستید ما هم ایرانی هستیم و حتی ممکن است که شما ها مدعی ایرانی بودن هســتید و به ما حمله می کنید ,از نســل اعرابی که به ایران حمله کردند

باشید!!! از کجا معلوم؟؟؟

ششم اینکه دروغ گوی بزرگ تاریخ, یعنی طبری که حرف هایی را زده است که هیچ تاریخ نویسی, قبل از او نیاورده است و او آن داستان سرایی ها را چهار قرن بعد, در مورد اسلام ساخته و پرداخته است. در آن داستان سرایی ها, می گویند امام حسن و امام حسین در حمله به طبرستان در شمال ایران و در تجاوزها و غارت ها شرکت داشتند. حال آنکه آن رویداد با فاصله ولادت حسنین, تنها دوازده سال و یا نهایتا شانزده سال فاصله دارند و چگونه نوجوانی نابالغ می تواند, در لشکر جنگ باشد و یا تجاوز و غارت هم بکند؟ ثانیا شمال ایران تا سال ۹۸ یعنی بیش از نیم قرن بعد از سقط شدن عمر ابن خطاب به دست یک ایرانی یعنی پیروز نهاوندی یا همان حضرت ابولولوء, فتح نشد و حتی در سال ۹۸ هجری هم عده ای خود خواسته از دین زرتشتی به دین اسلام در آمدند و نه حتی اسلام سنی , بلکه به دین شیعه زیدیه درآمدند و بعد همین شمالی ها اولین حکومت شیعه زیدیه به نام سفید جامگان طبرستان را ساختند و بعد از آن نیز اولین حکومت شیعه دوازده امامی (اثنی عشری) توسط شمالی هایی که از نسل دابویگان ساسانی بودند, حکومت آل بویه را ساختند که از آنها متولد شد. تاریخ را بخوانید بیش از سیصد سال مستند تاریخی در مورد ارتباط شمالی ها با خاندان سیادت و اهل بیت برقرار بوده است, آن هم از سه قرن قبل از آمدن طبری و مزخرفات او. شما بگویید, چگونه می تواند سابقه تجاوز و دشمنی بین آل علی ابن ابیطالب با طبرستانی ها و شمالی ها وجود داشته باشد و چنین اتفاقات و همدلی ها و همدستی هایی بین این دو برقرار شده باشد آن هم علیه اعراب سنی؟؟؟ حال سوال این جاست که آیا شما آریایی تر و زرتشتی تر و ایرانی تر و ساسانی تر از دابویگان و طبرستانی

ها و امثال سرلشگر سفیدجامگان یعنی ماکان کاکی هستید که مخالف ساز می زنید؟؟؟

هفتم اینکه اینها می گویند اسلام دین اعراب است و نباید برای ایرانی ها باشد, پس چرا کوروش که زرتشتی بوده, هرچند این هم معلوم نیست, در ستون قانون خود که به تقلید از حمورابی نوشته شده است, بت بابل, مردوک را پرستیده است و از او بابت فتح بابل تشکر و قدردانی می کند؟

هشتم این که آریایی ها خود را از سرزمین دیگری به فلات ایران آمدند و دین خود را آوردند و باقیمانده پیشدادیان و کیانیان را تصاحب کردند. پس چگونه این دین آورده از سرزمین های سیبری برای شما اشکالی ندارد؟ اما اسلام اشکال دارد؟

نهم این که حکومت های باقی مانده ایران نیز که به دین زرتشتی بودند و تا سال ۹۸ هجری در شمال ایران سرزمین های آنها به دست اعراب نیفتاد, و زرتشتی های ساسانی بودند, خودشان خودخواسته شیعه شدند و به جنگ با اعراب سنی مسلک برخاستند از جمله حکومت پادوسبانیان و استانداران رویان نزدیک شهر نور سفلی در استان مازندران که طولانی ترین حکومت پادشاهی در تاریخ ایران و دومین سلسله طولانی حکومت تاریخ بعد از سلسله یاماتو در ژاپن است. که این سلسله پادوسبانان و استنداران و اسپهبدان و ملکان با مدت ۱۰۶۳ سال بعد از اسلام تا دوران صفوی در شمال ایران در ولایت رستمدار حضور داشته اند. برادران این پادوسبانیان یعنی دابویگان ساسانی , اولین حکومت های شیعه جهان را از بازماندگان حکومت دیلمیان علویان طبرستان ساختند که آن هم زرتشتیانی بودند که بدون هیچ جنگی, شیعیان زیدی مسلک شدند. حکومت آل

بویه اولین حکومت شیعه دوازده امامی در تاریخ, بدست ایرانیان و در بیش از هزار و صد سال پیش ساخته شد و سابقه دوستی ایرانیها با خاندان نبوت و فرزندان اسدالله الغالب را به مدت بیش از هزار سال پیش بر می گرداند.

حال همین احمق ها به سخن احمقانی بدتر از خود, از کسروی و امثالهم مبتلا هستند که می گویند شیعه را صفویه ساخته اند!!! نه اگر شیعه ساختگی باشد ما ایرانیان و زرتشتیان و ساسانیان در هزار و صد سال پیش آن را ساخته ایم نه صفویه.

از طرفی این ها که مدعی تاریخ هستند و برای تاریخ سندیتی بسیار ارزشمند قائل هستند, نام این شاه را اشتباه می کنند, زیرا که در اسناد یونانی و لاتین نام او را سیروس یا سایروس گفته اند و در دوره محمدرضا شاه پهلوی, نام کوروش که برای ایرانیان آن روز آشناتر بود, برای او انتخاب کردند. هر چند اگر رسم یونانیان که حرف اضافه "اوس" را به هر کلمه و اسمی اضافه می کردند تا آن را یونانی کنند را در نظر بگیریم , نام سیروس به سیر و نام داریوس به دارا تبدیل می شود.

ولی در ایراد گرفتن به ما, می گویند, که کربلا بین دو رود است و کافی بود است کمی زمین را بکنند تا به آب برسند. و داستان عطش در کربلا دروغ های ساختگی است. من به یکی از اینها گفتم, حال که تو اینقدر جاهلی و نفهمی, بیا تا با یک بیل به کنار زاینده رود برویم. تو بکن تا به آب برسی و ما قبول کنیم و گرنه دهنت را ببند. جالب است کنار زاینده, حتی وقتی پر آب است زمین را تا ده ها متر کنده اند و ساختمان سازی کرده اند و به آب نرسیده اند و ساختمان ها سر جایشان است. در حاشیه بقیه رود های ایران و بقیه

رودهای دنیا هم همین است. ببینید این که اینها چقدر جاهل اند ولی دیگران را به ننگی که به دامن خودشان هست, انگ می زنند.

امروز در شیراز و کل ایران, ولی علی الخصوص در شیراز, چنین در ذهن مردم عامه کرده اند که این امامزادگان, ایرانیان را کشته اند تا دین اسلام اینجا بیاید و از این مزخرفات... به گونه ای که وقتی به شیراز می رفتم برای زیارت به من می گفتند سراغ این جور جاها نرو, برو حافظ و سعدی , برو تخت جمشید , این ها آمدند ما ایرانی ها را کشته اند.... مراقب باش با کلاشینکف می زنند ....

واقعا چه کسی , چه کسی را کشته است؟؟ آیا نه اینکه این امامزادگان سالها یا قرن ها بعد از فتح ایران بدست مسلمانان اینجا آمده اند و آیا نه اینکه این ها اندک بودند و کسانی که اینجا بودند تعدادشان بسیار بیشتر بوده است و آیا نه اینکه در نهایت ساکنین این منطقه امامزادگان را کشته اند نه برعکس آن ؟؟؟؟

سوال ما از شماست که تخت جمشید را اعراب و مسلمان ها تخریب کردند یا یونانی ها؟؟؟ اصلا آن قوایی که هخامنشیان را در هم کوبید در ۱۰۰۰ سال قبل از اسلام و سفره هخامنشایان و کوروش و داریوش را جمع نمود همین یونانی ها و غربی ها بودند, نه اسلام و اعراب. اینکه آثاری از کوروش و داریوش در فرهنگ و تاریخ ما به مدت بیش از دو هزار سال وجود ندارد ربطی به اسلام و اعراب و دیگرانی بعد از آن ها آمده اند, ندارد و این ها همه مربوط به حمله یونانیان است. علت هم وحشی منشی یونانیان نبوده است, چرا که هخامنشیان مدام در حال درگیری با یونانیان بودند تا اینکه رفتند و مرکز حکومت آنان

را یعنی آتن را به آتش کشیدند(زمان شاه خشایارشا, شاه هخامنشی فرزند داریوش, البته بعضی این اسم را به اشتباه به صورت دو کلمه جداگانه خشایار و شاه تلفظ می کنند) و این باعث شد که کینه انتقام در دل یونانی ها بماند تا اینکه اسکندر مقدونی به فتح ایران وگرفتن آن انتقام موفق شد. بالاخره این کینه را خود هخامنشیان در دل آن یونانی ها کاشتند که چنین شد. آنانی که شما دم از پاکی و راستی و اخلاقیات و .... برای آن ها می زنید, قاتلانی چپاولگر بوده اند که چوب چپاولگری خود را خورده اند و چپاولگری قوی تر بر آن ها چیره شده است. اگر ایرانی های پاک و راست کردار, به سراغ یونانی ها و پایتخت آن ها نمی رفتند و سرزمین آن را آتش نمی زدند امروز تخت جمشید ایرانی ها هم سالم بود و نام کوروش و داریوش را هم فقط از کتاب های یونانی توسط غربی ها نمی یافتید.

همین کوروش نامی شما, در تاریخی که فقط هرودت و گزنفون نام او را برده اند و منبع دیگری برای شناخت او ندارید, در هر دو منبع او را پادشاهی با روحیه چپاولگری و تسلط و خون ریزی یاد کرده اند تا آنجا که می خواست پادشاه لیدیه یعنی کرسوس و خانواده او را به آتش بسوزاند و بارش شدید باران مانع او شد. من نمی دانم اینها که اینگونه مسیحایی از اخلاقیات و سخنان فلسفی و جاودانه فردی به نام کوروش تعریف و تمجید می کنند که همان متون اندک تاریخ, او را خونریز و جنگاور معرفی می کند , گمان می کنند که کوروش آن پادشاهی وسیع را با ماچ و بوسه فتح کرده است؟؟؟ بدون کشتن و قتل فتح کرده؟؟؟ سربازانش بدون تجاوز و چپاول در امر او بوده اند و قتل انجام می داده اند؟؟؟

در مورد داریوش باید گفت, او به عنوان پسر عموی کوروش, بردیا فرزند کوروش را به

جای کامبیز یا کمبوجیه برادرش که در راه مصـــر بود, به تخت ســـلطنت می نشـــاند و به تحریک او بردیا علیه کامبیز قیام می کند , وقتی کامبیز در راه بازگشـت برای بازپسـگیری پادشـاهیش هســت او را به قتل می رسـاند. سـپس داریوش مدعی می شـود که این بردیا دروغین است و فردی به نام گئومات شبیه به بردیا, تمامی این اقدامات را انجام داده است و بردیای واقعی هم مرده اسـت !!!! سـپس بردیا را به جرم بردیا نبودن می کشـد و بر تخت سـلطنت می نشـیند و با دختر کوروش هم علاوه بر زنان قبلیش ازدواج می کند و تصـویر کتیبه بیستون را می سازد, که آن کسی که در کتیبه زیر پای داریوش است فرزند کوروش بردیاست!!!!

بیارای خود را به کردار نیک به گفتار و پندار و رفتار نیک!!!!

جالب تر اینکه این کوروش در هیچ کجا مدعی نبوده و بیان نکرده و کســی هم چنین سخنی نگفته است که او در جایی به داد کسی می رسد و کمکی به کسی می کند اما این جاهلان نام او را مانند توســل ما شـیعیان به امامان و امامان زادگان یاد می کنند !!! این هم تقلیدی دیگر !!! بر روی یک کامیون خواندم نوشته بود " یا کوروش کبیر" !!! می خواستم به او بگویم حداقل حرف ندای عربی به کار نبر !!! بعد هم خوب حالا که صـدایش کردی چه جوابی به تو داد؟؟؟ گره ای از کار تو باز کرد؟؟؟ قرار اســت در آخرت نداشــته زرتشــتیان به کمکت بیاید؟؟؟ یا اگر ترمزت برید کمکت می کند؟؟؟ حتما باید منتظر دیدن بیمه کوروش هم باشیم!!!

شما را از سرنوشت محمدرضا شاه حذر می دهم که او آن کسی بود که چنین سخنانی را

برای شما ساخت و رفت , زمانی که در سال ۱۳۴۸ محمدرضا شاه به قم می آمد و لشگری جلوی او صف می بستند و هر گاه نام او می آمد, گارد شاهنشاهی سلام نظامی می داد و آن گاه که نام سلطان علی ابن موسی الرضا برده می شد, خود بلند می شد و سلام نظامی رو به حرم مطهر حضـــرت معصـــومه می داد , تبدیل شـــد به پنجمین قدرت دنیا و درآمد حکومت او چندین برابر شـــد و بر همه اعراب حکومت و ســـروری می ك,رد تا اینکه عقلش متغیر شد و رفت سراغ جشن های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی و تقدیر از کوروشی که در آن قبر نبود و دستش هم به جایی بند نبود. آنگاه دیدید که چه شد ..... نتیجه خیانت او به اعتقادات شیعه را دیدید .... بعد از اینکه آواره شد می گفت من فردی مذهبی هستم و به تقدیر اعتقاد دارم....

اینجا حرم شمس شموس, خسرو طوس است

باید ز ره صدق بر این خاک درافتاد

اینجاست که تاج از سر هر تاجور افتاد ....

با آل علی هر که در افتاد ..... ورافتاد ....

سنی های وهابی

دومین دسته ای که با ما مخالفت می کنند سنی های وهابی هستند, که ادعای دین داری و فهم از اسلام دارد اما کمتر از یک الاغ فهم می کنند, و این ها اگر قرآن را سر وته می خواندند کمتر از این دری وری می گفتند, آخرین زرت و پرتهای بولوی عبدالحمید (بول به معنی ادرار) که در دوران کرونا بود که می گفت پیامبر در زمان حیاتش طبق قرآن مالک نفع و ضرر کسی نبوده است, پس چگونه در ممات و رحلت مالک نفع و ضرر باشد, چه برسد به نسل ایشان و امامزادگان. این خر چهار فصل, اگر به مخلوق خدا خر توهین نکرده باشم و هر وهابی احمقی حتی عربی هم نمی فهمند!!! پیامبر در این آیه از لسان خدا مأمور شده است از اعلام کند که مالک نفع و ضرر خودش در برابر خدا نیست که به یقین همین طور است, اما برترین رسول خدا مالک نفع و ضرر دیگران هم نیست؟ در جای جای قرآن خداوند می فرماید اگر تو در میان آنها باشی آنها را عذاب نخواهیم کرد و تا زمانی که در میان آن ها هستی (در حیات بشری) آنها را عذاب نمی کنم. یا می فرمود اگر تو برای آنها استغفار کنی از خداوند, خداوند آنها را می بخشد یا می فرماید دعای تو پیامبر مایه تسکین آنها خواهد و خدا آنها را تزکیه قلبی می دهند.

به این احمق بگویید تو مالک زن و کره هایت هستی, مالک خانه و اموالت هستی به آنها دستور می دهی که پیروانت در خیابان بریزند, اما پیامبر خدا مالکی چیزی نیست؟ الحق کاری که محمدرضا شاه دستور داد در مورد پدرت اجرا کند در آن پاسگاه, راه برخورد با شماست؟

داستان این قائله بسیار است بین شیعه و سنی و در تاریخ بارها آمده است. حمله قیس بن مر که نیت کرد حمله کند به نجف اشرف, تا انتقام اجدادش را بگیرد چرا که مزار حضرت تا زمان امام کاظم مخفی بود. شــاهدی بر این مدعاســـت که وقتی به نجف حمله کرد و به نزدیکی مزار مطهر رسید, دست مبارک و نورانی حضرت علی از موضع ضریح بیرون آمد و با اشاره ی انگشتان حضرت به شکل قیچی بدن او دو تکه شد و تبدیل به سنگ شد و لشــکرش از ترس فرار کردند و تحت تعقیب قرار گرفتند. ســنگ جا مانده ی او را بیرون نجف انداختند و هر ســگی از آنجا رد می شــد بر آن ادرار می کرد و تا چندی پیش همه این ســگنها را می شــناختند و می دیدند تا آنکه حکومت بعثی آن ها را به محل نامعلومی برد.

از طرفی زمان حمله شاه اسماعیل به عراق, شاه اسماعیل دستور داد که بر قبر ابوحنیفه که با حضرت امام صادق دشمنی می کرد، همه بر قبر او مدفوع کنند. سپس شاعر دربار شعری زیبا گفت در مورد آن:

شاهی که به ضرب دو انگشت   چون مره قیس کافری کشت

لشکری بر قبر ابوحنیفه ریدند   بر پشت کسی نکرد انگشت

دارالسلام نوری جلد ۲, صفحه ۵۸.

شعری هم از فردوسی است که می فرماید:

شهی که زد به دو انگشت مره را به دو نیم   برای قتل عدو ساخت ذوالفقار انگشت

اینها تاریخ است، اینها تجربه است، فقط درگذشته نیست، بلکه همین امروز هم هست آن موقعی که آل سعود وهابی وحشی بی دین, حرم خدا را از ترس کرونا بستند, حرم های شیعه در عراق باز بود و مالامال جمعیت زائر بود, هیچ کشته ای هم نداد. اما در ایران ننگ حماقت را بی دینی بر دامان متولیان حرم ها ماند و به قول حضرت زینب که در برابر کوفیان فرمود ننگی بر پیشانی شما ماند که از شما پاک نمی شود. بعد از این اتفاق دو دست احمق شروع به حرف زدن کردند, احمقانی که در لباس روحانیت شیعه گفتند اصلا کرونای کشنده در کار نبوده است!! ببینید در عراق هیچ اتفاقی نیفتاده است و منکر معجزه امامان و قبور و حرم های آنها شده اند.

عده ای کافر احمق هم گفتند عراق آمار کشته ندارد چون حکومتش در ثبت آمار ضعیف است. گویی مردم آنجا از مردن نمی ترسیدند که ببینند اقوامشان مرده است اما با از بیماری نترسند. عده ای احمق تر گفتند چون عراقیها دو سال بعد از شروع کرونا واکسن فایزر امریکایی تزریق کردند زنده ماندند!!!. حال جالب است که کسی نبود به این احمقها بگوید دو سال قبلش که فایزر نبود چرا عراقی ها نمردند و یا اینکه امریکا بعد تزریق سه دوز, هنوز داشت از کرونا کشته می داد و بالاترین آمار کشته هایش بعد از تزریق کامل دوز دوم به شهروندانش بود. فایزر امریکاییها خود امریکایی ها را نجات نداده ولی عراقی ها را نجات داد!! این همه حماقت نتیجه انکار است.

هر که نرفت زیر خراجات شاه　　　　بارکش غول بیابان شود

گویند عیسی ع را روزی دیدند در حال فرار می دود, از او پرسیدند تو که پیامبر خدایی و

این همه معجزه داری چرا داری فرار می کنی از چه می ترسی؟ گفت من کور مادرزاد را شفا داد ام و بینا کردم پرنده مجسمه ای را زنده کردم و پرواز داده ام حتی مرده را زنده کردم, اما امان از احمق نادان, که با او هیچ کار نتوانستم بکنم.

اینها همان دسته سوم هستند که ادعای روشن فکری دارند، چه مدعی دین داری باشند چه اذعان کنند که بی دین هستند. دستاویزشان حرف های افرادی چون نیچه هست که زیر بار عقده های خود, فلسفه پوچی نوشته است. نیچه می گوید چرا از وقتی که انسان رو به نوشتن و کتابت کرد, دیگر هیچ عصایی به مار تبدیل نشد و هیچ مرده ای زنده نشده است !!! از این حرفها این احمق که به اندازه کافی کتاب نخوانده است ,عده ای بی سواد تر از او هم که فقط در تلگرام و اینستاگرام اطلاعات خود را دریافت می کنند, حرف های او را با ژست با هوشی و تیز فهمی میزنند, فکر میکنم حال اینکه از اولین اقوامی که کتابت میکردند قوم بنی اسرائیل هستن که هزار سال قبل از بسیاری از تمدنها از جمله نویان و یونانیان روم کتابت میکردن از طرفی من شواهد آن را برایتان بیان می کنم شواهدی که در ادیان و مذاهب و اسلام ذکر شده است را نمی آوریم هرچند بسیار زیاد است و همه اهل کتابت بوده اند.

کتاب تاریخ وقایع انگلستان که وقایع سالهای مختلف انگلستان را از ابتدای قرون وسطی یعنی حدود سال ۵۰۰ میلادی و بعد از فروپاشی امپراتوری روم نوشته شده است در سال ۶۸۱نوشته است که در آن سال از اسمان خون می بارید و شیر و کره به خون تبدیل شد این واقعه دقیقا مطابق با عاشورای سال ۶۱ هجری است که روایت اورده است که پس از آن حادثه تلخ به خاطر مصیبت امام حسین از اسمان خون می بارید.

از طرفی تمام وقایع مربوط به قدسـیان مسـیحی قبل و در طی قرون وسـطی از داسـتان سـانتالوسیا که هر چقدر تلاش کردند او را بسوزاندند نمی توانستند اخر او را کور کردند ولی بازهم بدون چشـم میدید تا وقایعی که از قرون های اخیر رخ داده اسـت از وقایع مربوط به سه دختر اسپانیا به نام ؟؟؟ که سه دختر و بچه به نام فطیما را میدیدن و معجزات و شـفای خاص از آنها رخ می داد یا داستان برنارت سوبروس دختری که در خرابه های فرانسه حضرت مریم را می دید و چشمه ای را از آنجا حفر کرد که شفای مریض آن بود و از تمام اروپا به آن جا می امدند ولی وقتی او را به صومعه و کلیسا بردند دیگر حضرت مریم به دیدار او نیامد و از بیماری و غم در جوانی فوت کرد، سال بعد جسد او از قبرهای قدیمی که در حال تخریب کردن توسط ساختمانان سازیها بود سالم از خاک بیرون اوردند و سپس در قفس شیشه ای در کلیسا قرار دادند.

این هم که باز این عده این اسـناد و وقایع را قبول نمی کنند همیشـه در تاریخ و حال بوده اسـت و خواهد بود همین که معجزه امامان شـیعه را در کرونا قبول نمی کنند و دلایل احمقانه برای نپذیرفتن آن می آورند زمانی که صالح شتر زنده را از دل سنگ بیرون اورد بازهم قبول نکردند اما این گونه افراد دنبال صدای گوساله سامری به راحتی می افتند هر کس به راحتی آنها را گول می زند و از آنها سواری می گیرد.

من نمی خواهم مردم را مسـخره کنم ولی ببینید اینها که به مذهبی ایراد می گیرند که چرا به زیارت می روی و چرا پولهای خود را هزینه می کنید در کشـورهای دیگری مثل عراق (هزینه های دولتی را نمی گویم) و یا نذر امام زاده ها می کنید خودشان چه می کند کدام ضـررش برای مملکت ما بیشـتر اسـت وقتی به دنبال هر شـیادی می روند برای هر کالای

گران و ارزشی چنان صف می برند که قیمت آن را چند برابر می کنند حتی در محله های فقیر و کم توان دفتر کارگزاری بورس می زنند صــف طولانی برای ابهام های دروغی می بندند و روی ســروکله ای هم برای ثبت نام تلاش می کنند بعد هم مالشــان را می بازند هم اقتصاد مملکت و مردم را به هم می ریزند و شیادی سرمایه آنها را به خارج می برند.

همه اش هم تقصــیر افراد خائن در حکومت نیســت من خودم شــاهد بودم و همه شــما هم دیده ای که چقدر و ســرمایه از همین افراد کم توان تا افراد ســرمایه دار در راه بیت کوین در سایتهای قمار و شرط بندی ورزشی به جیب صیادانه دیگر کشورها ریختند و خودشان و کل مملکت را ورشکست کردند حال این پولها کجا رفت زمینها و خانه ها و ماشینها و پس انداز زندگی و سرمایه کار که نابود کردند آیا به پول زیارتها و نذر های ما می رسند؟

وقتی یک نفر هزینه می کند برای ساخت چرا برای مسجد و یا روضه ی امام حسین اینها دم از کمک به فقرا می زنند! اما وقتی نوبت هالویین و عید نوروز و ولنتاین و سفر اخر هفته شمال و سفرهای خارجی به انتالیا پاتایا خرابه های و فاحشه ها می رسد هیچ فقیری در این مملکت وجود ندارد!! جالب اینجاســت که چه کســی در کمک به فقرا احتمال دارد پیش قدم تر و فعال تر باشــد کســی که به خاطر دینش که او را امر کمک به فقرا نموده اســت و خمس و زکات و صدقه و کفاره را بر او واجب کرده است و به زیارتها می رود یا کسی که به دنبال عشق و حال خارجی و جشن هالوین و شرط بندی و گل کشیدن و عرق و وق و زرورق اســت کدام یک اما انصــاف اینجاســت که ما به آنها چیزی نمی گوییم ولی آنها می ایند کمک کردن ما به فقیران را نقض می کند.

غذاهای روضــه های امام حســین که هیچ کســی را از آن منع نمی کنند را چه کســی می خورد آیا فقرا اولین کسانی نیستند که از آن بهره می برند اما پولهای شما و سفرهای شما و خارج و ویلای اســتخر شــبی پنجاه میلیون به چه کســی می رســد؟ به فقرا؟ پول ســاختمان امامزاده ها و سنگ و اجر و گوشت نظری آیا به امامزاده می رسد آیا به خدا می رسد نه به همه می رسد علی الخصوص فقرا در همین اصفهان و مشهد و بازار تهران بسیار فرد مذهبی ثروتمند می شناسم که هم سفر زیارتی می روند هم برای حرم ها هزینه می کنند هم خیریه جهیزیه و یتیمان و زنان بی سرپرست دارند اما همین ها شـایعه می سـازند که فلان حاجی چشــم به فلان زن بی ســرپرســت دوخته اســت حال انک او نیز آن قدر پول دارد که فاحشــه های لکشری دبی و انتالیا را داشته باشد چرا با به دننبال این زن بدبخت باشد که اه ندارد با نال سودا کند!!

چرا عقل شما گرفته شده است ولی باز با این همه جهالت گویی ادعای عاقلی میکنید.

سوال های اساسی

ما در زمانه ای هستیم که به بهانه های شیطنت آمیز, توهین ها و جسارت های بی حدی به ساحت امامزادگان و به اعتقاد به آنان و به معتقدین آن حضرات وارد می شود. از امثال محمدعلی مکرم مفعول لواط تا امثال کسروی گمراه گرسنه پول تا روشنفکران دلواپس امروزی همه و همه سعی در بی اعتقاد سازی مردم به این بزرگواران از راه توهین و تمسخر داشته اند. در طرف دیگر افرادی هستند که به اسم سند و مدرک و نیت صالحانه برای رفع شبهه از دین و دیانت آمده اند و برای هر یک مزارهای امامزادگان داستان دیگری از خود ساخته اند مثل اینکه فردی از سادات قرن نهم را بیابند در کتب انساب و بگویند اینجا مقبره ایشان است نه فرزند بلافصل امام و از این حرف ها. عده ای دلواپس دیگر هم می آیند مثلا در روزگاری که شیوع کرونا بود درب حرم ها را می بندند به این بهانه که می خواهند شرمنده زائرین امام و امامزاده نشوند, گویی تا کنون اینها بوده اند که حاجات مردم را می داده اند و مریض ها را شفا می داده اند و می گذاشتند کار به نام امامزاده تمام شود!!!!

اما به نظر اینجانب همه اینها از دشمن امروزی چند قرن اخیر ما یعنی صلیبیون غربی نشأت گرفته است. و هزینه همه این گروه ها و هدایت آن ها را , همین صلیبیون بر عهده گرفته اند. اما چرا؟ جلوتر خواهم گفت و در کتاب دختری برتر از عیسی نیز که به اسناد و ادله در مورد مقبره شاهدخت حضرت رقیه بنت الحسین علیها السلام پرداخته شده است, توضیحات تمام و اکمل را آورده ام. البتهاین سوالات اساسی را به گونه مشروح تر و مفصل تر در دیگر کتب خود آورده ام که در اینجا به اختصار و در حد کفایت به آنها اشاره خواهم کرد که برای اهل حق و حقیقت همین اشارات کافی استو برای اهل عناد و تشکیک صد هزار صفحه دلیل و ادله و استدلال ناکافی است.

سوال اساسی اول این است که اگر اسناد موثق وجود داشته باشد که این مزار , مزار فرزند امام است برای این معاند و مخالف حقیر که در حال تمسخر است فرقی می آورد؟؟ آیا او می خواهد اعتقاد بیاورد به دین ما از خدای واحد, قرآن واحد و پیامبر اعظم ختمی مرتبت تا ائمه هدایت از امیر المومنین امام علی علیه السلام تا حضرت بقیه الله الاعظم؟؟؟ آیا می خواهد اعتقاد بیاورد به همه معتقدات ما , اما نبودن سند برای این مزار و آن حرم مانع اوست؟؟؟ یقینا که نه.

سوال اساسی دوم این است که آیا او که از مسیحی و کافر و یهودی و سنی و مشرک و بی دین و لاابالی و .... به هیچ یک از معتقدات ما معتقد نیست و به همه آنها توهین و جسارت می کند و خود ما را هم به تمسخر می گیرد , نگران ماست که خدای نکرده اشتباها به سر مزاری برویم که فرزند بلافصل امام ما در آن جا دفن نشده باشد؟؟؟ آیا او نگران ماست که به اشتباه بیاییم و حاجت روا نشویم؟؟؟ آیا نگران ماست که به اشتباه بر سر این مزار ها بیاییم و دعا و نماز بخوانیم و خدای نکرده در آخرت اجر معنوی و پاداش نگیریم؟؟؟

سوال اساسی سوم آیا یهودی و مسیحی که هیچ قبری و اثری از موسی علیه السلام و مریم سلام الله علیها ندارند نگران این هستند که ما به اشتباه و یا بدون نتیجه بر سر مزار بزرگان دین و اولاد پیامبر برویم؟؟ یا در حال رقابتی هستند که می ترسند پیروان دین خود را در اثر بی سندبودن و هزاران تحریف و دروغ های سخته خودشان از دست بدهند و به جنگ اعتقادات ما آمده اند. این نادان صلیبی کسی را خوشان انتخاب می کنند و می گویند خدا و روح القدس آن را انتخاب کردند و بعد او را می پرستند!!! این ها نگران سندیت حرم ها و مزار های ما و تعداد فرزندان موسی ابن جعفر علیه السلام هستند؟؟؟ اگر اینها اینقدر نگران ما هستند, این نگرانی را خرج خود کنند که چراغی به خانه رواست به مسجد حرام

است, بروند و تکلیف حداقل چهار کتابی که به اسم انجیل قبول دارند و یا سه خدای کثرت دار در عین وحدت داشتن خود را, معلوم کنند که کدام درست است !!! بروند و قبر مریم مقدس را پیدا کنند یا قبر موسی را بگویند که کجاست؟؟

مسیحی های صلیبی می گویند عیسی علیه السلام بر صلیب کشته شد, هرچند ما مسلمانها آن را قبول نداریم, اما می گویند مرگ عیسی باعث بخشش تمام گناهان مسیحیان الی الابد شده است!!! بعد همین عیسی که پسر خداست و در عین کثرت با خداوند وحدت دارد و برای بخشش گناهان پیروانش کشته شده است و معلوم نیست که نعوذ بالله خداوند هم مرده است با او یا نه, سه روز بعد بی دلیل زنده شده و به آسمان رفته است!!! ما نمی گوییم برای خداوند نشدنی است که عیسی پیامبر به عنوان انسانی مخلوق خدا کشته شود و سه روز بعد زنده شود اما به ما بگویید تکلیف بخشش گناهان چه شد؟؟؟ عیسی که دوباره زنده شده است آن هم بدون علت و دلیل, پس دیگر چه دلیلی برای بخشش گناهان موجود است؟؟؟

آن وقت عده ای نادان شک در روضه تشنگی کربلا و شهادت حضرت رقیه سلام الله علیها و .... می کنند و می گویند سندش کجاست و می روند که مسیحی شوند آن هم این مسیحیتی که اینقدر غلط و غلوط دارد. جالب اینکه همین حرف ها را از مسیحی های غربی شنیده اند. البته توصیه ما این است که اگر اینقدر تفاوت را نمی فهمند , بروند مسیحی شوند و لطفا برنگردند چرا که اینها اگر در جرگه مسیحیت باشند برای ما ضرر کمتری دارند تا اینکه از ما حساب شوند.

سوال اساسی چهارم آیا اهل سنتی که به گفته خلیفه خودشان کتاب خدا برای آنها کافی است اما چهار کتاب مفصل از احادیث دروغین و راست را مخلوط کرده اند به اسم صحاح و در آن معتقدند خداوند جوانی موفرفری است که نیمه آخر شب سوار بر خر

خود به بام آسمان زمین می آید و مردم را ندا می دهد تا آنها را اجابت کند, نگران توحید و معرفت الهی هستند که اگر ما به زیارت قبور ائمه و امامزادگان برویم , توحید در خطر می افتد!!! آیا آنها که بدون استناد به هیچ سخن الهی و هیچ آیه از قرآن برای خود خلیفه و جانشین رسول الله را مانند بت تراشان ساختند و دین محمدی را تغییر دادند, نگران این هستند که ما بر سر مزار درستی از خاندان رسول نرویم و یا بر سر مزار خاندان رسول رفتن ما دین رسول را نابود بکند؟؟؟

سوال اساسی پنجم این است که آیا روشنفکران غرب زده که ته مانده بالاآورده غرب راسرکشیده اند و برای آن به به و چه چه می کنند و معتقدند که کاری از امام و امامزاده برای گشایش امور و شفای مریضان و رواشدن حاجت ها بر نمی آید و شما مومنان و معتقدان به اهل بیت را تمسخر می کنند, نگران هستند که شما بیایید و در این حرم ها حاجت روا نشوید, یا شفای مریض نگیرید؟؟؟ چه کسی نگران چه کسی است؟؟؟

نه ما و نه دین ما نمی گوید که دست از تلاش و رسیدن به مقاصد و حاجت ها با اسباب آن را رها کنیم یا به مثلا در بیماری به سراغ پزشک نرویم. اما اینها می گویند از امامزاده و امام کاری بر نمی آید و فقط به سراغ پزشک بروید گویی هر کسی به پزشک و بیمارستان رجوع کرد زنده ماند و سالم و تن درست شد و کسی در این بیمارستانها نمرده است , همین ها و غربی ها وقتی به بیماری صعب العلاج می رسند در نهایت وعده های دروغین علم تجربی اندکشان ته می کشد و به بیمار مرگ شیرین یا اتازی را پیشنهاد می کنند!!!! بر سر همین مرگ شیرین خودخواسته هم دوباره به دین و دیانت حمله می کنند که چرا دین ابراهیمی مخالف خودکشی و اتانازی است!!! مگر نه اینکه شما وعده داده بودید که علم تجربی شما ناجی است واز دعا و زیارت کاری بر نمی آید و با این حربه به دین حمله

کرده بودید؟؟؟ پس چرا حالا که درمانده شدید باز به دین حمله می کنید آن هم برای راه حل احمقانه تان؟؟؟

سوال اساسی ششم این است که با اینکه برخی از افراد در حاجت های خود در این حرم ها و زیارت ها به ظاهر دنیایی ناکام می مانند و جواب دین در مورد آنها حکمت الهی است یا اینکه خواسته درستی نداشته یا خواسته اش ضرری بیش از سود مورد نظرش را داشته است پس به همین خاطر خواسته او واقع نمی شود. اما اینها این را بهانه می کنند که بگویند زیارت و دعا و توسل به امام و امامزاده بی نتیجه است. به من بگویید و به همه اعلام کنید چه کسی به در خانه اهل بیت آمد و خواسته او واقع نشد و بعد از انکار توسل و زیارت در جای دیگری به خواسته اش رسید؟؟؟

خواسته ای که در از این در اجابت نشد را کجا و چه کسی اجابت کرده است؟؟ زیارت و توسل را هم کنار بگذاریم خود خداوند جل جلاله اینگونه است که بسیاری از خواسته ها را به واقع مورد نظر درخواست کننده نمی رساند, جواب آن را چه می دهید ؟؟؟ و اگر خداوند خواسته ای را اجابت نکرد چه کسی و کجا اجابت آن را نموده است؟؟؟

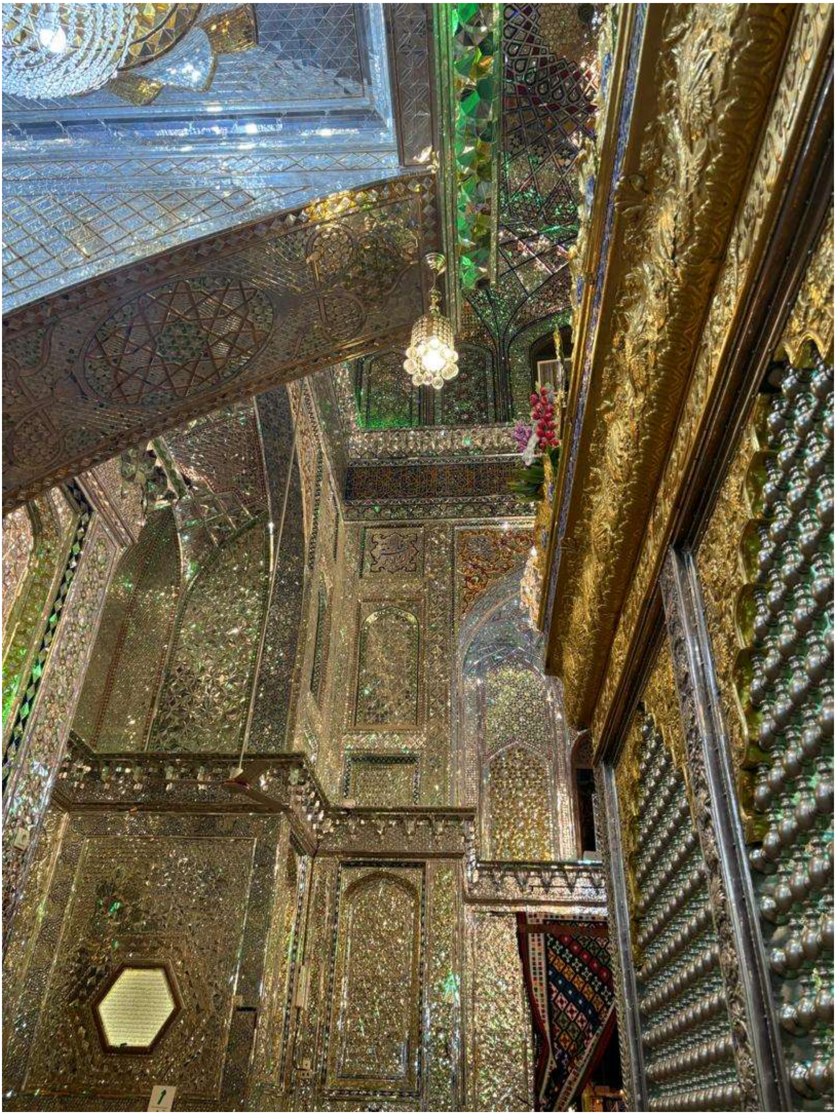
عصای موسی در دستان دیگر چیزی جز چوب نبود اما در دستان موسی معجزه الهی و اژدهای بلعنده بود, همین است راز اعتقاد به امام و امامزادگان و توسل به آنها که به هر کسی با هر نیتی جواب نمی دهد.

سوال اساسی دیگر ما از آنانی است که اقدام به بازسازی و یا ساخت بنا برای این حرم های مطهر می کنند, شما بنایید یا حفار ؟؟؟ چیزی که امروزه باب شده است این است که تمامی بناهای تاریخی و آثار چندین قرن را نابود می کنند و همچنین تمامی قبور مومنین و مسلمین را در اطراف حرم ها تخریب و خاکبرداری و حفاری می کنند تا صحن های

زیرزمینی بسازند به اسم کمبود فضا, در صورتی که مسقف کردن صحن ها باز کاری بسیار کم هزینه تر و سالم تر است و برای ما سوال است که در آن زیر به دنبال چه هستید؟؟ خاک این زمین ها مقدس و محترم است اما آن ها را به مکانی نامعلوم می برند , قبر ها را نابود می کنند و اعمال ناشایستی انجام می دهند که اگر حرام نباشد هم بسیار مکروه است و در نهایت یک فضای زیر زمینی می سازند که هر اتفاقی در آن بیافتد خسارت آن بسیار بیشتر از فضای ها رو زمینی است

سوال دیگر ما از زائرین گرامی است که برای ادای فریضه نماز به این مکان های مقدس می آیند و پشت به ضریح و مقبره و مزار نماز برگزار می کنند حتی به جماعت. سوال این است که اگر شما صاحب این ضریح و مقبره را حی و واجب الموده و واجب التعظیم و دارای حرمت واجب نمی دانید که پشت به ضریح آن ها نماز بخوانید چرا اصلا به این مکان می آیید تا نماز بخوانید؟؟ نمازهایتان را در خانه و مسجد محلتان بخوانید بهتر نیست؟؟ اگر برای ثواب و عنایت الهی به واسطه این بزرگواران آمده اید اولین شرط آن رعایت ادب و احترام است و بدون آن یقینا اگر از روی عمد باشد حداقل حرمان و محرومیت به دنبال دارد.

حضرت سید علاءالدین حسین بن موسی



تاریخچه بنای بقعه متبرکه حضرت سید علاء الدین حسین(ع)

بارگاه ملکوتی حضرت سید علاء الدین حسین (ع) که به آستانه مشهور است مورد توجه خاص اهالی شیراز می باشد و شب های دوشنبه برای گرفتن حاجات در آنجا حضور می یابند و به زیارت و عبادت مشغول می گردند. در تاریخچه بنای آن می نویسند بعد از آشکار شدن جسد مطهر حضرت حسین موسی (ع) قبه و بارگاهی رفیع بر مدفن شریفش توسط اتابک می سازند.

بحارالانوار و شیراز نامه

علامه مجلسی در بحارالانوار می فرماید «و اما الحسین بن موسی و یلقب بالسید علاء الدین فقبره اینما فی شیراز معروف ذکره شیخ الاسلام شهاب الدین ابو الخیر حمزه بن حسن بن مودود حفید الخواجه عز الدین مودود بن محمد بن معین الدین محمود المشهور بزرکوش الشیرازی المنسوب من طرف الام الی امی المعالی مظفر الدین محمد بن روزبهان و توفی فی حدود سنهٔ ۸۰۰ ذکره المورخ الفارسی فی تاریخه المعروف بشیراز نامه و جاء رجل من المدینه یقال له میرزا علی و سکن شیراز و کان مثریا فبنی علیه قبهٔ عالیهٔ، و اوقف علیه املاکا و بساتین و لما توفی دفن بجنب البقعهٔ، و تولیهٔ الاوقاف کانت بید ولده میراز نظام الملک احد وزراء تلک الدولهٔ، و من بعده الی احفاده و السلطان خلیل الذی کان حاکماً فی شیراز من قبل الشاه اسماعیل بن حیدر الصفوی رمت البقعهٔ المذکورهٔ و زاد علی عمارتها السابقهٔ فی سنهٔ ۸۱۰. *بحار الانوار، مجلسی، ج ۴۸، ص ۳۱۲-۳۱۳.*

و اما حسین بن موسی ملقب به سید علاء الدین حسین که قبر او در شیراز است شیخ الاسلام شهاب الدین مشهور به زرکوب شیرازی که در حدود سال ۸۰۰ هجری وفات یافته در کتاب «شیراز نامه» نوشته است مردی به نام میراز علی از مدینه به شیراز آمد و در این شهر ساکن گردید. مردی ثروتمند بود بقعه ای عالی بر مرقد مطهر حضرت سید علاء الدین حسین بساخت و املاک و باغ های بسیاری خریده بر آن وقف نمود و چون وفات یافت در کنار آن بقعه دفن گردید و تولیت موقوفات بدست پسرش میرزا نظام الملک بود. بعداً بدست سلطان خلیل ذوالقدر حاکم شیراز که قبل از شاه اسماعیل بن حیدر صفوی حکومت داشت بقعهٔ حضرت سید علاء الدین حسین را در سال ۸۱۰ هـق تعمیر و تکمیل نمود.

اکنون نیز قبر و سنگ قبر میرزا علی در سمت راست درب ورودی مقبره سید علاء الدین حسین وجود دارد و پایین پای حضرت و محل ورود زائران دفن شده است.

هدیه احمدی

کتاب هدیه احمدی می نویسد « آستانه سید علاء الدین (ع) در اواخر دوره تیموری و اوائل عهد صفویه بنا شده بدین شرح که بسال نهصد و بیست و سه هجری قمری بدوران سلطنت شاه اسمعیل صفوی که امارت ایالت فارس به دست سلطان خلیل ذو القدر بوده است عمارتی لایق مشتمل بر گنبد و رواق و کریاس و مسجد و چندین حجره فوقانی و تحتانی بر مزار کثیرالانوار آن امامزاده, در محله باغ نو شیراز در گذار باغ قتلغ احداث می

نماید که بعداً به محله لب آب مشهور می گردد، تاریخ آن بنا که بالای سردرب اوّل نصب می باشد چنین است:

«این بنا در دولت سلطان خلیل آمد پدید   سال تاریخش بجواز (خیر باقی) و «السلام»

این بنا چندین مرتبه در اثر زلزله آسیب دیده است تا آنکه میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک گنبد آنرا از نو برپا کرده و بدوران حکومت سلطان اویس در فارس, محمد رضا خان قوام الملک اطراف بقعه مبارکه را آئینه کاری نموده. بر اساس سوابق تاریخی تاکنون در شیراز سه زلزله شدید بوقوع پیوسته که باعث ویرانی های بسیار گردیده است. سالهای ۱۲۳۹، ۱۲۶۴، ۱۲۶۹ (هـ ق).

اشعار فصیح الملک

مرحوم حاج فصیح الملک شوریده به همین مناسبت قصیده ای ساخته که مطلع آن چنین است:

آفتاب آسمان,کافاق از او تزیین گرفته است   رونق از خاک در سید علاء الدین گرفت

زاده موسی بن جعفر قبله اهل یقین   کانتظام از فیض او ارکان ماء و طین گرفت

و در مقطع گوید

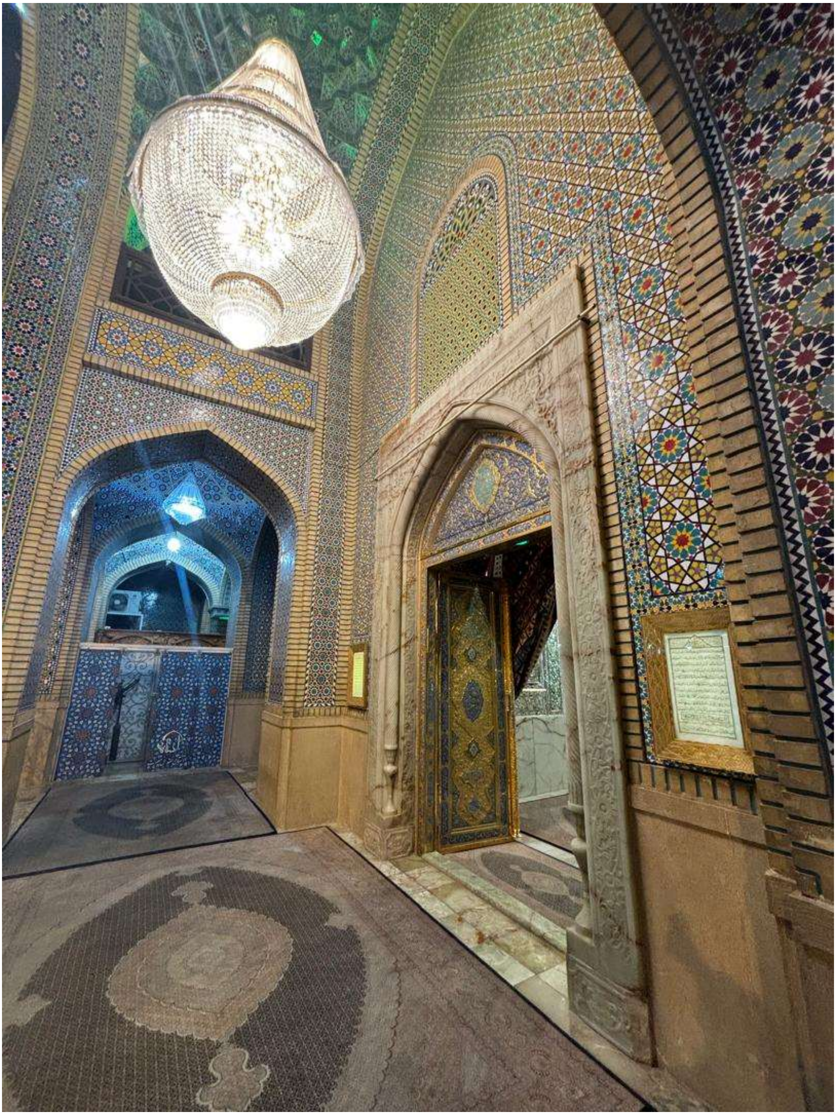
منطق شوریده بهر سال تاریخش سرود   روی نه افلاک از این آئینه ها آئین گرفت

ابجد مصرع مطابق با عدد سال ۱۳۰۶ هـ ق می باشد.

این اشعار با خط نستعلیق بسیار خوب نوشته شده و در کتیبه اطراف ضریح زیر شیشه نصب گردیده است.

محمد تقی فرزند عباس ملقب به فصیح الملک شوریده شیرازی نسبش به اهلی شیرازی می رسد. بسال ۱۲۷۴ در شیراز متولد شد در هفت سالگی بعلت ابتلا به بیماری آبله بینائی خود را از دست می دهد در سال ۱۳۴۵ در سن ۷۱ سالگی در شیراز وفات می نماید و در مقبره ای که خود در جوار شیخ سعدی تهیه کرده بوده دفن می گردد.

در سال های اخیر چون گنبد شکستگی پیدا کرده خطر فروریختن داشت بسال ۱۳۳۰ خورشیدی از طرف اداره باستان شناسی ابتدا آنرا برچیده سپس با اسکلت آهنی بر جای آن ساخته و سطح آنرا با کاشی پوشانده اند. *هدیه احمدی محمد هادی سلاحی، جعفر شاملی، ص ۱۸۸.*



آثار تاریخی و هنری شیراز

کتاب «آثار تاریخی و هنری شیراز» در این باره می نویسد «گنبدش را که از صدمه زلزله منهدم شده بود, مرحوم مشیرالملک میرزا ابو الحسن خان برپا داشت و تمام رواق مطهر را قوام الملک (محمد رضا خان) آئینه کاری کرد و اشعاری جناب شوریده در تاریخش سرود که بیت آخر آن این است.

منطق شوریده بهر سال تاریخش سرود روی نه افلاک از این آئینه ها آئین گرفت

اشعار شوریده با خط نستعلیق بسیار خوب نوشته شده و در اطراف ضریح زیر شیشه نصب گردیده است. در حال حاضر دو درب برای ورود به حرم وجود دارد که سر در هر دو در سال ۱۳۳۸ هـ ش آیینه کاری شده و دو جفت در خاتم کاری بر آنها نصب است. ازاره حرم را با ارتفاع ۲۰/۱ متر در سال ۱۳۴۵ هـ ش سنگ مرمر نصب کرده اند. حرم مربع شکل است و یک شاه نشین دارد که قبر مطهر در ابتدای آن است. دیوارهای حرم و زیر گنبد آیینه کاری شده و در ساقه گنبد دورتا دور کتیبه است. با خط ثلث بسیار عالی سوره «هلی اتی» را با قلم درشت بر کاشی نوشته اند. طاق روی قبر نیز آیینه کاری شده است ضریح چوبی و خاتم کاری شده است و روی آن را شیشه گرفته اند». *بناهای تاریخی و آثار هنری جلگه ،شیراز علی نقی بهروزی، ص ۱۷۸-۱۷۶.*

اقلیم پارس

کتاب اقلیم پارس در شرح حال بنای بقعه حضرت سید علاء الدین حسین (ع) می نویسد «زیارتگاه مهم دیگر شهر تاریخی شیراز بقعه سید علاءالدین است که از مسجد جامع با

پیمودن چند کوچه و پیچ و خمهای مختلف روبجنوب و مشرق بآن می رسند و از خیابان دور شهر نزدیک دروزاه قصابخانه که گوشه جنوب شرقی شیراز باشد, آسانتر می توان بدانجا رفت. این بقعه مدفن سید علاء الدین است که او را هم از فرزندان امام هفتم(ع) و برادر دیگر سید امیراحمد (شاهچراغ) شناخته اند. بنای مرتفعی با گنبد بلندی بر فراز آن بصورتی منفرد جلب نظر می نماید (ش ۱۲۷) مدخل اصلی آن از جانب جنوب است که بوسیله صحن کوچکی با خارج مربوط می گردد. در جانب غرب آن محوطه نسبتا وسیعی است که قبرستان قدیمی بوده اکنون صحن غربی بقعه بشمار می رود. درون بقعه مشتمل بر حرم بلند آیینه کاری در زیر گنبد است که مرقد مطهر مانند زیارتگاه های دیگر شیراز در شاه نشین کنار آن بر جانب شمال قرار دارد و مسجد قرینه حرم در پشت ضریح واقع است.

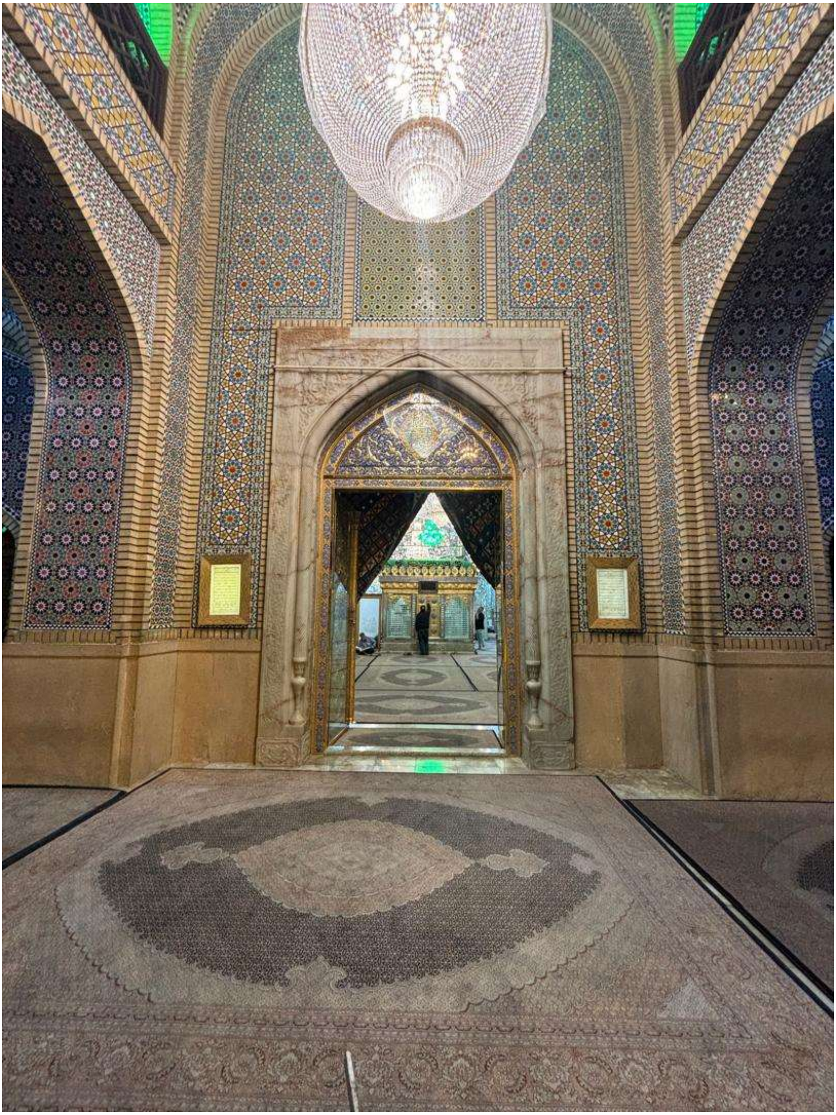
بنای اصلی بقعه بوسیله قتلغ خان (ابوبکر ابن سعد ابن زنگی) که در عهد مغول و تیموری یعنی اواخر قرن هشتم یا اوائل قرن نهم والی شیراز بوده و بوستانی در محل فعلی بعقه داشته بر اثر ظاهر گشتن مزار متبرک ساخته شده است. کتیبه بالای حرم مورخ به ۹۴۳ هجری بخط ثلث بوده نام نویسنده آن سیاوش است و شعری هم بر بالای در حرم بشرح زیر خوانده می شود

این بنا کز دولت سلطان خلیل آمد پدید   سال تاریخش بجواز (خیر باقی) والسلام

از کلمه خیر رقم ۸۱۰ و از کلمه باقی رقم ۱۱۳ برمیآید و بدین قرار ساختمان بقعه کنونی در سال ۹۲۳ صورت گرفته است. سلطان خلیل مذکور در شعر فوق خلیل سلطان ذوالقدر است که در دوران سلطنت شاه اسمعیل اول صفوی مدت پانزده سال از ۹۱۱ تا ۹۲۶ بر

فارس حکومت داشت و بر طبق آنچه در فارس نامه ناصری است بعلت تقصیری که در جنگ چالدران از او سرزده بود در سال ۹۲۶ بفرمان شاه اسمعیل بقتل رسید. *فارس نامه ناصری میرزا حسن خان خانی، ص ۹۸.*

سال تاریخ ۹۴۳ مذکور در پایان کتیبه بالای حرم در زیر گنبد می رساند که در زمان شاه طهماسب اول هم کارهای تکمیلی بقعه مزبور انجام پذیرفته است. بر اثر سستی زمین بعقه و زلزله های شیراز خرابی زیاد به این بنا وارد آمده و در سال ۱۳۲۹ گنبد آن از طرف اداره فرهنگ فارس برداشته شد و گنبد سبکی با استخوان بندی آهنین از محل درآمدهای آستانه تهیه و در سال ۱۳۳۱ نصب گردید و بوسیله آجر و کاشی در ظرف چند سال بوضع و هیئت اوّلّیه تجدید گشت. بقعه سید علاءالدین در تاریخ ۲۹ آذر ماه ۱۳۱۶ ذیل شماره ۳۰۷ در فهرست آثار تاریخی ایران بثبت رسیده است. *اقلیم پارس، سید محمد تقی مصطفوی، انتشارات انجمن آثار ملی شماره ۴۸، ص ۶۷ – ۶۸.*



آستان مبارک حضرت سید علاءالدین حسین (ع)

با توجه به قداست و اهمیت مرقد مطهر حضرت سید علاالدین حسین (ع) در شیراز, اقداماتی در جهت گسترش و نوسازی اماکن متبرکه صورت پذیرفت عملیات عمرانی از محل نذورات اهدائی عاشقان ولایت و امامت با همت مسئولین فنی و هیئت امناء آستان مقدس با نظارت سازمان اوقاف انجام می شود که بصورت اختصار به آنها اشاره می گردد.

دیگر طرح های عمرانی که در راستای گسترش و توسعه آینده مجموعه مذهبی آستان مقدس حضرت سید علاء الدین حسین (ع) قرار دارد عبارتند از کتابخانه, موزه دارالقرآن، دفتر اشیاء گمشده، مخابرات، در مانگاه، آشپزخانه سفره خانه و سالن سخنرانی.

صحن مطهر

مساحت صحن قبلی ۳۷۴۰ متر مربع بوده است با پیروزی انقلاب اسلامی و خرید و تخریب اماکن صحن مطهر وسعت یافته بطوریکه هم اکنون بیش از ۱۷۸۷۰ متر مربع می باشد. صحن مطهر دارای یک درب اصلی در قسمت جنوب است که به فلکه آستان مقدس باز می گردد. با توجه به گسترش آستان مقدس در آینده دربهای ورودی شمالی و شرقی و غربی صحن مطهر بازگشایی خواهد شد. به منظور نگهداری اشیاء و وسایل آستان مقدس انباری به وسعت ۱۰۸۷ متر مربع بصورت زیرزمین در صحن مطهر احداث و از آن بهره برداری می گردد.

ساعت بزرگ صحن مطهر

در سال ۱۳۴۵ شمسی اولین زنگ ساعت بزرگ «آستانه» بر فراز برج بلندی به همین منظور در صحن مطهر ساخته و نصب می گردد. ارتفاع ساعت از سطح زمین ۲۴ متر که بر مربعی به ضلع ۸۵/۴ متر بنا گردیده است.

گنبد

ساخت اولین گنبد را به زمان صفویه حدود ۹۲۳ هـ.ق نسبت می دهند. در دوران حکومت سلطان خلیل بر فارس گنبد چندین بار بر اثر زلزله خراب می گردد. میرزا ابو الحسن خان مشیر الملک وزیر فارس گنبد را از نو برپا می کند (۱۳۰۴ تا ۱۳۰۶ هـــق) در سال ۱۳۲۹هـ . ش گنبد قدیمی بعلت شکستگی های متعدد و خطر فروریختن برچیده می شود و گنبد جدیدی با اسکلت آهنی از محل درآمدهای آستانه بر جای آن ساخته می شود.(اتمام ۱۳۳۱ هـ ش) در سال های اخیر گنبد بطور زیبایی بصورت معقلی کاشی کاری شده که از دور جلوه خاصی به شهر شیراز داده است.

ارتفاع گنبد از سطح زمین ۳۱/۵۰ متر و حداکثر قطر آن ۱۶/۱۶۲۰ متر .میباشد. سطح گنبد ۳۷۲/۵ متر مربع وسعت دارد ارتفاع ساقه گنبد ۳ متر و مساحت آن با مقرنس ۹۶ متر مربع است. ارتفاع مقرنس ۸۰ سانتیمتر میباشد. ارتفاع گنبد از پشت بام ۱۹/۵۰ متر است گنبد دارای یک هشتی به ارتفاع ۴ متر می باشد که با کار گره کاشی کاری شده است.

گلدسته ها

برای رساندن صوت ملکوتی اذان و قرآن دو گلدسته در شرق و غرب ایوان جنوبی حرم مطهر ساخته شده است. این گلدسته ها که بصورت قرینه احداث گردیده زیبایی این بارگاه شریف را دو چندان ساخته اند. اسکلت این گلدسته ها بتون آرمه می باشد که روی آنها با کاشی کاری معرق در خور تحسین تزیین گردیده است. ارتفاع گلدسته از سطح زمین تا زیر اطاق مؤذن ۲۰ متر با اطاق مؤذن ۲۷/۵۰متر و قطر آن ۲/۶۰ متر است. ارتفاع سر گلدسته ۷/۵۰ متر می باشد.

گلدسته حدوداً ۱/۵ تن وزن دارد که اسکلت آن فلزی است. گلدسته از ۱۲ ترک تشکیل گردیده و با طرح کارگره جان پناه زیبایی در اطراف آن ساخته شده است. هم اکنون دو گلدسته همانند دیگر در طرفین ایوان شمالی حرم مطهر در حال احداث است جلوه و زیبایی چهار گلدسته بر جلوه آستان مبارک خواهد افزود

اسکلت این گلدسته ها فلزی است که روی آن با کاشی کاری تزیین می شود.

ایوان حرم مطهر

ایوان شمالی حرم مطهر بطول ۳۱/۲۰ متر عرض ۴/۷ متر و ارتفاع ۱۲ متر میباشد که از پنج دهنه یک دهنه بزرگ در وسط و چهار دهنه بصورت قرینه در طرفین با قوسهای زیبای ۵ و ۷ تشکیل گردیده است.

عرض دهنه وسط ۴/۸۰ متر و چهار دهانه دیگر ۲/۶۰ متر میباشد که بصورت دو طبقه با کاشی و مقرنس کاریهای تحسین برانگیز تزیین شده است. در بالای ایوان سوره «هل آتی » با خط زیبای ثلث بر کاشی نقش بسته است. در ابتدای ورودی ایوان شمالی حرم مطهر سنگی قدیمی نصب شده که بر روی آن اسماءالله، اسامی چهارده معصوم آیهٔ الکرسی، سوره توحید وان یکاد بشکل زیبایی حجاری گردیده است. خطاط محمد علی ارسنجانی عمل محمد علی حجار، سنه ۱۳۵۵ هـــق. ایوان ضلع شرقی که به ایوان «شهدا» مشهور میباشد بعرض ۶۰/۵ متر و طول ۱۵/۵۰ و ارتفاع ۱۲ متر است که یک دهنه بزرگ بعرض ۵/۵۰ متر در وسط و دو دهنه بعرض ۳/۲۰متر در طرفین دارد. ایوان غربی حرم مطهر از لحاظ ابعاد همانند ایوان شرقی است. درب طلای حرم مطهر ورودی «خواهران از این ایوان می باشد.

درب های ورودی به حرم مطهر

حرم مطهر دارای دربهای طلا و چوبی متعدد می باشد که رفت و آمد زائرین را تسهیل می نماید این دربها عبارتند از دو درب طلا ورودی از ایوان جنوبی، دو درب چوبی قدیمی ورودی از ایوانهای شرقی و غربی و چهار درب چوبی ورودی به سالن های جدید الاحداث.

درب طلا ایوان مطهر (ورودی برادران)

ابعاد این درب با چهار چوب ۳/۲۰*۲ متر میباشد. از دو لنگه تشکیل شده که هر کدام بطول ۲۸۵ سانتیمتر و عرض ۹۵ سانتیمتر و ضخامت ۱۰ سانتیمتر می باشد و بالای آن با

قوس ۵ و ۷ به ارتفاع ۱۳۰ سانتیمتر می باشد که ر روی آن نوشته شده است «السلام علیک یا سید علاء الدین حسین بن موسی الکاظم علیه السلام» اطراف هر دو درب اشعاری با خط زیبا نقش بسته است که از سمت راست سمت پایین شروع می شود.

روی لنگه راست

یا قاضی الحاجات   یا کافی المهمات

یا قاضی الحاجات

السلام علیکم یا اهل بیت النبوۀ

السلام علی الدعاۀ الی الله

یا کاشف الکربات

حمد نا محدود شایان خدای حی سبحان   خالق ارض و سماء فرد صمد فیاض منان

کز عطا و فضل و عون قدرت لطف و عمیمش   در عنایات ولی عصر شاه ملک امکان

یافت باز این بارگاه قدس با حسن عقیدت   کو بآبادی مرز و بوم کشور داد فرمان

هست این آرامگاه زاده موسی بن جعفر   از وجود بر و جهد شیعیان تزئین عمران

مضجع سبط نبی نجل علی فرزند زهرا   کش پدر چون جان شیرین داشت در آغوش دامان

حضرت سید علاء الدین حسین آن نسل طاهر   مقصد اهل ولاء و ملجاء خاص محبّان

گوهر درج سعادت اختر برج سیادت   مظهر جود و کرامت کعبه آمال انسان

نونهال بوستان خرم یاسین و طاها   گلبن گلزار عصمت بحر فیض و کان احسان

روی لنگه چپ

یا مجیب الدعوات   یا کاشف الکربات

یا کافی المهمات

مختلف و الملائکه و محیط الواحی

الباب و المقبلی به الناس

یا مجیب الدعوات

آن شهید راه حق کاندر بهار زنـــــدگانی   اول فصل جوانی شد قتیل جور عدوان

گر بغربت بی پناه و بــیگـنـه،شــد کشته زان بس شد حریم اقدسش کهف امان بی پناهان

اهل حاجت را،در این مرقد رواگـردد حوائج   درد بی درمان شود از خاک این درگاه درمان

هست این صحن مطهر در صفا چون صحن جنّت باشد این کاخ همایون جانفزا چون قصر رضوان

خاکروب درگهش هر بامداد و شام حوران   بارگاه رفتعتش را روز و شب خدام غلمان

با خلوص نیت اصحاب توفیق و سعادت   نصب در این آستان شد این در از الطاف یزدان

یادگار خاندان بعثت و تنزیل قرآن   این دو مصرع را جمالی از ره اخلاص عنوان

از کرم یزدان دری بگشاد بر ارباب ایمان   گشت این باب حوائج بوسه گاه اهل عرفان

سازنده شکرالله صنیع زاده - زرگری حاج محمد حسین پرورش طراحی و میناسازی شکرالله صنیع زاده - قلمزنی احمد دیناری – نجاری حاج نعمت الله حیدرزاده - خط حبیب الله فضائلی - سال ۱۳۵۱.

در بالای درب طلا ورودی برادران پنجره ای چوبی با کار گره و شیشه رنگی نصب گردیده که از دو لنگه تشکیل شده است. ابعاد این پنجره ۲۰/۱×۲ متر و هر لنگه بعرض ۵۰ سانتیمتر و طول ۲ متر و ضخامت ۶ سانتیمتر می باشد.

درب طلا ایوان مطهر (ورودی خواهران)

ابعاد این درب با چهار چوب ۴/۵۰×۳ متر می باشد. از دو لنگه تشکیل شده که هر کدام بطول ۳ متر و عرض ۱/۳۲ متر و ضخامت ۱۰ سانتیمتر میباشد. اطراف هر دو درب اشعاری با خط زیبا نقش بسته است که از سمت راست قسمت پایین شروع می شود.

روی لنگه راست

سلام علی من التبع الهدی

و یرید ان نمن علی الذین استضعفو فی الارض

ونجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین

و ادخلوها بسلام آمنین

یا عالم الخفیات

درب طلای حرم مطهر سـید علاء الدین حسـین همزمان با دهمین سـالگرد پیروزی انقلاب اسلامی ایران از محل نذورات مردمی ساخته، تقدیم و نصب گردید اول بهمن ماه ۱۳۶۷.

جلوه گر از این حرم نور خداست چون حریم پاک سبط مصطفی است

سید والا سمی مرتضی کز شرف چون جد خود مشکل گشا است

آیت . ظهر آزادگــــــــی رهبر دین منبع جود و عطا است

بارگاهش ملجاء آزادگان آستانش مرکز اهل صفا است

تربت پاکش فروغ چشم جان خاک کویش اهل دل را کیمیا است

نا امیدی نیست در درگاه او چون شفیع خلق در روز جزا است

گر بر این درگاه با چشم بصیرت بنگری بر تو و اجداد تو همواره تا روز جزا است

هر که با صدق و صفا روی نیاز آورد بر درگهش حاجت روا است

روشنی بخشد بدلها این ضریح نسبت وی چون سید بخور هدی است

خدمت این آستان هر کو کند گر رسد او را ز حق فتحی سزا است

لنگه سمت چپ:

یا ولی الحسنات

سلام علی آل یاسین

ولا تحسین الذین قتلو فی سبیل الله امواتا

بل احیاء عند ربهم یرزقون

سلام قولا من رب رحیم

یا سامع الاصوات

مستمندان را معین و بی پناهان را امید　　نور حق پیوسته ساطع از زمین و از سماء است

هیچکس را ناامید از آستان خود نکرد　　زیب درگاه رفیع مرتضی است

زاده پاک رسول و سرو بستان بتول　　زاده موسی بن جعفر بنده خاص خداست

بارها از حضرتش کشف و کرامت دیده ایم　　این حقیقت مورد تصدیق اصحاب ولاست

ای شفیع اهل ایمان چشم امید عموم　　آیت لطف و عنایت مظهر مهر و عطاست

هر که رو بر درگهش از روی اخلاص آورد　　بی تأمل حاجتش زین قبله حاجت رواست

قدر خود بشناس ای زائر در ایـن فـرخـنـده جـاه　　وادی امن و مقام قدس محراب دعاست

باز باشد این در رحمت بروی زائرین　　معدن فیض کرامت منبع جودو سخاست

هست این مطلب یقین ما که این دست کریم　　فیض او بی حد و حصر و لطف او بـی مـنتهاست

سازنده زرگری و طلاکاری حاج محمد حسین پرورش – قلمزنی حاج احمد آقا دیناری – مینا سازی جواد لواف حسین احتمالی – نجاری حاج مرتضی پناه شاه فرد – خط جواد لواف حسین احتمالی.

درب های چوبی حرم مطهر

حرم مطهر دارای دو درب چوبی و سردری از ایوانهای شرقی و غربی است. ابعاد این دربها با چهارچوب ۲/۵۰×۲ متر میباشد از دو لنگه تشکیل شده.اند که هر کدام بطول ۲/۲۱۰ متر و عرض ۹۰ سانتیمتر و ضخامت ۸ سانتیمتر است. بر روی دربهای چوبی مطالب زیر کنده کاری شده است:

درب چوبی ایوان شرقی

لنگه راست	لنگه چپ
ما را هست محبت ازلی	بعلی ولی و آل علی
و علی امامی	محمد نبی
	و کعبه قبلتی

درب چوبی ایوان غربی

لنگه راست	لنگه چپ
ما را هست محبت ازلی	بعلی ولی و آل علی

و علی امامی　　　　　　　　محمد نبی

و کعبه قبلتی

در بالای هر کدام از درب های چوبی پنجره ای با کار گره و شیشه رنگی نصب گردیده که از دو لنگه تشکیل شده است. ابعاد این پنجره ها ۱/۲۰*۲ متر و هر لنگه بعرض ۵۰ سانتیمتر و طول ۲ متر و ضخامت ۶ سانتیمتر می باشد. چهار درب چوبی دیگر جهت ورودی سالن های جدید الاحداث ساخته و نصب گردیده است.

ضریح مطهر

ضریح قبلی از جنس چوب و خاتم بوده است بعداً ضریح دیگری ساخته و نصب شد. ضریح فعلی که در سال ۱۳۶۲ نصب گردیده است دارای مشخصات زیر می باشد. ضریح مطهر از نقره ساخته شده و بالای آن با برگهای طلائی که اسماء الله بر آن نقش بسته تزئین گردیده است. طول ضریح مطهر ۳/۳۵ متر عرض ۲/۴۵ متر و ارتفاع آن ۲/۷۰ متر میباشد زیر پای مرقد مطهر بارتفاع ۴۰ سانتیمتر با سنگ مرمر سبز حجاری و نصب گردیده است. درب ضریح دو لنگه میباشد و بر روی آنها نوشته شده است.

لنگه سمت راست　　　　　　　　لنگه سمت چپ

از شوق نظر هر که بر این در دارد　　　　از خاک درش دیده منور دارد

انا فتحننالک فتحاً مبینا　　　　نصر من الله و فتح قریب

خوانند اگر حسین کوچک او را　　　　در رتبه بحق مقام اکبر دارد

یا مفتح الابواب افتح الباب

سال ساخت ضریح ۱۳۶۲ هـــش سازنده حاج محمد حسین پرورش - قلم زنی احمد دیناری - نجاری حاج اسد الله رهنما.

در بالا و اطراف ضریح مطهر بعد از سوره دهر اشعار زیر با طلا حکاکی شده است.

این مبارک آستان کز آسمان والاتر است جلوه گاه دیگری از اهل بیت اطهر است

آستان اقدس سید علاء الدین حسین جایگاه پاره جان و تن پیغمبر است

امامت را برادر هم ولایت را پسر زاده موسی بن جعفر یادگار حیدر است

قطعه ای از کربلا و کاظمین است این حرم شاخه ای از نخل طوبی رشحه ای از کوثر است

مردم گم کرده راه و مشکل اندر کار را رهنمای زین چراغ است و گشایش وین در است

برحریمش مستمندان را بود دست دعا بر زمینش اهل عرفان را پی طاعت سراست

مسلمین را دیده باشد بز عطا پایش براه درگهش بر مستمندان بس پناهی محکم است

ایکه بر این آستان روی نیاز آورده ای بهترین حاجت دعا بر جسم و جان رهبر است

روی از این درگه متاب ای دل که اینجا بهر خلق در خطرها مأمن است و در بلاها سنگر است

سال فوتش را مؤید از خرد پرسید و گفت آن شهید عشق را سال شهادت یاور است

۲۱۷ هجری قمری البته این سال اشتباه است و شاعر سال درست شهادت را نمی دانسته است.

در داخل ضـــریح مطهر معجری زیبا از چوب خاتم کاری شـــده با کار گره تند بابعاد ۲/۲۰×۱/۲۰ و ارتفاع ۱/۱۰ سانتیمتر می باشد.

توسعه اطراف ضریح مطهر

تا چندی قبل فضای دو طرف ضریح مطهر بسیار محدود بود بطوریکه تنها یک نفر براحتی از آن گذر مینمود در ســال ۱۳۷۷ عملیات تعریض طرفین ضــریح مطهر با نظر معماران و مهندسین خبره آغاز و پس از انجام عملیات مهم ساختمانی در خور تقدیر با عنایات خاصه حضرت سید علاء الدین حسین (ع) پایان پذیرفت.

هم اکنون دو طرف ضریح مطهر ۱۸۰ متر مربع وسعت یافته که باعث گشایش بسیار در امر رفت و آمد و زیارت زائرین گردیده است.

قصیده از میرزا بابا متخلص به «راز» در مدح حضرت سید علاء الدین حسین (ع)

سید علاء الدین حسین، آن سرور عالی نسب بان

از منقبت پیرعجم،از مکرمت میر عرب

موسی کاظم را ،پسر در فضل عیسی را پدر

از مصطفایش چون نسب و ز مرتضایش چـون حسب

شد ارض شیرازش ،مکان از خاکش آید بوی جان

ز امراض شد خاکش ،امان آمد شفا را چون سبب

سنش بصورت چهارده لیکن بمعنی پیر ره

اهل دل اندر روضه اش، یابند فیضی بس عجب

در روضه ،مینووشش شبها بسر بردم بسی

از دیدن روی خوشش دل شادمان، جان باطرب

در حسن نبود مدحتش، کو ثانی یوسف بدی

یوسف نه، حسن یوسفی آمد از آن رخ مکتسب

چون اعتکافم شد بسر، دیدم و فازان سـیـم بـر

در عـــالم رؤیـــا بســـی، مـــآمدم شــــه، شب بشب

عمری گذشت از این عمل زایل نگردیدم ز دل

آن حسن بی مثل و بدل، و آن خوی، و آن حسن ادب

از پرتو آن پیر ،دین با خویشتن دیدم قرین

روی امام هفتمین غمخوار و دل جو، همچو اب

آمد غلام خاندان دلداده (راز) از قلب و جان

از نورشان دارد نشان، اینش عطا از فضل رب

سیدابوالقاسم مشهور به میرزا بابا متخلص به راز در سال ۱۲۰۲ هـ ق در شیراز بدنیا آمد، در سال ۱۲۸۶ وفات یافت و در ایوان حرم مطهر حضرت رضا (ع) دفن گردید وی قبل از فرزندش سید جلال الدین محمد (مجد الاشراف) تولیت آستان مقدس حضرت شاهچراغ (ع) بوده است و کتب و رسائل بسیاری به نظم و نثر در معرفت ولایت و امامت و مدائح و مناقب خاندان عصمت و طهارت تألیف نموده است. « نقل از کتاب مفاخر الاخیار».

سخن آخر

در زمان نگارش این کتاب و کتاب هشت هزار شمشیر آخته که مجموعه کامل در مورد امام زادگان موسوی ایران و سادات شهید شده در دوارن ولایتعهدی امام رضا علیه السلام است, توفیقات و توجهات فراوانی به این بنده گنه کار شد. از جمله آن ها غیر از رواشدن حاجات و باز شدن گره ها و حل مشکلات برای شخص خودم, این بود که سید علاءالدین در خواب به من فرمودند برای من دیواری بساز , یا اینکه دیدم ایشان در حرم خودشان به من خانه داده اند. اما خواب دیگری دیدم که در حرم امام رضا هستم و کتابی بزرگ که چند هزار صفحه ای بود در دستانم بود که کتاب هشت هزار شمشیر آخته بود و بعد ناگهان در حرم هر یک از امام زادگانی که در آن موقع نیت داشتم برای آن ها کتاب بنویسم حاضر می شدم, که یکی از آن ها امام زاده ای بود در پای کوه کوچکی که از آن کوه به مرودشت نگاه می کردم. بعد ها وقتی به زرقان رفتم و دیدم در آن جا امام زاده ای به نام شاهزاده قاسم است که دقیقا همان موضعی است که در خواب دیدم ولی اطلاعی از آن امام زاده نداشتم. خوابی هم از قفل درب ضریح سیدعلاءالدین حسین دیده بودم که معنی آن را نفهمیدم.

تا اینکه چند ماه پس از پایان کتاب بدون اینکه اطلاعات بیشتری از حضرت قاسم بن حسین بن موسی داشته باشم , مشکلات شدیدی در زندگی پیدا کردم که به شیراز و زیارت حضرت سید علاءالدین حسین آمدم, شب, بعد از دعایی کوتاه به شدت خواب آلود شدم و بدون اختیار تا صبح خوابیدم, هرچند برای شب زنده داری در شب دوشنبه

آمده بودم! صبح روز دوشنبه ۲۱ مهرماه ۱۴۰۴ دیدم که در حرم مراسمی به پاست و می خواستند ضریح منور را غبار روبی کنند و درب های ضریح را باز کردند. به فال نیک گرفتم و از شیراز برگشتم و این بار از مسیر قدیم آمدم. در راه به زیارت حضرت شاهزاده قاسم بن حسین بن موسی زرقان رفتم(طبق سنگ قبر قدیمی آن) و فهمیدم که ایشان فرزند سیدعلاءالدین حسین بوده است و قفل داستان اشتباهی که در مورد شهادت سیزده سالگی ایشان وجود داشت و تعبیر خواب کوه زرقان و تعبیر خواب قفل درب های ضریح نیز بر من گشوده شده و این کتاب مجددا به لطف خداوند و عنایت سید علاءالدین حسین تکمیل شد. هرچند که ناراحت بودم از اینکه شاید دوره توجهات سید علاءالدین حسین به این بنده گنه کار تمام شده باشد, هرچند خوابی دیده بودم در شب قدر, که کیسه از خاک طلا با نام سیدعلاءالدین حسین بود که هر چه پیمانه از آن بر می داشتم کم نمی شد و تمامی نداشت(و اوف لنا الکیل و تصدق علینا)... ولی در پایان این کتاب با چشمی گریان با خود می گفتم, ای کاش این شعر سفر بیت آخری نداشت...

این بضاعت مزجات تقدیم به عزیزان خاندان باب الحوائج حضرت موسی ابن جعفر , امام کاظم علیه السلام, سلطان علی ابن موسی الرّضا و حضرت سید علاءالدین حسین بن موسی و سید سلطان حسین مدفون در طبس و شاهزاده قاسم بن حسین بن موسی علیهم السلام.

جمال مظاهری

۲۵ مهرماه ۱۴۰۴



منابع

الاحمدی المیانجی، علی، مکاتیب الأئمۀ علیهم السلام، قم، دار الحدیث للطباعۀ و النشر، چاپ سوم، ۱۴۳۱ق.

ابن‌طباطبا، ابراهیم بن ناصر، منتقلۀ الطالبیۀ، قم، المکتبۀ الحیدریۀ، چاپ اول، ۱۳۷۷ش.

ابن‌عقده، احمد بن محمد، فضائل امیرالمؤمنین علیه‌السلام، قم، دلیل ما، ۱۴۲۴ق.

جعفریان، رسول، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، قم، انصاریان، ۱۳۸۱ش.

«حسین‌بن موسی الکاظم؛ زندگانی، شخصیت، آرامگاه»، وبگاه بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، بازدید: ۵ تیر ۱۴۰۱ش.

حمیری، عبدالله بن جعفر، قرب الاسناد، قم، مؤسسه آل البیت، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.

خان ملک، میرزا محمد، بحر الانساب موسوم به ریاض الانساب و مجمع اعقاب، بمبئی، چاپ سنگی، ۱۳۳۵ق.

خرمشاهی، بهاءالدین، دایرۀ المعارف تشیع، تهران، نشر طاهر محبی، ۱۳۷۵ش.

رجائی، سیدمهدی، الکواکب المشرقیه، قم، مکتبۀ آیۀ الله المرعشی النجفی، ۱۳۸۰ش.

روضاتی، سید محمدعلی، جامع الانساب، اصفهان، انتشارات جاوید، ۱۳۳۵ش.

زاهدی، یاسین، بررسی احوال فرزندان امام موسی کاظم(ع) و نقش آنها در تاریخ تشیع، قم، نشر المصطفی، ۱۳۹۰ش.

زرکوب شیرازی، معین الدین احمد بن شهاب الدین الی الخیر، شیراز نامه، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۰.

الزرندی، جمال الدین محمد بن یوسف، معارج الوصول إلی معرفهٔ آل الرسول و البتول، قم، مجمع احیاء الثقافهٔ الاسلامیهٔ، ۱۳۸۳ش.

سلطان الواعظین، شب‌های پیشاور، تهران، دارالکتب الاسلامیهٔ، ۱۳۵۰ش.

سید بن طاووس، علی بن موسی، طرف من الانباء و المناقب، مشهد، تاسوعا، ۱۴۲۰ق.

سید بن طاووس، علی بن موسی، سعد السعود للنفوس منضود، قم، دار الذخائر، بی‌تا.

شیخ صدوق، محمد بن علی، عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، نجف، بی‌نا، ۱۳۹۰ق.

طوسی، محمد بن الحسن، الاستبصار فی ما اختلف من الاخبار، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۹۰ق.

طوسی، محمد بن الحسن، الامالی، قم، دار الثقافهٔ، ۱۴۱۴ق.

عبیدلی، محمد بن ابی جعفر، تهذیب الانساب و نهایهٔ الاعقاب، تحقیق محمود کاظم المحمودی، قم، مکتبهٔ آیهٔ الله المرعشی، چاپ دوم، ۱۴۲۸ق.

عرفان منش، جلیل، مهاجران موسوی، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۹۱ش.

عیسی بن جنید شیرازی، شد الازار فی حط الاوزار عن زوار المزار، تحقیق علامه قزوینی، تهران، انتشارات نوید، ۱۳۲۸ش.

کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، مصـــصـــح غفاری و آخوندی، تهران، دار الکتب الاسلامیهٔ، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.

مجلســـی، محمد باقر، بحار الأنوار الجامعهٔ لدرر أخبار الأئمهٔ الأطهار، تهران، دار الکتب اسلامیهٔ، چاپ دوم، ۱۳۶۳ش.

مستوفی، حمد الله، تاریخ گزیده، تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۴ش.

مفید، محمد بن محمد، الارشاد فی معرفهٔ حجج الله علی العباد، بیروت، دارالمفید، ۱۴۱۴ق.

دیگر کتب نویسنده:

- **عقل, ضدعقل و غیرعقل**, نقدی بر نگاه فلسفی به متون مقدس دینی.
- **شاخ شیطان**, مجموعه مستندات و روایت و استدلال های تاریخی مربوط به عایشه بنت ابابکر لعنت الله علیهما.
- **فیروز پیروز**, مجموعه اسناد تاریخی و روایی در مورد پیروز نهاوند حضرت ابولولو و روز نهم ربیع الاول.
- **خداوندا برای خلقت ریچارد داوکینز از تو ممنونم**, ۱۱۱ ایراد و نقد بر فرضیه داروین و فرابافته های کافرانه ریچارد داوکینز.
- **سه خدا و چهار کتاب**, بیان ایرادات مسیحیت پولسی و صلیبیون.
- **دختری برتر از عیسی**, اسناد و روایات تاریخی مربوط به حضرت رقیه بنت الحسین علیها السلام و خرابه شام.
- **هشت هزار شمشیر آخته**, شرح تاریخ و احوال امامزادگانی که در زمان سلطان علی ابن موسی الرضا در ایران به شهادت رسیدند.
- **علم امام**, مجموعه استدلالی و روایی در مورد چیستی علم خداوند و علم امام.
- **دختر باب الحوائج, حضرت زینب بنت موسی بن جعفر علیها السلام,** درباره اسناد تاریخی مقبره حضرت زینب کبری بنت موسی بن جعفر مدفون در زینبیه ارزنان اصفهان.